

از آهنگ پاپ تا آهنگ ناب

(خاطرات مسیحیانی که مسلمان شده‌اند)

مؤلف:

صلاح‌الدین توحیدی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
اسلام بزرگترین دین جهان.....	۹
گرایش به اسلام.....	۱۰
چرا زنان.....	۲۱
کودکان: نمونه فطرت پاک.....	۴۷
ورزشکاران.....	۵۰
افراد مشهور، محققان و دانشمندان.....	۵۶
رؤسا و سیاستمداران.....	۸۴
خوانندگان و موسیقی دانان.....	۹۴
کشیشان و راهبان نومسلمان.....	۱۱۳
یوسف استس.....	۱۴۹
سرگذشت یوسف استس از زبان خود او.....	۱۴۹
منابع:.....	۱۶۹
سایت‌های اینترنتی:.....	۱۷۱

پیشگفتار

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا،
من یده الله فلا مضل له، ومن یضل فلا هادی له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک
له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلی الله علیه وسلم.

اسلام دین تمام پیامبران بوده است و اختصاص به هیچ قوم و نژادی ندارد و پیامبر آن
ﷺ رحمتی برای تمام جهانیان است. هر قومی که شایستگی لازم را داشته باشد، می تواند
پرچمدار این دین الهی گردد. همان گونه که در طول تاریخ دیده شده است زمانی
عرب ها، ایرانی ها، کردها، ترکمن ها و غیره پرچم این دین را در سراسر جهان به اهتزاز
درآورده اند. مغول ها و تاتارها که خود به جهان اسلام حمله نمودند، پس از مدتی خود
جذب آن شده و پیرو آن گشتند. این دین مخصوص خاورمیانه و یا آسیا نیست بلکه در
تمام قاره های جهان دارای پیروان زیادی است و روزه روز بر تعداد آنها نیز افزوده
می شود. اگر ما مسلمانان نتوانیم حق این دین را ادا نمائیم، خداوند اقوام و گروه های
دیگری را در سایر اقطار جهان هدایت می کند تا پرچم این دین را به اهتزاز درآوردند.
خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ
لَآئِمٍ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾ [المائدة: ٥٤].

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از میان شما کسانی از دین برگردند، خداوند به
زودی قوم و گروه دیگری را خواهد آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را
دوست دارند، در راه خدا به جهاد می پردازند، در مقابل مؤمنان آرام و فروتن و در مقابل
کفار شدید و خشن هستند، و در امر دین از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ابا ندارند. این

فضل خداوند است به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: 38].

«و اگر شما (مسلمانان) از دین رو برگردانید، قوم دیگری را جانشین شما خواهم کرد که آنان مانند شما نباشند».

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «هر نوزادی که به دنیا می‌آید با فطرتی پاک به دنیا می‌آید و سپس این والدین او هستند که او را مسیحی، یهودی یا مجوسی بار می‌آورند». فطرت پاک انسان تسلیم خداوند و مطیع برنامه‌ها و اوامر اوست.

﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: 30].

«این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده».

انسان‌ها ممکن است به علت شرایط محیطی و اجتماعی خود از فطرت خود دور شوند و پرده سیاه سنگینی روی آن بکشند اما برداشتن این پرده سنگین اگرچه دشوار است اما غیرممکن نیست و هر زمان که شخص اراده نماید به مشیت پروردگار می‌تواند این پرده سنگین را کنار زند و به فطرت الهی خود بازگردد. در جوامع غیراسلامی و به ویژه در میان اهل کتاب که انسان‌ها به علت شرایط محیطی و اجتماعی از فطرت پاک دور گشته‌اند، افرادی وجود دارند که بعد از سال‌ها دوری از هدایت و سعادت از خواب غفلت بیدار شده‌اند و با رجوع به فطرت پاک الهی راه سعادت و خوشبختی خود را در پذیرش دین مبین اسلام یافته‌اند. مهم‌ترین دلیل آنانی که امروزه به رغم تبلیغات بسیار منفی در مورد دین اسلام، وارد این دین شده و به تعالیم آن گردن می‌نهند، تدبیر در آیات قرآن بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم اهل کتاب را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾﴾ [المائدة: ١٥-١٦].

«ای اهل کتاب، پیغمبر ما (محمد ﷺ) به سوی شما آمده است، و بسیاری از چیزهایی را که شما از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، برایتان روشن می‌سازد و از بسیاری از چیزهای دیگر (که پنهان نموده‌اید) صرف‌نظر می‌کند. از سوی خدا نور و کتاب روشنگری (قرآن) برای شما آمده است که خداوند با آن کسانی را که جویای خوشنودی او باشند به راه‌های امن و امان (خوشبختی و رسیدن به بهشت) هدایت می‌کند و با مشیت و فرمان خود آنان را از تاریکی‌های (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (علم و ایمان) می‌برد و آن‌ها را به راه راست هدایت می‌کند.»

این افراد حقیقت‌جو که جویای خوشنودی پروردگار خود هستند، به ندای پروردگار خود لبیک گفته و اسلام می‌آورند یعنی هم خود تسلیم خداوند می‌کنند و هم به تطبیق تعالیم اسلام در زندگی خود می‌پردازند. آنان را می‌توان در تمام اقشار جامعه یافت: از انسان‌هایی که متعصبانه به طرفداری و تبلیغ از دین‌های دیگری غیر از اسلام پرداخته‌اند تا افرادی که از هر دین و مذهبی گریزان بوده و به عشرت و خوش‌گذرانی دنیا دل بسته‌اند. مسلماً برای این افراد دل‌کندن از آن‌چه که سال‌های متمادی به آن دل داده بودند بسی مشکل و طاقت‌فرساست اما آنان با تحقیقات مداوم و دامنه‌دار سرانجام راه حقیقت را یافته و به آغوش اسلام بازگشته‌اند و جالب این‌جاست که آنان برای مسلمانان امروزی در جهان اسلام اظهار تأسف می‌کنند که دین خود را خوب نشناخته‌اند و فقط از روی تقلید و نه تحقیق آن را پذیرفته‌اند. آنان اعلام می‌کنند که مسلمانان امروزی از تعالیم اسلامی و دستورات پیامبر گرامی اسلام ﷺ بسیار فاصله گرفته‌اند و از این‌رو خود تصمیم گرفته‌اند که دعوت‌گر این شاهراه سعادت و خوشبختی باشند. در این کتاب با سرگذشت

حدود صد نفر از این مسلمانان آشنا می‌شوید. از آنجایی که در کتاب‌ها و رسانه‌های عمومی از این افراد بسیار نام برده شده است، سرگذشت بسیاری از این نومسلمانان فقط به صورت خلاصه بیان شده است، و شرح حال تعدادی از این افراد و از جمله بارزترین آن‌ها یوسف اسلام ستاره آهنگ‌های غربی در دهه شصت، و یوسف استس کشیش آمریکایی با جزئیات بیشتری بیان شده است، باشد که شرح حال شگفت‌انگیز آنان مایه بیداری آن دسته از جوانانی گردد که رسیدن به امیال و آرزوهای خود را در پیروی از مادیت و دوری از معنویت می‌بینند. نام کتاب را «از آهنگ پاپ تا آهنگ ناب» گذاشتم که کلمه پاپ علاوه بر این که نام نوعی موسیقی است، به رهبر مسیحیان کاتولیک نیز اشاره دارد و آهنگ ناب همان آهنگ قرآن است. مطالب کتاب بیشتر از سایت‌های اینترنتی عربی و انگلیسی به فارسی ترجمه شده است، و در مواردی نیز از مقالات موجود فارسی نیز مطالبی اخذ شده است، و چون مطالب اخذ شده در مواردی حذف و اضافاتی داشته است، از آوردن نام منبع دقیقاً در پاورقی اجتناب شده و بیشتر منابع مورد استفاده در آخر کتاب ذکر شده‌اند. امید است که این کتاب راه‌گشای آنانی باشد که در جامعه اسلامی بزرگ شده، اما اطلاع ناقصی از دین خود دارند و یا به اهمیت دینی که از روی تقلید به آن‌ها رسیده است هنوز واقف نگشته‌اند و چشم به آیین و افکار بیگانگان دوخته‌اند و امید است که این کتاب شعله تحقیق در مورد دین اسلام را در درون آن‌ها فروزان نماید.

صلاح‌الدین توحیدی خرداد ۸۴

اسلام بزرگترین دین جهان

اگرچه دین اسلام از نظر تاریخی بیش از سه هزار سال بعد از یهودیت و ششصد سال بعد از مسیحیت در صحرای عربستان ریشه دواند، اما این دین امروزه سریع‌ترین رشد را در میان همه ادیان در آمریکا، اروپا، آفریقا و برخی نواحی دیگر جهان دارد. دین اسلام، در حال حاضر دومین دین از نظر عده پیروان در اروپا و آمریکاست. براساس سالنامه کتاب واقعیات رشد جمعیت در دهه گذشته ۱۳۷٪ بوده است. در این مدت رشد مسیحیت ۴۶٪ بوده است در حالی که اسلام ۲۳۵٪ رشد نموده است. سالنامه اطلاعات عمومی جهان در آمار خود جمعیت پیروان ادیان مختلف را در جهان تا پایان سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸ ش) اعلام کرده است. مسلمانان با ۱/۵ میلیارد جمعیت، ۲۵ درصد کل جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند.

جمعیت پیروان کلیسای کاتولیک ۱۰۴۰۳۵۴۰۰۰

جمعیت پیروان کلیسای پروتستان ۷۰۳۵۵۵۰۰۰

جمعیت پیروان کلیسای ارتدکس ۲۲۳۲۰۴۰۰۰

جمعیت مسلمانان در جهان ۱۵۴۷۴۹۴۰۰۰

کل جمعیت جهان تا پایان سال ۱۹۹۹ = ۵۸۴۸۷۳۹۰۰۰

پیروان کلیسای کاتولیک، پروتستان و ارتدکس در اعتقادات دینی و مراسم عبادی کاملاً با یکدیگر متفاوتند، از این لحاظ سالنامه اطلاعات عمومی جهان هم پیروان این سه کلیسا را سه دین جدا به شمار آورده است. از این لحاظ جمعیت مسلمانان در جهان با ۱/۵ میلیارد جمعیت، بیشترین پیرو را در بین سایر ادیان دارد.

در جهان فعلی از ۱۸۸ کشور عضو سازمان ملل ۵۶ کشور کاملاً اسلامی‌اند و در ۱۱۸ کشور از ۱۳۲ کشور باقی‌مانده نیز مسلمانان اقلیت عظیمی را تشکیل می‌دهند. به عنوان

مثال، در کشور هند که جمعیت آن یک میلیارد نفر است تعداد مسلمانان ۲۲۰ میلیون نفر می‌باشد که بیشترین جمعیت مسلمانان جهان در یک کشور را تشکیل می‌دهند. امروز ۴۵۰ میلیون مسلمان در خارج از جهان اسلام در کشورهای مختلف به عنوان اقلیت سکونت دارند. از جمعیت ۵/۸ میلیارد نفری جهان ۱/۵ میلیارد نفر یعنی ۲۵ درصد کل جمعیت جهان را مسلمانان تشکیل می‌دهند. جهان اسلام ۲۲ درصد اراضی جهان و ۳۵ درصد منابع طبیعی سراسر جهان و تقریباً تمامی مناطق حساس سیاسی و جغرافیایی را در اختیار دارد.

گرایش به اسلام

براساس سالنامه کتاب واقعیات در سرشماری اخیر در آمریکا مشخص شد که سالانه صد هزار نفر فقط در این کشور به دین اسلام می‌گروند. جریان‌های پذیرش اسلام در میان آمریکایی‌های سفیدپوست تقریباً از اواخر قرن نوزده شروع می‌شود. یک راهب متودست آمریکایی، به نام کشیش نورمن که در ترکیه به تبلیغ مسیحیت می‌پرداخت، در سال ۱۸۷۰ مسلمان شد. فرد دیگری که اسلام را پذیرفت محمد الکساندر راسل وب است. وب روزنامه‌نگار بود و در سال ۱۸۸۷ زمانی که به عنوان سرکنسول آمریکا در مانیل تعیین شد، شروع به مکاتبه با برخی از علمای مسلمان هند کرد. دو تن از علمای هندی به مانیل سفر کردند و پس از بحث‌های زیاد بین آنان و الکساندر وب، وی سرانجام به حقیقت اسلام پی برد و مسلمان شد. وب از کار خود استعفا کرد و به هندوستان رفت و سپس با حمایت‌های مالی مسلمانان آن دیار به آمریکا بازگشت و جمعیت حرکت تبلیغ اسلامی و شعبات آن را در هفت شهر بنا نهاد. وب هم‌چنین با سلطان عبدالحمید دوم ارتباط برقرار کرد و عنوان کنسول افتخاری عثمانی در نیویورک را اخذ نمود. تمایل سپاهان آمریکایی به اسلام باعث شد که در اوایل قرن بیستم آنان به عنوان مسلمانان آمریکا اعلام موجودیت نمایند. گروه عمده در میان سپاهان آمریکا گروه «امت اسلام» به رهبری عالیجاه محمد بود و رئیس فعلی آنان لوئیس فراخان می‌باشد. این

گروه نژادپرست بودند و از تعالیم اسلام آگاهی زیادی نداشتند از این رو کسانی که ابتدا مسلمان شده و وارد این گروه شده بودند، بعد از آگاهی از تعلیمات واقعی اسلام از این گروه جدا می‌شدند از این جمله می‌توان به افرادی مانند مالکوم ایکس (حاج مالک شباز) و محمد علی کلی اشاره نمود. امروزه در ایالات متحده آمریکا، حداقل هشت میلیون مسلمان زندگی می‌کنند. یونه حداد استاد دانشگاه جرج تاون آمریکا می‌گوید: «تا این اواخر که دولت برای مهاجرت به آمریکا محدودیت‌هایی را به وجود آورده است، اسلام به یمن ترکیب چند عامل از جمله مهاجرت، رشد جمعیت و گرویدن غیرمسلمانان به این دین، سریع‌ترین رشد را نسبت به ادیان دیگر در آمریکا داشته است. آمار دقیقی از تعداد مسلمانان در آمریکا وجود ندارد اما بسته به این که این آمار از طرف چه منابعی ارائه می‌شود، این تعداد از دو میلیون تا هشت میلیون ذکر شده است. اما شکی وجود ندارد که رشد اسلام در آمریکا بسیار سریع و شگفت‌انگیز بوده است. زیرا براساس آمار گزارش شده در سال ۱۹۶۰ تعداد مسلمانان آمریکا ۷۶۰۰۰ نفر بود. تحقیق منتشر شده توسط شورای ارتباطات آمریکایی اسلامی در سال ۲۰۰۰ میلادی، تعداد ۱۲۰۰ مسجد را شمارش کرده بود که از سال ۱۹۸۰ تا آن سال در آمریکا ساخته شده بودند. براساس آن گزارش فقط در سال ۲۰۰۰ میلادی حدود بیست هزار نفر در آمریکا به دین اسلام گرویده بودند».

اگرچه آزادی ادیان و عقاید در آمریکا قانونی است و هرکس در انتخاب هر عقیده‌ای که دوست دارد، آزاد است اما موج زیاد پذیرش اسلام، دولتمردان آمریکایی را نگران کرده است و آن‌ها در تلاشند به بهانه مبارزه با تروریسم جامعه مسلمانان آمریکا را کنترل کنند. کارل الیس یکی از محققان برجسته امور ادیان در آمریکا می‌گوید: اگر درصد رشد جمعیت مسلمانان در آمریکا در حد فعلی باقی بماند تا ۱۷ سال دیگر در چندین شهر بزرگ آمریکا جمعیت مسلمانان بیشتر از جمعیت مسیحیان خواهد شد. او در گفتگو با آخرین شماره هفته‌نامه آمریکایی بی‌بی‌نیوز گفت: «جمعیت مسلمانان در آمریکا سالانه

رشد ۶ درصدی دارد و ۸۰ درصد از این رشد مربوط به افرادی است که از مسیحیت به اسلام می‌گروند و تنها ۲۰ درصد مربوط به مسلمانان مهاجر است». نویسنده کتاب «اسلام در آمریکا» در ادامه می‌افزاید: «درصد گرایش به اسلام در بین دانشجویان و زندانیان سیاه‌پوست و هم‌چنین در شهرهای بزرگ بیشتر است. زمانی بود که هیچ‌کس حتی فکر نمی‌کرد آسیای صغیر یا شمال آفریقا مسلمان شوند زیرا این مناطق از مراکز مهم مسیحیت بودند، به همین ترتیب این‌که آمریکا روزی به کشوری مسلمان تبدیل شود دور از انتظار نیست. یکی از دلایل گرایش مسیحیان به اسلام این است که اسلام برخلاف مسیحیت به مسائل اجتماعی و فرهنگی پیروان خود اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. کلیسای مسیحیان کلیسای اروپایی مسلک است، و به این دلیل بسیاری از سیاه‌پوستان آمریکا کلیسا را متعلق به خود نمی‌دانند. سابقه تاریخی نژادپرستی سفیدپوستان نیز به این مسئله دامن می‌زند. در مقابل اسلام پرچم‌دار برابری نژادهای مختلف است». این محقق امور ادیان می‌افزاید: «مبلغان مسیحی می‌گویند: مسیح پسر خداست، و این مسئله برای بسیاری قابل قبول نیست، و در مقابل اسلام مسیح را یکی از پیغمبران بزرگ خداوند می‌داند و به وی بسیار احترام می‌گذارد». گرایش به اسلام در آمریکا بعد از حملات یازده سپتامبر به آمریکا بیشتر شده است. به گفته «ابراهیم حسین مالاباری» یکی از رهبران اسلامی - که مدیر مرکز اسلامی تورنتوی کانادا و یکی از مقامات بلندپایه جامعه اسلامی شمال آمریکا می‌باشد - مردم آمریکا در حال حاضر مشتاق یادگیری مسایلی در مورد اسلام هستند که این گرایش به اسلام پس از حملات یازدهم سپتامبر شدت بیشتری به خود گرفته است، البته یکی از دلایل این مسئله با رجوع زیاد غیرمسلمانان برای دریافت کتاب‌های اسلامی و نوارهای کاست قرآنی قابل اثبات است. وی گفت: تعداد غیرمسلمانانی که از مساجد و مراکز اسلامی پس از حملات ۱۱ سپتامبر دیدن کرده‌اند، به طور حیرت‌انگیزی افزایش پیدا کرده است. محققان اسلامی برای ایراد سخنرانی در کلیساها، شرکت‌ها و کالج‌ها دعوت می‌شوند. رهبران اسلامی و اندیشمندان مسلمان در شبکه‌های تلویزیونی حضور

می‌یابند و به تشریح و توضیح مواضع خویش می‌پردازند. اگرچه موج اسلام‌خواهی در آمریکا شدت پیدا نموده است اما به موازات آن گروه‌هایی در آمریکا هستند که می‌خواهند با هر شیوه‌ای و حتی شیوه‌های غیرقانونی مسلمانان را تحت فشار و اذیت قرار دهند. مجلس روابط اسلامی آمریکا با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که چند ماه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، ۱۴۵۲ مورد شکایت در ارتباط با تعدی و آزار مسلمانان مقیم این کشور دریافت کرده است. این بیانیه توضیح می‌دهد که تجاوزات صورت گرفته شامل تعدی در اماکن عمومی، وارد ساختن لطمه بدنی، تخریب مایملک شخصی، اذیت و آزار نیروهای امنیتی و پلیس فدرال، تبعیض در فرودگاه‌ها، محل کار، مدرسه، قتل، تهدید به قتل و تهدید به بمب‌گذاری در ساختمان‌ها بوده است. مجلس روابط اسلامی آمریکا نسبت به وخیم‌تر شدن اوضاع هشدار داد و گفت: نزدیک به ده هزار خانواده مسلمان فاقد هرگونه حمایت و کمک قانونی در معرض آسیب‌های جدی قرار گرفته‌اند. در ادامه بیانیه آمده است که موج تجاوز و تعدی به حقوق مسلمانان به شکل سازمان‌یافته هم‌چنان ادامه دارد. این مرکز اسلامی خاطرنشان ساخت که مشاهدۀ موارد یاد شده در اکثر ایالات آمریکا حکایت از آن دارد که این پدیده به شکل فراگیری گسترش یافته است. با این وجود فطرت‌های بیدار شده راه سعادت خود را در گرویدن به این دین مبین می‌یابند و حتی در میان سربازانی که برای جنگ به کشور مسلمان عراق فرستاده شده‌اند، عده‌ای به دین اسلام گرویده‌اند. به نقل از روزنامه «الریاض» چاپ عربستان یکی از کارکنان دادگاهی در بغداد در گفتگو با «الریاض» اعلام کرده است که سربازی آمریکایی به نام «جوزف سیمون» با درجه سروانی مسلمان شد و نامش را به «صلاح‌الدین» تغییر داد. وی در ادامه سخنانش افزود که قاضی مقدار صادق بیان کرده است که وی از ورود این سرباز آمریکایی به دادگاه در حالیکه شهادتین می‌گفت، غافلگیر شده است. این سرباز آمریکایی اظهار داشت که وی اسلام را به عنوان دین خود پذیرفته است. به گزارش این روزنامه، جوزف سیمون گفته است: وی پس از ارتباط با بعضی از جوانان عراقی که برای اقامه

نماز به مسجد می‌رفتند و البته بر زبان انگلیسی هم مسلط بودند با دین اسلام آشنا شده و بعد از آن هم به دین اسلام گرویده است. در جنگ اول خلیج فارس نیز عده زیادی از سربازان آمریکایی مسلمان شدند. روزنامه «الوطن» خبر داد که در طول جنگ اول خلیج فارس ۲۵ هزار سرباز آمریکایی مسلمان شدند و مسلمان شدن آن‌ها را یک قاضی در پایگاه هوایی طهران تأیید نموده است. گرویدن این عده به اسلام نتیجه تلاش‌های دعوت‌گران اسلامی و به ویژه دعوت‌گر آمریکایی فیلیپس و دکتر مصری، زغلول النجار، بوده است.

گرایش به اسلام در کشورهای اروپایی به شدت رو به افزایش است. چنان‌که از ابتدای سال جاری میلادی تاکنون ۳۰۰ نفر در بلژیک به اسلام گرویده‌اند. شبکه تلویزیونی «آر. تی. ال» که از بروکسل برنامه پخش می‌کند در گزارشی راجع به رواج اسلام در این کشور اعلام کرد از ابتدای سال جاری میلادی تاکنون ۳۰۰ تن از مردم بلژیک به اسلام گرویده‌اند. یعنی هر روز بیشتر از یک نفر به اسلام گرویده که این مسئله در تاریخ بلژیک بی‌سابقه بوده است. این شبکه به نقل از افرادی که دین اسلام را برگزیده‌اند می‌گوید که آن‌ها پس از بررسی‌ها و تحقیقات دقیق و مقایسه اسلام با سایر ادیان و توجه به جنبه‌ها و ابعاد روحانی و معنوی اسلام به این دین روی آورده‌اند. برپایه این گزارش در جمهوری چک نیز تعداد مسلمانان سریعاً در حال افزایش است که بخشی از این پدیده از افزایش مهاجرت مسلمانان از سایر کشورهای اسلامی به این کشور و بخشی دیگر از گرایش افراد تازه به اسلام ناشی می‌شود. در حال حاضر جمعیت مسلمانان در جمهوری چک به ۱۰ هزار نفر بالغ می‌شود. در حال حاضر جمعیت مسلمانان در جمهوری چک به ۱۰ هزار نفر بالغ می‌شود و در پراگ پایتخت این کشور یک مسجد و مرکز اسلامی به تعلیم و ترویج اسلام فعالیت دارد.

در کشورهای دیگر اروپایی و آمریکا نیز اشتیاق به آشنایی با اسلام و تعلیم آن به ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر رو به افزایش گذاشته و از نشانه‌های این گرایش می‌توان

به افزایش بی‌سابقه فروش قرآن کریم و ترجمه‌های آن به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، فرانسوی و آلمانی اشاره کرد. تعداد مسلمانان در سوئیس نیز ظرف ۵ سال گذشته از ۱۰۰ هزار نفر به ۴۰۰ هزار نفر رسیده است. هم‌اکنون اسلام در بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله آلمان، انگلستان و فرانسه به عنوان دین دوم محسوب می‌شود. فرانسه با بیش از ۵ میلیون مسلمان، آلمان با ۳ میلیون، انگلستان با ۲ میلیون، به ترتیب بیشترین جمعیت مسلمان در میان کشورهای اروپایی هستند.

اگرچه مقامات کشور فرانسه براساس گرایش‌های مذهبی از ارائه آماری دقیق از حضور مسلمانان در کشورشان خودداری می‌کردند، اما در سال ۱۹۸۳ برآوردهای منتشر شده از حضور ۲/۵ میلیون مسلمان در این کشور حکایت داشت. کمیسیون عالی «انتگراسیون» فرانسه در سال ۱۹۹۳ شمار مسلمانان این کشور را سه میلیون تن اعلام کرد، کمی بعد روزنامه لوموند چاپ پاریس به اعلام این مطلب که ۶/۵ درصد جمعیت فرانسه را مسلمانان تشکیل می‌دهد نوشت: شمار مسلمانان مقیم کشور به ۳/۷ میلیون نفر بالغ شده است. گزارش کمیسیون ویژه دولت فرانسه که برای بررسی روابط با مسلمانان در سال ۱۹۹۶ تشکیل شده بود، شمار افراد جامعه مسلمانان کشور را در این سال ۴/۲ میلیون نفر اعلام کرد و این در حالی بود که به گفته «شارل پاسکوا» وزیر کشور وقت فرانسه در همان سال جمعیت مسلمانان کشور به ۵ میلیون نفر رسیده بود. نیکلا سارکوزی وزیر کشور کنونی فرانسه در سال ۲۰۰۳ میلادی در بحثی پیرامون حجاب اسلامی شمار مسلمانان مقیم کشور را بین ۵ تا ۶ میلیون نفر اعلام کرد. با این همه هم‌چنان رقم‌های بیشتری به جمعیت مسلمانان فرانسه نسبت داده می‌شود و از جمله رادیو «فرانس کولتور» در یکی از بحث‌های خود در خصوص مسئله حجاب اسلامی به رقم ۷ میلیون نفری مسلمانان کشور اشاره کرده بود؛ رقمی که مسلمانان فرانسه آن را واقعی‌تر و نزدیک به حقیقت ارزیابی می‌کنند. بدون تردید افزایش قابل توجه شمار جامعه مسلمانان مقیم فرانسه مسئله‌ای است که در کنار روند بسیار کند «انتگراسیون» و یا

جذب مسلمانان در جامعه فرانسه نظر مسئولان و دست‌اندرکاران سیاسی و اجتماعی کشور را به خود جلب کرده است.

در میان ملت آلمان، تعداد گروندگان به اسلام رشد چشم‌گیری داشته و با چنین شتابی به نظر می‌رسد که آلمان در پایان این قرن تبدیل به بزرگترین کشور مسلمان‌نشین گردد. روزنامه آلمانی فرانکفورتر آلگماینه در یکی از گزارشات خود نوشته است که در سال ۲۰۴۰ اشتوتگارت شهری با اکثریت مسلمان و در پایان همین قرن آلمان یک کشور مسلمان‌نشین در اروپا خواهد شد. آلمانی‌ها روزبه‌روز بیشتر به اسلام می‌گروند. بسیاری از آن‌ها حتی با ریشه‌های خود قطع رابطه و پل‌های پشت سر را خراب کرده‌اند. این اشخاص در اجتماعات و مساجد و سازمان‌های اسلامی فعالانه شرکت می‌کنند، به تحصیل و یا تعلیم علوم اسلامی مشغولند، انتشارات یا کتاب‌فروشی اسلامی بنیان‌گذاری می‌کنند. این‌ها آلمانی‌هایی هستند که به اسلام گرویده‌اند. به اعتقاد پژوهشگران آلمانی گرویدن به اسلام بسیار ساده و راحت است و فرد با گفتن شهادتین اسلام را می‌پذیرد.

اتحادیه ملی مسلمانان روسیه از افزایش شمار گروندگان به اسلام در این کشور خبر می‌دهد. گئورگی امیر ماواراف سخنگوی اتحادیه ملی مسلمانان روسیه با ذکر این آمار به نقل از شورای مفتیان روسیه از افزایش شمار گروندگان به اسلام در این کشور خبر می‌دهد. در سال ۲۰۰۳ بیش از ۵۰۰ تن به دین اسلام گرویده‌اند که نسبت به سال‌های ۲۰۰۲ (۴۸۷ نفر) و ۲۰۰۱ (۴۳۰ نفر) افزایش نشان می‌دهد. ضمناً از این تعداد ۶۰ درصد را زنان و ۴۰ درصد را مردان تشکیل می‌دهند. روسیه دارای جمعیت مسلمانی بالغ بر ۲۳ میلیون نفر است که ۱۵ درصد از جمعیت ۱۴۵ میلیونی این کشور را تشکیل می‌دهند. در مسکو پایتخت این کشور حدود ۲ میلیون مسلمان زندگی می‌کنند. طبق گزارش‌های رسمی در فدراسیون روسیه بیش از سه هزار مؤسسه مذهبی مسلمان فعالیت دارد و طبق منابع دیگر این رقم نزدیک به ۷ هزار است.

اتحادیه جمعیت‌های اسلامی در اوکراین که در حال حاضر فعال‌ترین مؤسسه اسلامی این کشور است، مؤسسه‌ای اجتماعی و غیردولتی است که ۱۰ جمعیت اسلامی از شهرهای مختلف اوکراین را در خود جای داده است. این جمعیت در سال ۱۹۹۷ تأسیس شد تا فرهنگ اسلامی را به شیوه نوین و امروزی عرضه کند و در خدمت به جامعه انسانی و ایجاد یک پل ارتباطی میان فرهنگ‌های گوناگون تلاش نماید. این مؤسسه برای رسیدن به چنین منظوری از روش‌های آموزشی، تبلیغی، امدادی و رفاهی استفاده می‌کند. نمازگزاران مرکز اسلامی کیف هر هفته یا هر دو هفته یکبار شاهد اسلام آوردن یک مرد یا زن اوکراینی هستند.

هر روز به جامعه نزدیک به دو میلیونی مسلمانان در انگلیس افزوده می‌شود. مسلمانان انگلیس موفق شده‌اند ۵ کرسی را در شورای واردات به‌دست آورند، بررسی‌ها و پژوهش‌هایی که اخیراً در مورد اسلام به عمل آمده است نشان می‌دهد که این دین به طور گسترده در بین جامعه انگلیس گسترش یافته است به طوری که در چند سال اخیر بیش از ۱۴ هزار انگلیسی به دین اسلام روی آورده‌اند. و بنابر گزارش هفته‌نامه «سندی تایمز» تاکنون نزدیک به ۷۷ هزار زن انگلیسی به اسلام گرویده‌اند. اغلب تازه مسلمانان از کتاب «اسلام و منزلت انسان» اثر چارلز لوجای ایتون، دیپلمات برجسته خارجی انگلیسی تأثیر پذیرفته‌اند. مسلمان شدن افراد مشهوری مانند «یوسف اسلام» ستاره سابق آهنگ‌های پاپ، «ایما کلارک»، نوه هربرت اسکات نخست‌وزیر سابق انگلیس و «جانانات برت» پسر شاهزاده برت رئیس سابق شبکه بی‌بی‌سی نیز در گرویدن انگلیسی‌ها به دین اسلام تأثیر زیادی داشته است. شواهد نشان می‌دهند که اسلام به طور رسمی، پذیرشی عام از سوی همگان پیدا کرده است. حتی این نکته در قلب دستگاه حکومتی نیز دیده می‌شود. ملکه انگلیس به تازگی ترتیبی داده است که به کارمندان مسلمان کاخ بوکینگ‌هام مرخصی داده شود تا بتوانند در نماز جمعه مساجد شرکت کنند.

امروزه پس از مسیحیت، اسلام به عنوان دومین جماعت بزرگ مذهبی در سوئد که به بی‌مذهب‌ترین کشور جهان تبدیل شده است، به حساب می‌آید. در حال حاضر، حدود ۶۰ گردهمایی اسلامی در سوئد وجود دارد. این گردهمایی‌ها در سه سازمان ملی تشکیل یافته‌اند. قدیمی‌ترین سازمان ملی، اتحادیه جامعه اسلامی سوئد می‌باشد. در سال ۱۹۹۳ این اتحادیه دارای ۴۴ سازمان و ۲۱۹۰۰ عضو بود. فدراسیون مسلمانان سوئد نیز، سازمان اسلامی دیگری است که شامل ۲۳ تشکل مذهبی با مجموع ۳۴۰۰۰ نفر عضو می‌باشد. این دو سازمان ملی اکنون تحت نظر یک سازمان مشترک تحت عنوان اجتماع اسلامی سوئد سازمان‌دهی شده‌اند؛ اجتماعی که تحت لوای موضوعات عمومی، در خصوص مسائل سیاسی نیز فعالیت دارد. در سال ۱۹۸۱، یک سازمان فراگیر دیگر تحت عنوان مرکز اتحادیه فرهنگ اسلامی سوئد اعلام موجودیت نمود. این، سازمان، در سال ۱۹۹۳، دارای ۱۱ سازمان محلی و در مجموع ۲۱ هزار عضو بود. همچنین سازمان‌های اسلامی دیگری در سوئد تحت نظر سازمان دیدگاه ملی که مرکز آن در آلمان است، فعالیت می‌کنند. در این کشور نیز مانند سایر کشورهای اروپایی مردم پس از تحقیق به اسلام روی می‌آورند. به عنوان مثال، اخیراً هم‌زمان با اوج‌گیری مشخص اسلام در سوئد، جوهان هیولهارمار مأمور گارد حفاظت در دهه ۱۹۶۰، به دین اسلام مشرف شد. مورد دیگر، یک دیپلمات به نام گوستاف نورینگ از اهالی مولامو بود که به دین اسلام مشرف شد و نام علی نوری را برای خویش برگزید و در سال ۱۹۲۰، هم‌زمان با متغیر شدن نام‌های ترکی، وی نام خانوادگی دیلماسی را برای خود انتخاب کرد. یک هنرپیشه به نام ایوان آگولی نیز شخصیت برجسته دیگری بود که به دین اسلام گروید. وی نام عبدالهادی المغربی را برای خویش انتخاب نمود. گرایش آگولی به دین اسلام، اثرات فراوانی بر نگرش هنر اروپا به شوق گذاشت و تعداد زیادی از هنرپیشه‌های عم عصر وی، نظیر هنریک انکارکرونا، اگرون لاندگرن، اودلمارک و همچنین اندرز زورن، در نگرش به کشورهای اسلامی و هنر اسلامی تحت تأثیر قرار گرفتند. سازمان جوانان مسلمان سوئد،

دارای ۲۳ سازمان محلی و ۳۰۰۰ عضو می‌باشد. هم‌چنین سازمان‌های دانشجویان مسلمان در دانشگاه‌های مختلف تأسیس شده است و تعداد زیادی از سازمان‌های زنان مسلمان در گردهمایی‌های مختلف شرکت می‌کنند.

حکومت‌های جهان غرب با ایجاد موانع مختلف می‌خواهند جلو گسترش سریع اسلام را بگیرند. در کشورهای اروپایی احزاب یساری مانند اتحادیه ملی در ایتالیا، جبهه ملی در فرانسه و نئونازی در آلمان و اتریش با هم گسترش اسلام در اروپا علناً مخالفت می‌کنند. حتی کلیسای کاتولیک در اروپا هم مخالفت خود را با گسترش اسلام در اروپا به صورت علنی اظهار داشته است. اسقف‌های کاتولیک از سراسر جهان در همایش جهانی که در ماه آبان ۱۳۷۸ در واتیکان برگزار شد، در حضور پاپ ژان پل دوم از گسترش اسلام در اروپا اظهار نگرانی کردند. حتی اسقف شمال ایتالیا در این همایش اعلام کرد که کلیسا باید کوشش همه‌جانبه‌ای انجام دهد تا مسلمانان از لحاظ فرهنگی در جامعه غرب ادغام و محو شوند. شورای اسقفی ایتالیا هم اخیراً با عضویت دولت سکولار ترکیه در اتحادیه اروپا شدیداً مخالفت و در اعلامیه رسمی خود اعلام کرد که فرهنگ مشترک اروپایی‌ها مبانی مسیحی دارد و ورود ترکیه به اتحادیه اروپا هویت فرهنگی اروپاییان را تیره خواهد کرد، و این درحالی است که دولت ترکیه حتی برای راضی نمودن اروپاییان کاتولیک‌تر از پاپ شده است، و از پوشش اسلامی زنان در ادارات دولتی در دانشگاه‌ها جلوگیری می‌کند و یک حکومت کاملاً لائیک است. سیاست استراتژیک مدعیان دروغین آزادی و حقوق بشر در اروپا این است که در یک کشور اروپایی مسلمانان نباید اکثریت داشته باشند. برای عملی کردن این هدف در اواخر قرن بیستم، در یک دهه گذشته مسلمانان مظلوم بوسنی، آلبانی و کوزوو به بدترین شکل قتل‌عام و پاک‌سازی قومی شدند و جنایت‌های اخیر اروپاییان علیه مسلمانان اروپایی در تاریخ بشر سابقه ندارد. با این همه موانع و مشکلات که جهان غرب در مقابل گسترش اسلام ایجاد کرده است، اسلام با سرعت فوق‌العاده در این مناطق در حال توسعه و گسترش است. جمعیت مسلمانان در

غرب تا پایان سال ۱۹۹۹ م از مرز ۶۱ میلیون نفر فراتر رفته است. این موج گسترش اسلام در اروپا حتی داد از نهاد صهیونیست‌ها بلند نموده است، و موشه کتساف رئیس رژیم صهیونیستی در روز چهارشنبه ۱۳۸۴/۳/۱۱ شمسی در پارلمان آلمان اعلام نمود که گسترش اسلام در اروپا به زیان اسرائیل و کشورهای اروپایی است، و باید به هر طریق ممکن جلو آن را گرفت. روزنامه واشنگتن پست در مقاله‌ای به تاریخ روز شنبه ۸۴/۵/۲۹ شمسی از نگرانی مقامات انتظامی آمریکا از مسلمانان شدن سیاه‌پوستان خبر داد. به نقل از این مقاله زندانیان سیاه‌پوست به اسلام گرویده‌اند و روی هم رفته تاکنون ۱/۵ تا ۲ میلیون نفر سیاه‌پوست آمریکایی به اسلام گرویده‌اند که طرفدار امت اسلام لوئیس فراخوان نیستند. در این مقاله به نقل از رئیس FBI آمده است که این روند، روند آمریکایی شدن نیست و ممکن است منجر به پیدایش گروه‌های تندرو شود و چنین نگرانی دیگر یک تئوری نیست.

کینه‌توزی و خصومت اروپائیان نسبت به مسلمانان و مقدسات آنان هم‌چنان ادامه دارد و ادامه نیز خواهد داشت. زمانی که کتاب حاضر در دست چاپ بود (اوایل بهمن ۱۳۸۴) یک روزنامه دانمارکی کاریکاتورهای اهانت‌آمیزی از پیامبر اسلام ﷺ چاپ نمود که جهان اسلام را به خشم آورد. خشم مسلمانان باعث نشد که روزنامه‌های دیگر اروپایی اقدام به چاپ مجدد آن کاریکاتورها نمایند و متعاقباً در کشورهای نروژ، فرانسه و ایتالیا این کاریکاتورها را که به نحو زنده‌ای پیامبر اسلام ﷺ را تروریست نشان می‌داد، چاپ و منتشر شدند. مسلمانان جهان که احساساتشان جریحه‌دار شده بود. به خیابان‌ها ریختند و با حمله به سفارت‌خانه‌های نرو و دانمارک خشم خود را نسبت به این عمل شرم‌آور نشان دادند و در افغانستان ۱۱ نفر جان خود را در دفاع از اسلام در تظاهرات از دست دادند. کشورهای اروپایی به جای عذرخواهی از جهان اسلام، در مقابل آن جبهه گرفتند و آنجلا مرکل صدراعظم آلمان در روز شنبه ۱۵ بهمن ۱۳۸۴ از اتحادیه اروپا خواست که

دانمارک را تنها نگذارند و از این کشور حمایت نمایند و متعاقباً بوش رئیس‌جمهور آمریکا نیز تلفنی به مقامات دانمارک قول داد که از آن‌ها حمایت خواهد کرد.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: 8].

«می‌خواهند نور الهی را با دهان خود خاموش کنند اما خداوند کامل کننده نور خود است اگرچه کافران را ناخوش آید».

این همه کینه‌توزی چیزی نیست جز واکنش در مقابل گسترش سریع اسلام در جهان. تا کور شود هر آن‌که نتواند دید.

چرا زنان

پیش‌تر نقل شد که از میان گروندگان به اسلام در روسیه ۶۰٪ را زنان و ۴۰٪ را مردان به خود اختصاص داده‌اند و تاکنون حدود ۷۷ هزار زن انگلیسی به دین اسلام گرویده‌اند و نیز براساس سالنامه کتاب واقعیات در سرشماری اخیر در آمریکا مشخص شد که سالانه صدهزار نفر فقط در این کشور به دین اسلام می‌گروند و در این میان نسبت زنان مسلمان شده به مردان چهار به یک است. چرا زنان؟ زنان نومسلمان آمریکایی دلایل متعددی را در این باره ذکر می‌کنند، از جمله:

کتاب مقدس زن را گناهکار اصلی می‌داند و معتقد است که حوا آدم را فریفته است. (سفر تکوین / ۲:۴ - ۳:۲۴) اما قرآن هر دو را مقصر می‌داند.^(۱)

۱- ﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ [الأعراف: 22]. «و به این ترتیب، آنها (آدم و حوا) را (شیطان) با فریب (از مقامشان) فرودآورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد و شروع کردند به قرار

کتاب مقدس تولد دختر را خسارت می‌داند (جامعه سلیمان / ۲۲:۳) قرآن دختر و پسر را همسان ونعمت الهی می‌داند.^(۱)

کتاب مقدس صحبت کردن زنان در کلیسا را ممنوع نموده است. (قرنتیها / ۳۵-۱۴:۳۴) در حالی که در قرآن زنان می‌توانند با پیامبر ﷺ نیز مجادله کنند. (مجادله / ۱). در کتاب مقدس به زن مطلقه مانند زن زناکار نگاه می‌شود ولی برای مرد این چنین نیست (ماتئو / ۳۲-۵:۳۱) قرآن این معیار دوگانه کتاب مقدس را قبول ندارد. (نساء / ۱۹-۲۱). در کتاب مقدس بیوه‌زنان و خواهران ارث نمی‌برند و فقط مردان ارث می‌برند (اعداد / ۱۱-۲۷) در حالی که قرآن این آرز و حرص مردانه را منسوخ نموده است. (نساء / ۱۱-۱۲).

کتاب مقدس به داشتن زنان متعدد اجازه می‌دهد (ملوک / ۱۱:۳) اما قرآن تعداد آن‌ها را به چهار زن محدود نموده است (با شرایط معین) و در صورت نبودن عدالت یک همسری را ترجیح داده است. (نساء / ۴) و به زنان حق انتخاب همسر داده شده است. براساس کتاب مقدس اگر مردی به دختر باکره‌ای که نخواهد با او ازدواج کند تجاوز به عنف نماید و عمل آن‌ها آشکار شود، مرد باید پنجاه شکیل به پدر دختر بدهد و دختر را به عقد خود درآورد زیرا او را غصب نموده است، و تا زنده است نمی‌تواند او را طلاق دهد (سفر تثئیه / ۲۸-۳۰:۲۲). آیا در این صورت قانون به نفع مرد بوده است یا به نفع زن بیچاره‌ای که مورد تجاوز قرار گرفته و مجبور است تا آخر عمر با آن مرد متجاوز

دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را نداد داد که: آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!».

۱- ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكُورَ ﴿۱۹﴾﴾

[الشوری: ۴۹]. «فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست. هر چه بخواهد می‌آفریند. به هر

کس که بخواهد دختر می‌بخشد و به هر کس که بخواهد پسر می‌بخشد».

زندگی کند؟ و این در حالی است که بنا به روایت ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و آله برای ازدواج با دختر باکره، رضایت دختر لازم است.

در مورد پوشش زنان، کتاب مقدس همانند قرآن از زنان می‌خواهد که خود را بپوشانند تا مورد هتک حرمت قرار نگیرند و از این لحاظ با هم توافق دارند. زنان تنها صد سال پیش بود که در آمریکا حق رأی و اظهارنظر پیدا کردند در حالی که چهارده قرن پیش اسلام به آنان حق اظهارنظر داده است و زنان بزرگ و مجتهدی میان آنان به وجود آمده است.

یکی از زنان نومسلمان آمریکایی می‌گوید: از آنجایی که زنان دوران بارداری و درد زایمان را تحمل می‌کنند، بیشتر از مردان به مسئلهٔ تکوین و آفرینش توسط خداوند اعتقاد دارند و بیشتر از مردان به خداوند پناه می‌برند از این‌رو بیشتر از آنان به فطرت نزدیک‌ترند و چون دین اسلام دین فطرت است، تعداد گروندگان به این دین در میان زنان بیشتر از تعداد مردان است. دلیل دیگر گرایش زنان به اسلام این است که این دین عفت، حیا و متانت را که اموری فطری می‌باشند به زنان غربی تقدیم می‌کند در حالی که جامعهٔ غربی و یا به عبارتی دیگر جامعهٔ مردان در غرب با شعارهای فریب‌دادهٔ آزادی به زنان فقط درصد برهنه نمودن آنان و کسب لذت جنسی از آنان بوده‌اند تا حدی که زن به عنوان یک کالا و برای تبلیغات کالاهای غربی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این‌رو، زنان در جوامع غربی راه سعادت، متانت و حیا و عفت خود را در اسلام یافته‌اند و بیشتر از مردان به این دین از خود گرایش نشان داده‌اند. کارن آرمسترانگ، نویسندهٔ مشهور انگلیسی، در کتاب جدید خود با عنوان «نبرد برای خدا» بر این نکته تأکید می‌کند که اسلام بیش از هر دین دیگری برای زنان حق و حقوق قائل است. وی در مقاله‌ای که به مناسبت انتشار کتاب جدیدش در روزنامهٔ گاردین چاپ لندن منتشر شد، می‌گوید: زنان در حالی در اسلام دارای نوعی حق طلاق و ارث هستند، که در جوامع غربی تا قرن نوزدهم میلادی از این حقوق بی‌بهره بودند. آرمسترانگ در مقالهٔ خود محدود کردن حقوق زنان را در

مسیحیت نیز امری مبتنی بر آموزه‌های دینی نمی‌داند و تصریح می‌کند: در انجیل‌های چهارگانه و سال‌های نخست ظهور این دین، مقام و منزلت زنان در دفاع از عیسی علیه السلام و مسیحیت گرامی داشته می‌شد ولی به مرور مسیحیان به دلایلی چون گناه نخستین حوا، زنان را شماتت و آنان را سبب اخراج بشر از بهشت و وسیله بروز امیال شیطانی در انسان قلمداد کردند.

در زیر به خلاصه زندگی تعداد بسیار کمی از زنان غربی که به فطرت اولیه خود برگشته و راه خوشبختی خود را در پیروی از تعالیم اسلام یافته‌اند، به عنوان نمونه اشاره می‌شود:

مارگارت مارکوس / او در سال ۱۹۳۴ از پدر و مادری یهودی در نیویورک به دنیا آمد. او از همان کودکی با آنچه که در جامعه یهودی و مادی انجام می‌گرفت، روی خوشی نشان نمی‌داد و در دوران نوجوانی و جوانی نیز از سینما، رقص و موسیقی پاپ بدش می‌آمد و با هیچ پسری دوست نشد و در اجتماعات مختلط شرکت نمی‌کرد. پس از اتمام دروس دبیرستان در سال ۱۹۵۲، در رشته مطالعات ادبی در دانشگاه نیویورک به تحصیل ادامه داد اما مدتی بعد بیمار شد و در بیمارستان بستری گردید. در ایامی که در بیمارستان بستری بود به مطالعه ادیان و از جمله دین اسلام پرداخت. او ترجمه انگلیسی قرآن مارمادوک (محمد) پیکتال را چندین بار مطالعه نمود و شیفته مفاهیم عالی این کتاب بزرگ شد و در درون خود به این اعتقاد رسید که آن حتماً یک کتاب آسمانی است. از آن پس او به تحقیق عمیق در مورد قرآن و اسلام پرداخت و حتی با شخصیت‌های اسلامی مانند ابوالاعلی مودودی مکاتبه نمود. سرانجام در سال ۱۹۶۱ به دفتر بعثة اسلامی در بروکلین مراجعه نمود و در آنجا رسماً در حضور داود فیصل دعوتگر اسلامی مسلمان شدن خود را اعلان نمود و نام خود را به مریم جمیله تغییر داد. یک سال بعد به دعوت استاد مودودی به پاکستان رفت، و در سال ۱۹۶۳ با دعوتگر اسلامی محمد یوسف‌خان ازدواج نمود که ثمره ازدواج آن‌ها چهار فرزند می‌باشد. او جامعه اسلامی را دعوت

می‌کند که به کتاب خدا و سنت پیامبرش چنگ زنند و از اختلاف با هم اجتناب ورزند و وقت گرانبهای خود را صرف امور ناچیز و تفرقه‌آمیز نمایند. او دارای تألیفاتی است از جمله: منشور نهضت اسلام، اسلام و غرض‌ورزی‌های خاورشناسان، نقش اسلام در برابر غرب، اسلام و مدرنیسم، اسلام در تئوری و عمل، اسلام در برابر اهل کتاب (یهودی، مسیحی، زرتشتی و صابئین) در گذشته و حال، احمد خلیل شرح حال یک پناهنده عرب فلسطین، اسلام مورد حمله از خارج و داخل، تمدن غرب بالذات محکوم است، شهدای حرکت اسلامی در عصر جدید، مکاتبات با مودودی و جاذبه اسلام.

هیش راماها / در کمتر از سه هفته بعد از حملات ۱۱ سپتامبر به نیویورک، خانم هیش راماها در مقابل گروهی از زنان در مسجدی در مانوا به‌پا خواست و با صدای رسا شهادتین را به زبان عربی ادا نمود و مسلمان شد. او افسر نیروی دریایی آمریکا و اهل هاوایی است. مایک همسر راماها مدت زمان زیادی است که مسلمان شده است، و در ارتش آمریکا است اما راماها می‌گوید که شوهرش اصلاً او را مجبور نکرده است که به دین اسلام بگردد. او در نامه‌ای به خانواده خود در کالیفرنیا برای قانع نمودن آنان درباره اسلام آوردنش، می‌گوید: شما چیزی از اسلام نمی‌دانید تمام آن چیزی که شما می‌دانید از تلویزیون و فیلم‌های سینمایی مانند «بدون دخترم هرگز» (داستان زندگی بتی محمودی) گرفته شده است، و با واقعیت این دین بسیار فاصله دارد. اسلام روزنه جدیدی را به روی من گشوده است. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر که بحث اسلام از پس‌پرده به یکی از بحث‌های روز در جامعه آمریکا درآمد تحقیق درباره این دین بیشتر شده و تعداد گروندگان به دین اسلام در آمریکا چهار برابر شده است. حکیم اوانسافی رئیس انجمن مسلمانان در هاوایی می‌گوید: قبل از ۱۱ سپتامبر به طور متوسط فقط سه نفر در ماه در ایالت هاوایی مسلمان می‌شدند، اما در دو ماه بعد از این واقعه ۲۳ نفر در هاوایی مسلمان شده‌اند. شگفت این‌که به رغم تبلیغات منفی علیه اسلام و به ویژه به اجبار پوشاندن زنان به حجاب اسلامی، زنان غربی بیشتر از مردان آن‌ها به اسلام تمایل دارند. اوانسافی

می‌گوید: نسبت گرویدن زنان به اسلام نسبت به مردان در جهان چهار به یک و در ایالت هاوایی دو به یک می‌باشد. میشل که همسر حکیم اوانسافی و خود نیز یک تازه مسلمان است، می‌گوید: حجاب اسارت زن نیست بلکه از او در مقابل چشم‌های پلید و شهوانی مردان نامحرم محافظت می‌کند. در اسلام پول مرد از آن خانواده است، اما پول زن مال خود اوست، و او موظف به کار کردن و امرار معاش خانواده نیست. در قرآن بیشتر از سایر کتب مقدس به زن بها داده شده است. یک سوم مسلمانان آمریکا سیاه‌پوست می‌باشند و نسبت گرویدن به اسلام در میان سیاهان بیشتر از سفیدپوستان است. یکی از تازه مسلمانان در هاوایی می‌گوید: واقعه ۱۱ سپتامبر نشان داد که واقعاً زندگی در این دنیا خیلی کوتاه است، و همه ما روزی باید بمیریم پس چه بهتر که با حالت مسلمانی بمیریم.

ترزا مکزیکی / او در شهر مکزیکوسیتی زندگی می‌کند و در دانشگاه به تحصیل در رشته دندانپزشکی اشتغال داشته است. او تحت تأثیر یکی از اساتید خود که مسلمان بود، قرار گرفت، و اولین بار تعریف اسلام و اصول اولیه آن را از این استاد فرا گرفت. بعد از فارغ‌التحصیل شدن، به تحقیقات بیشتر ادامه داد. در ادامه تحقیقات خود با یک زن محجبه و مسلمان آشنا و دوست می‌شود، و در نهایت چنان شیفته اسلام می‌شود که تلفنی از دوستش می‌خواهد که شهادتین را برای او تلقین کند و پس از بر زمین گذاشتن گوشی تلفن، او به یک مسلمان معتقد تبدیل شده بود.

ربکا سیمونز / او در کنیسه معمدانیه به مطالعه دینی تحصیل دروس دینی و مذهبی مشغول بود و برای مسیحی نمودن مسلمانان آموزش می‌دید، و از این رو می‌بایست برای آشنایی با اسلام به مطالعه قرآن بپردازد تا با کمک آن بتواند به هدف خود برسد. اما این مطالعه و ملاقات او با چند دختر محجبه عرب او را منتقل نمود و پس از تحقیق زیاد در مورد اسلام به عظمت آن پی برد و مسلمان شد و از شوهرش جدا گشت در حالی که دارای سه فرزند بودند.

خدیجه ایوانس / او در نامه‌ای که برای یک سایت اینترنتی اسلامی به زبان انگلیسی فرستاده است، داستان گرویدن خود را به دین اسلام این‌گونه بیان نموده است: «اعتراف می‌کنم که در طول زندگی گذشته‌ام حتی یک‌بار به دینی که اکنون به آن گرویده‌ام، تمایلی نداشته‌ام. از همان کودکی نام خدا را در خانواده می‌شنیدم و هنوز به ده سالگی نرسیده بودم، که برای خدا نامه می‌نوشتیم. اما از جواب نامه خبری نبود و با خود می‌گفتم اگر خدایی وجود دارد، پس چرا به نامه‌های من جواب نمی‌دهد. هفده ساله که بودم با دختر یکی از کاهنان مسیحی که با هم به کلیسای پدرش می‌رفتیم، آشنا شدم. پس از این‌که تصور نمودم که کاهن مرد مهربانی است به او گفتم که پدرم خیلی بی‌شرمانه با من رفتار می‌کند و اگر امکان دارد، شما اجازه دهید که مدتی در منزل شما باشم. کشیش از پدرم درخواست نمود که من را به آن‌ها بسپارد و در مقابل مقداری پول از پدرم به عنوان خروجی من بگیرد. پدرم موافقت نمود و من چند سال در منزل آن کاهن مسیحی بودم. روزی از روزها هنگام بازگشت به منزل، خانه را خالی یافتم و پس از تحقیق روشن شد که کاهن به علت اختلاس از کلیسا، اموالش ضبط شده است و فوراً آن شهر را با خانواده‌اش ترک نموده است. این عمل او باعث شد که ایمان من به خدا کمتر شود و باورهای دینی را خرافات بدانم. اگرچه من از کودکی به سخنان جیمی سواگرت و شبکه تلویزیونی تثلیث گوش فرا می‌دادم، اما اعتقاد زیادی به آن گفته‌ها نداشتم. حدود بیست سال بعد از این واقعه من بین دینداری و الحاد گرفتار و در میان فرقه‌های مختلف مسیحیت سرگردان بودم. به علت یک بیماری بینایی کم شده بود و من مطالعاتم را از کامپیوتر و اینترنت با خط‌های بزرگ دنبال می‌کردم. ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، من در خانه پشت دستگاه کامپیوتر نشسته بودم که خبر حمله به برج‌های دوقلو را شنیدم. انگشت اتهام به سوی مسلمانان و اسلام نشانه رفته بود. این‌جا بود که از خودم پرسیدم: این دین چه نوع دینی است؟ سپس در اینترنت به تحقیق درباره اسلام مشغول شدم و با گروه زنان مسلمان از طریق فرستادن نامه‌های الکترونیک به تبادل نظر پرداختم، و سرانجام پس از

تحقیقات زیاد به این نتیجه رسیدم که خدای مورد بحث در اسلام همان خدایی است که مسیحیت و یهودیت از آن می‌زنند. از آن پس سعی نمودم که حضوراً با مسلمانان تماس بگیرم. در یکی از روزها در یک سایت اینترنتی اسلامی به اعجاز علمی قرآن برخورد کردم. در آن آیه ۳۷ سوره «الرحمن» را دیدم که خداوند به فروپاشی منظومه شمسی اشاره می‌کند. سریعاً به سایت سازمان ناسا رفتم تا در این باره تحقیق کنم. با کمال تعجب تصویری از یک ستاره که منفجر شده بود و با کمک تلسکوپهای بسیار بزرگ برداشته شده بود را دیدم که در زیر تصویر نوشته شده بود: این همان سرانجامی است که منظومه شمسی به آن دچار می‌شود. بسیار متعجب شده بودم. تحقیقات دیگر من درباره اعجاز علمی قرآن من را به این نتیجه رساند که قرآن کتاب خداست، و محمد ﷺ پیامبر اوست، و تصمیم گرفتم که به دین اسلام بگروم. از این که رفت‌وآمدهای من به مسجد ممکن بود باعث ناراحتی شوهرم شود، روزی با احترام به او گفتم: من اصلاً از تو نمی‌خواهم به دینی که به آن معتقد نیستی، ایمان بیاوری اما دوست دارم در مورد دینی که همسرت به آن گرویده است، تحقیق و مطالعه کنی و نظر خودت را درباره آن به من بگویی، و سپس به مسجد رفتم. هنگام بازگشت به خانه با کمال تعجب دیدم که همسرم رو به سوی قبله مسلمانان آورده و سرش را بر زمین گذاشته است. آری، او فقط با تحقیقی چندساعته، و سی و شش روز بعد از اسلام آوردن من به این دین الهی گروید. بعد از گردن نهادن هر دوی ما به اسلام به هدف زندگی خود دست یافتیم. اکنون زندگی برای ما بسیار لذت‌بخش و هدفدار گشته است، و لذت‌های زودگذر دنیا را فانی می‌دانیم، و خود را برای آخرت آماده می‌کنیم.

فایان، مشهورترین عرضه‌کننده مدل لباس در فرانسه / او در کودکی آرزو داشت که روزی پرستار شود تا بتواند باعث تخفیف درد کودکان بیمار شود و با این آرزو بزرگ شد. چهره زیبا و هیکل متناسب او باعث شد که خانواده، خویشاوندان و دوستان او را تشویق کنند که در جلو انظار عمومی عرضه‌کننده مدل‌های لباس مد روز شود. اگرچه او

این کار را دوست نداشت اما اصرار اطرافیان و درآمد زیاد و شهرت در نهایت او را وسوسه نمودند که به آن کار مبادرت ورزد. به زودی شهرت او در همه جا پیچید و هدایای زیادی برای او فرستاده شد. او دختر باحیایی بود و از این که گاهی مجبور می شد لباس های نامناسبی را به تن کند و آن را در جلو دیگران عرضه کند، بسیار ناراحت و افسرده می شد. او احساس می کرد که بت متحرکی شده است که همراه با صدای موسیقی بدون اختیار با پوشیدن لباس های مد روز، حرکاتی هماهنگ انجام می دهد. در سفری به بیرون و مشاهده اطفالی که به علت جنگ مجروح و مصدوم شده بودند، آرزوی کودکش بیدار شد و تصمیم گرفت که از زندگی پرزرق و برق مدهای گوناگون لباس دست بکشد و به فریاد دردمندان برسد. بازگشت او به خویشتن، او را به عالم معنویات و ادیان کشاند، و پس از مطالعه اسلام، آن را به عنوان دینی که با فطرتش سازگار بود، برگزید. او پس از مسلمان شدن به پاکستان رفت، و از آن جا راهی افغانستان تحت اشغال شوروی شد. او به عنوان یک پرستار به مداوای کودکان و زنان و پیرمردان افغانی پرداخت. دختری که در سالن های پرزرق و برق نمایش مد در فرانسه در میان تشویق دیگران خود را به نمایش می گذاشت به دختری محجبه تبدیل شده بود که در کوه ها و مناطق خشن افغانستان به مردم مظلوم آن دیار کمک می کرد. خویشاوندان و صاحبان سالن ها بارها برای او پیغام فرستادند که اگر او از اسلام دست بردارد و به فرانسه بازگردد سه برابر درآمد قبلی را به او خواهند داد، اما او بازگشتی نبود. آن ها سرانجام عکس هایی از او را در سالن های نمایش مد در میان مجاهدین پخش کردند تا آن ها او را از خود برانند اما مجاهدین که به توبه واقعی او پی برده بودند، با رعایت احترام تمام به عنوان یک خواهر مسلمان به او پناه دادند. او در آن جا زبان عربی و قرآن را فراگرفت.

یووان ریدلی / او در خانواده ای مسیحی و پروتستان به دنیا آمد و در دوران کودکی عضو گروه کُر موسیقی در یکی از کلیساهای انگلستان شد. او در دوره جوانی به روزنامه نگاری و خبرنگاری روی آورد. او با روزنامه های اخبار جهان، دیلی میرور،

ساندی تایمز و آبرزور همکاری نمود و سرانجام خبرنگار روزنامه ساندی اکسپرس شد. او در یکی از سفرهای مخفیانه خود به افغانستان توسط گروه طالبان دستگیر شد و به اتهام جاسوسی برای آمریکا بازداشت شد. او پس از مدتی آزاد شد و دوسال پس از آن به اسلام علاقه‌مند شد و در نهایت، مسلمان شد. تلویزیون بی‌بی‌سی، یک گزارش ۴۵ دقیقه‌ای درباره یووان و اسلام آوردنش تولید و پخش کرده است. او ماجرای دستگیری، آزادی و مسلمان شدن خود را این‌گونه بیان می‌کند: «در ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۱ برای پوشش خبرهای جنگ در افغانستان تصمیم گرفتم که به صورت غیرقانونی وارد آن کشور شوم. پس از پوشیدن لباس زنان افغانی و پنهان نمودن صورت زیر برقه سوار بر الاغی از یک منطقه مرزی بین افغانستان و پاکستان وارد افغانستان شدم اما همین‌که به نزدیک یک پست بازرسی طالبان نزدیک شدم، الاغم رم کرد و دوربین فلیمبرداریم به زمین افتاد. اعضای طالبان من را دستگیر نمودند و به اتهام جاسوسی برای آمریکا بازداشت نمودند. به شدت وحشت‌زده شده بودم. خبرهای زیادی از خشونت‌های طالبان شنیده بودم و برای خودم چیزی جز اعدام و یا سنگسار تصور نمی‌کردم. در زندان کابل کنترل خود را از دست دادم و به طرف زندانبان خود آب دهان انداختم و به او دشنام دادم، اما او واکنشی نشان نداد و گفت که من مهمان آن‌ها هستم. پس از مدتی من را به زندانی در جلال‌آباد بردند. برخلاف تصور من آنان رفتاری مهربانانه با من داشتند و از من به عنوان مهمان یا خواهر نام می‌بردند و با احترام زیاد با من رفتار می‌کردند. در یکی از روزها یکی از علمای آن‌ها به من پیشنهاد نمود که مسلمان شوم و برای این کار باید به مطالعه قرآن پردازم. من جرأت نداشتم که پاسخ مثبت و یا منفی بدهم و به او قول دادم که اگر آزاد شوم قرآن را مطالعه خواهم نمود. بعدها فهمیدم که گویا پرونده‌ای دال بر این‌که من برای آمریکائیان جاسوسی می‌کنم برای اعضای طالبان فرستاده شده است، اما آن‌ها فقط به تحقیقات خود اعتماد داشتند و آن‌گونه که بعداً برایم معلوم شد این پرونده‌سازی از طرف سازمان جاسوسی سیا و موساد بوده است تا باعث قتل من و

تحریک افکار عمومی شوند و صداهای ضدجنگ را خاموش نمایند. این تجربه به من درس باارزشی آموخت، و آن این که هیچ وقت نباید فریب تبلیغات افراد، کشورها و سازمان‌های بانفوذ و قدرتمند را خورد». خانم ریدلی پس از ده روز آزاد شد و هنگامی به انگلستان بازگشت که طالبان در افغانستان سقوط کرده بود. او تجربه خود را در کتابی به نام «در دستان طالبان» به رشته تحریر درآورد و انتشارات رابسون آن را چاپ نمود. او به قول خود عمل نمود و دو سال تمام به شدت به مطالعه قرآن پرداخت، و سرانجام در ماه اوت سال ۲۰۰۳ به دین اسلام گروید. خانم ریدلی پس از دیدن تصاویر زندانیان گوانتانامو در مورد تجربه خود می‌گوید: من خدا را شکرگزارم که به دست آمریکائیان دربند نیافتاده و به گوانتانامو و ابوغریب فرستاده نشدم. او علاوه بر نوشتن کتاب «در دستان طالبان» کتابی به نام «بلیط بهشت» نوشته است، و چون در طرفداری از حماس می‌باشد، خرید و فروش این کتاب در اسرائیل ممنوع می‌باشد. خانم ریدلی از فعالان طرفدار حقوق مسلمانان است، و در اغلب جلسات مسلمانان سخنرانی می‌کند و در فعالیت‌های خیرخواهانه برای کمک به مسلمانان شرکت می‌کند. او مدتی پیش برای جمع‌آوری کمک برای سازمان خیریه الخادم به کوآلامپور رفته بود. خانم یووان ریدلی خبرنگار و نویسنده انگلیسی اخیراً مقاله‌ای در مجله آبرزور نوشت و شرح داد که چگونه پس از پوشیدن حجاب اسلامی، در کشورش انگلیس، با او هم‌چون یک شهروند درجه دوم رفتار می‌شود. او می‌نویسد: روسری سر کردن، تا جایی که انسان، مسلمان به نظر نیاید، هیچ تفاوت قابل توجهی ایجاد نمی‌کند ولی به محض این که معلوم می‌شود فردی که روسری سر کرده، یک دختر یا زن مسلمان است، همین قطعه کوچک پارچه، موجب برانگیختن موجی از نظرها، نگاه‌های خشم‌آلود و رفتارهای نامناسب‌تر خواهد شد. از نظر یک زن مسلمان، پوشش اسلامی یک وظیفه دینی تلقی می‌شود و من پس از تشرف به اسلام، می‌دانستم باید حجاب بر سر کنم. هم‌چون بسیاری از زنان تازه مسلمان، برای پوشیدن حجاب اسلامی، موانع متعددی بر سر راهم قرار داشت و من برای نپوشیدن

حجاب اسلامی، هر بهانه‌ای را تجربه کردم زیرا حجاب اسلامی، الگوی تواضع و نیز نوعی اعلام عمومی به جهان است. بالاخره زمانی که حجاب اسلامی را بر تن کردم، دریافتم شاخ غول را شکسته‌ام و موضوع بسیار ساده بود ولی احتمالاً عواقب داشتن حجاب تا پایین عمرم با من همراه خواهد بود. تمام کاری که من کردم، سر کردن روسری بود ولی از همان زمان، من در کشور خودم انگلیس، به یک شهروند درجه دوم تقلیل یافتم. واکنش برخی از مردم، غیرقابل پذیرش بود و من دریافتم اگر حجاب پوشیده‌ام، دیگران نقاب‌هایی پوشیده‌اند که خشک مغزی و پیش‌داوری آنان را پنهان سازد. من می‌دانستم که ممکن است هدف حملات تعدادی اسلام‌ستیز قرار گیرم ولی نمی‌دانستم باید انتظار دشمنی بارز افراد غریبه را داشته باشم... هفتم دسامبر، مراسم بزرگداشت یاسر عرفات بود و من با حجاب اسلامی، در حالی که یک چفیه فلسطینی نیز بر سر کرده بودم، به آن‌جا می‌رفتم. در راه و درون قطار شهری لندن، تعدادی از مسافران در حالی که تلاشی برای پنهان کردن نفرت‌شان از من صورت نمی‌دادند، به من نگاه می‌کردند، در ضمن من یک پارچه سبزرنگ متعلق به گروه حماس با واژه جهاد هم بر روی پیشانی بسته بودم. پس از خروج از ایستگاه قطار در کنار موزه مادام توسو، به محل توقف تاکسی‌های سیاه رفتم و یک تاکسی خواستم. راننده تاکسی گفت: «چرا پیاده نمی‌روی؟ تا آن‌جا که راهی نیست» و مجدداً مشغول خواندن روزنامه شد. خواستم در خیابان به دنبال تاکسی بگردم ولی هیچ راننده‌ای برای من توقف نکرد و چون زمان داشت می‌گذشت ناچار شدم با یکی از اتوبوس‌هایی که به طرف محل برگزاری مراسم می‌رفت، بروم و سپس چند صدمتری هم پیاده گز کنم. موارد دیگری هم یاد می‌آید که در زمان پیاده شدن، راننده داد می‌زد: «بمب بر روی صندلی عقب یادت نرود». در هر حال حجاب، بیش از یک علامت یک بعدی است. حجاب، بخشی از لباس کار زن مسلمان است. حجاب به جهانیان می‌گوید که این زن، مسلمان است، و زن مسلمان، انتظار دارد با او باادب و احترام رفتار شود. من هر زمان که یک خواهر مسلمان را با

حجاب اسلامی می‌بینم، صرف‌نظر از این‌که او را بشناسم یا نشناسم، به او لبخند می‌زنم و می‌گویم: «السلام علیکم» یعنی سلام و صلح بر شما. شما هم اگر پس از این زنی را دیدید که حجاب پوشیده است، به او سلام بگویید و او را تروریستی که همین حالا کلاشینکوف را زیر حجاب بیرون خواهد آورد، در نظر نگیرید. البته ما زنان مسلمان، عروسک‌هایی هم نیستیم که مورد ظلم و ستم قرار گیریم...

ایوا ماریا از آلمان / او می‌گوید: هنگامی که برای بار اول اسلام را شناختم، از هر نوع عقیده دینی دور بودم و دین مسیحیت این نگرش را در من به وجود آورده بود زیرا برای من یک دین غیرواقعی بود و نمی‌توانست به مسائلی که من داشتم، جواب قانع‌کننده‌ای بدهد. او در دوران دانشگاه همراه با تعداد دیگری از دانشجویان به نظام سرمایه‌داری اعتراض می‌کند و در اجتماعات اعتراضی از زبان دانشجوی مسلمانانی که هم‌کلاسی او بود به بعضی از حقایق اسلام پی می‌برد و به آن علاقه پیدا می‌کند. تنها چیزی که باعث می‌شد او مسلمان نشود این فکر بود که اسلام حقوق زنان را رعایت نمی‌کند. توضیحات پسر هم‌کلاسی مسلمان‌اش در اینمورد او را قانع کرده و او نیز وارد جامعه مسلمانان آلمان می‌شود و با آن دانشجوی مسلمان ازدواج می‌کند.

ایریس صفوت / ایریس صفوت در آلمان به دنیا آمد. زمانی که ده سال بیشتر نداشت با کتاب‌های اسلامی آشنا شد. یکی از کتاب‌هایی که این دختر خانم آلمانی به او علاقه داشت، زندگی پیامبر اسلام ﷺ بود. داستان زندگی پیامبر ﷺ، ایریس را مجذوب شخصیت این مرد بزرگ نمود و از آن پس بود که عملاً مسلمان شد و از ترس این‌که خانواده و هم‌کلاسی‌هایش او را به جنون متهم کنند، تا سن سیزده سالگی آن را اعلان ننمود. در این فاصله او در مورد اسلام با هم‌کلاسی‌ها و افراد خانواده صحبت می‌کرد تا آنان را برای روزی که علناً گرویدن به اسلام را اعلام نماید، آماده کند. در سن سیزده سالگی در سال ۱۹۶۷ به مرکز اسلامی لندن رفت و در آن‌جا با شیخ محمد الجیوشی استاد سابق دانشکده دعوت اسلامی دانشگاه الازهر مصر و شیخ احمد حسن الباقوری وزیر سابق اوقاف مصر

دیدار نمود و در حضور آن دو شهادتین را بر زبان جاری ساخت. در سال ۱۹۶۹ به مصر رفت و زبان عربی را یاد گرفت، و پس از بازگشت به آلمان به اخذ مدرک فوق لیسانس در دانشگاه کیسین نائل آمد. در خلال تحصیلات دانشگاهی با جوانی مصری که در همان دانشگاه با مقطع دکترا تحصیل می‌کرد، آشنا شد و با او ازدواج نمود. در سال ۱۹۷۵ به مصر رفت و به مطالعات اسلامی و عربی خود ادامه داد. او می‌گوید: «بعد از مسلمان شدن شروع به دعوت نمودم و خدا را شکر که توانستم بر تعدادی از افراد خانواده و خویشان خود تأثیر بگذارم. پدر بزرگ و یکی از خویشاوندانم مسلمان شدند و افراد دیگر آگاهی بیشتری از اسلام پیدا نمودند. یکی از آرزوهای بزرگ من رفتن به خانه خدا بود که در سال ۱۹۹۰ جامه عمل پوشید و من به حج رفتم و اکنون در حال تبلیغ این دین الهی در میان غربی‌ها هستم تا آن‌ها نیز به حقیقت این دین پی ببرند».

ساره جوزف / از همان دوران کودکی و نوجوانی به خدا و خدمت به خلق خدا عشق می‌ورزید. در نظر او مسیحیت همان دینی بود که به خداپرستی و رفتار خوب با مردم دستور می‌داد و نمی‌توانست تصور کند که دینی بهتر از آن وجود داشته باشد؛ هنگامی که برادرش به دین اسلام گروید، برایش غیرقابل قبول بود و آن را خیانتی بزرگ و مخالف شریعت خداوند می‌دانست. او تا آن زمان چیز زیادی از اسلام نشنیده بود. از نظر او اسلام یعنی زنی در یک چادر سیاه. او از مادرش شنیده بود که مسیح پسر خداوند است زیرا از زنی باکره به دنیا آمده است. او نمی‌توانست این مسئله را هضم کند که چگونه ممکن است دختر باکره‌ای بدون شوهر بچه‌دار شود. روزی در یک کتابخانه نسخه‌ای از قرآن را به دست گرفت و حین مطالعه قسمت‌هایی از آن، داستان تولد مسیح از مریم را در آن یافت که در آن بچه‌دار شدن یک دختر باکره به قدرت خداوند ارتباط داده شده بود و ادعا نشده بود که عیسی پسر خداوند است بلکه یکی از پیامبران الهی است. از آن زمان به بعد نظر او نسبت به اسلام تغییر پیدا کرد. در سن شانزده سالگی یک روز دختر مسلمانی را دید که هنگام نماز سجده می‌کرد. او سجده کردن به خداوند را نهایت درجه

عبادت خداوند و تسلیم شدن به او تصور نمود و بیش از پیش به اسلام علاقه‌مند شد و پس از تحقیق بیشتر در مورد اسلام و مقایسه آن با سایر ادیان در سال ۱۹۸۸ به دین اسلام گروید. او اکنون به عنوان یک دعوتگر اسلامی در انگلستان فعالیت می‌کند. او ازدواج کرده و دارای پسر و دختری به نام‌های حسن و سمیه می‌باشد. وی در بخش مطالعات اسلامی دانشگاه سلطنتی انگلیس به تدریس اشتغال دارد و مقالات زیادی را در نشریات متعدد انگلیسی به رشته تحریر درآورده است، و در مصاحبه‌های زیادی در زمینه عقیده اسلامی، حقوق زن در اسلام و مسئولیت‌های اجتماعی شرکت نموده است.

فاطمه دختری از مکزیکی / او در یک خانواده یهودی در مکزیکی بزرگ شده بود. او ذهنی جستجوگر داشت و همواره سؤالاتی را می‌پرسید که در یهودیت و مسیحیت جوابی برای آن نبود. برای تکمیل تحصیلات خود به دانشگاه لندن رفت و در آنجا با یک خانواده عرب آشنا شد. آشنایی با آن خانواده باعث علاقه‌مند شدن دختر یهودی به دین آن‌ها شد. او می‌گوید که «روزی از کنار یکی از مساجد لندن می‌گذشتم و به علت حس کنجکاوی وارد آن شدم، در آنجا پیرمردی با ریش سفید و بلند نشسته بود و با مهربانی به من خوش‌آمد گفت و محترمانه از من خواست که به احترام مسجد سر و بدنم را بپوشانم و من نیز پذیرفتم. هنگام بیرون آمدن از مسجد، آن پیرمرد نسخه‌ای از قرآن کریم و چند کتاب دیگر به زبان انگلیسی به من داد. مطالعه آن‌ها من را به اسلام علاقه‌مند نمود و از آن پس در جلسات مسجد حاضر می‌شدم. دو سال تمام به این منوال گذشت و من سرانجام مسلمان شدن خود را با تغییر نام به فاطمه اعلام نمودم و از آن پس حجاب اسلامی را رعایت نمودم. پس از بازگشت به مکزیکی مدتی مسلمان شدنم را از خانواده یهودیم پنهان نمودم اما رعایت حجاب آنان را به شک انداخت و پس از این‌که برای اولین بار به نماز خواندن من پی بردند، حتی اجازه هیچ‌گونه توضیحی به من ندادند و پدرم من را از خانه بیرون انداخت. مادر و برادرم نیز از ترس پدرم با من قطع رابطه کردند. فامیل و خویشاوندان از من دور شدند. جامعه یهودی جامعه کوچکی است که

اجازه هیچ‌گونه تغییری را نمی‌دهد. من در جامعه مکزیکی مشکل زیادی نداشتم و تنها حجابم مایه سؤال بود. عده‌ای گمان می‌کردند که من شاید به بیماری سرطان مبتلا شده‌ام. نگاه‌های مردم، وسوسه شیطان و گرمای زیاد هوا در مکزیکی نزدیک بود من را ضعیف نموده و حجاب را ترک کنم اما من از شر شیطان به خدا پناه برده و از او کمک می‌خواستم و او نیز به لطف خود، سختی‌ها را برایم آسان می‌نمود. در آن مدت توانستم بر تعدادی از دوستانم تأثیر بگذارم و حتی چند نفر از آن‌ها به دین اسلام گرویدند. بعد از مدت‌ها روزی برادرم به دیدنم آمد و از من پرسید: آیا تصویری از پیامبران داری و من گفتم: خبر تصویری از او وجود ندارد. او گفت: مردی را در خواب دیده‌ام و گمان می‌کنم که او پیامبر شما محمد ﷺ بوده است. آن مرد به من گفت که ما هیچ‌کسی را با زور و اکراه مسلمان نمی‌کنیم. پس از این ماجرا رفتار برادرم با من تغییر کرد، به حجاب من کاری نداشت و بیشتر به دیدن من می‌آمد. من خداوند را سپاس‌گذارم که با دادن نعمت اسلامی بر من منت نهاد.»

جتا کامنجو / او مهماندار هواپیما در خط هوایی استرالیا بود. از همان کودکی با مسلمانان آشنا بود اما به گمان او فقط عرب‌ها مسلمان بودند و این دین مخصوص آن‌ها بود از این‌رو با وجود علاقه به دین اسلام از گرویدن به آن صرف‌نظر می‌کرد. روزی از تلویزیون برنامه‌ای به نام «ستاره اسلام» را دید که در مورد تازه مسلمانان آمریکا بود و فهمید که این دین متعلق به تمام جهانیان است. مدتی به مطالعه و تحقیق در مورد قرآن پرداخت، و پس از پی بردن به واقعیت آن، به دین مبین اسلام مشرف شد و نام خود را به عائشه کامنجو تغییر داد.

دکتر آلا اولینکوف / خانم آلا در شهر لنینگراد روسیه در خانواده‌ای فقیر که از صید ماهی امرار معاش می‌کردند، به دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در آن شهر به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی وارد دانشگاه شد و پس از اخذ درجه دکترا، به عنوان استاد در دانشگاه‌های موسکو، کیف و لنینگراد به آموزش

دانشجویان پرداخت. او می‌گوید: «زندگی در سایه نظام کمونیستی بسیار تنگ و خفقان‌آور بود زیرا با فطرت بشری سازگار نبود و به آزادی عقیده اعتقاد نداشت و پیامش کفر و الحاد بود. هرکس با عقیده کمونیستی مخالفت می‌کرد، جزایش زندان، شکنجه و مرگ در سیبری بود. ما بیشتر از غربی‌ها مسلمانان را می‌شناختیم زیرا حدود شصت میلیون مسلمان در کشور ما زندگی می‌کردند. اما شناخت من نسبت به اسلام بیشتر از طریق دانشجویانی بود که از کشورهای اسلامی به کشور ما آمده بودند. من اسلام را بیشتر از طریق یک دانشجوی سوریه‌ای که اهل شهر حمص بود و در دانشگاه کیف تحصیل می‌کرد، شناختم. او شراب نمی‌نوشید، گوشت خوک نمی‌خورد و با زنان نشست و برخاست نمی‌کرد و رفتاری سنگین و باوقار داشت. او امانتدار و راستگو بود و در منزلی کوچک زندگی می‌کرد و می‌گفت که آن مکان منزل و مسجد او می‌باشد. رفتار شایسته و اخلاق نیک او من را واداشت که خود را به او نزدیک کنم و در مورد اسلام از او سؤالاتی بپرسم. او چند کتاب اسلامی را به من داد و من به مطالعه آن‌ها مشغول شدم و شناختم نسبت به اسلام بیشتر شد. هرچه بیشتر در مورد قرآن و اسلام مطالعه می‌کردم، بیشتر شیفته آن می‌شدم تا این‌که در سال ۱۹۹۲ تصمیم گرفتم که موقتاً دست از کار بکشم و به سوریه سفر کنم. در آن‌جا وارد دانشکده دعوت اسلامی شدم و در سال ۱۹۹۵ هم‌زمان با فارغ‌التحصیل شدنم از آن دانشکده، علناً به دین مبین اسلام گرویدم. اسلام دین بزرگی است و هزار سال است که در کشور ما ریشه دوانده است در حالی‌که نظام کمونیستی فقط هفتاد سال بر این کشور حکم‌فرمایی نمود. برادری و محبت مسلمانان مثال‌زدنی است و تجلی اسلام در ماه رمضان شدت بیشتری می‌یابد؛ آن‌جا که نظم، صبر و مودتی روحانی که در کشورهای غیرمسلمان یافت نمی‌شود، جلوه می‌نماید. اسلام دین دنیای تنها و یا آخرت تنها نیست بلکه دین دنیا و آخرت است. بعد از پوشیدن حجاب سعی می‌کنم تا حدی که امکان دارد از مخالفت با مردان پرهیز کنم. درصدد نوشتن کتابی در مورد اسلام هستم تا حقیقت آن را به هموطنان خود ثابت کنم. اسلام تنها راه نجات

بشریت است، و شفا دهنده تمام بیماری‌های بشریت معاصر است. نظام کمونیستی به رغم تمام تبلیغات قوی و استفاده از تسلیحات قوی و خطرناک به زباله‌دان تاریخ افکنده شد؛ اما اسلامی که کمونیست‌ها در صدد از بین بردن آن بودند، نه تنها از بین نرفت بلکه روز به روز در این کشور و تمام جهان در حال شکوفایی و توسعه است و این برای عبرت‌گیرندگان درس عبرتی است».

بربارا براون / خانم بربارا براون نویسنده و محقق آمریکایی در دهه نود مجذوب اسلام شد و پس از گذشت سی و هفت سال از زندگیش به آن گروید. خانواده او مسیحی و متعلق به فرقه عقیده اصلاح شده مسیحیت بودند. او دوران جوانی‌اش را در مسیحیت گذراند و از آن‌جا که فردی کنج‌کاو بود در بسیاری از امور مذهبی شک می‌کرد. سال ۱۹۹۱ بود و عملیات طوفان صحرا در خاورمیانه به اوج خود رسیده بود. و حمله آمریکا به عراق خانم بربارا وادار نمود که در مورد خاورمیانه و مسائل مربوط به آن مطالعه کند. در خلال این مطالعات بود که او به دین اسلام، دین رایج در خاورمیانه، علاقه‌مند شد. با ادامه مطالعات بیشتر درباره اسلام او به بسیاری از جواب‌های دینی خود که در گذشته برای آن‌ها جوابی پیدا نکرده بود، دست یافت. او با پی بردن به حقایق اسلام زمان را از دست نداد و فوراً به آن گروید و سپس برای روشن نمودن اذهان عموم درباره حقایق اسلام مقالات متعددی را به رشته تحریر درآورد. از جمله مقالات مهم او عبارتند از: سه در یک، نگاهی به عقیده تثلیث در مسیحیت که در اوایل سال ۱۹۹۳ به چاپ رسید. نگاهی از نزدیک به دیانت مسیحی که تحقیقی در مورد عقاید مسیحیت بود، و مقاله‌ای در تباهی که تحقیقی در مورد تحریف نص کتاب مقدس بود. او سپس مجموعه این مقالات را در کتابی تحت عنوان «نگاهی از نزدیک به مسیحیت» در سال ۱۹۹۳ به چاپ رساند. به نظر ایشان مسیحیتی که اکنون وجود دارد برگرفته از تعالیم عیسی مسیح نیست بلکه تعالیمی است که شائول یهودی بعد از این‌که نام خود را به پولس و یارانش بیشتر از حواریون واقعی عیسی و شاگردان آن‌ها بود، نظریه وی به عنوان

نظریه غالب در مسیحیت تا به امروز پذیرفته شده است و مسیحیت کنونی چیزی نیست به جز تحریف در مسیحیت واقعی که به دست یهودیان انجام گرفته است. خانم برbara در آخر کتاب خود نتیجه گیری می کند که تنها دین اسلام واقعی و بدون تحریف باقی مانده است و تنها راه چاره ای است که بشر سرگردان امروزی به ناچار باید روزی آن را بپذیرد.

دایانا بیتی / او در یک خانواده مسیحی در آمریکا در ایالت کلرادو به دنیا آمده بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در همان محیط و افکار سپری کرد. هنگامی که او در سن ۲۳ سالگی در دانشگاه در رشته فیزیک تحصیل می کرد، با چند دانشجوی محجبه مسلمان آشنا شد. پس از مدتی آن ها با هم صمیمی شدند. این رابطه دوستی و رفتار شایسته و سنگین دوستان مسلمان، دایانا را تشویق نمود تا در مورد دین دوستانش تحقیق نماید. او پس از مطالعه دقیق قرآن و تحقیق در مورد اسلام، مسلمان شد و نام خود را به معصومه أمّة الله تغییر داد. پوشش حجاب برای او دردسرهای زیادی به وجود آورد تا حدی که مادرش با دیدن حجاب معصومه، آرامش و خوشبختی را در دین جدید و عمل به آداب آن می دید، به هیچ وجه حاضر نبود از حجاب خود دست بکشد. او می گوید: «برای کسی که اسلام را با دل و جان حس نکند، بسیار سخت است که توضیح داد چگونه اسلام می تواند تغییری کلی در انسان ایجاد کند و زندگیش را بهتر و برتر کند. اسلام به طور کلی من را تغییر داده است. اکنون هیچ شکی در مورد هدف از زندگی در این جهان ندارم و به آرامش کامل رسیده ام در حالی که پیش از این همواره در اضطراب و نگرانی بودم. در پناه اسلام بود که مفهوم احترام به زن را یاد گرفتم. با گرویدن به اسلام انسان احساس می کند که پس از سال ها دوری و غربت به خانه خود بازگشته است».

میری واتسون، معلم لاهوت / او اهل ایالت اوهایو آمریکا می باشد. بعد از اتمام دوران تحصیل از دانشکده لاهوت به عنوان یک کشیش زن به فیلیپین رفت. در آنجا ازدواج کرد و به امر تبلیغ مسیحیت پرداخت. پس از آشنایی با یک نومسلمان به دین اسلام علاقه مند شد و پس از تحقیق به آن گروید. در خلال مطالعه تاریخ اسلام شیفته

شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام شد و از این رو نام خود را به خدیجه تغییر داد. او اسلام را به فرزندان خود عرضه کرد و از میان آنان، کریستوفر دین اسلام را پذیرفت و نام خود را به عمر تغییر داد. او اکنون یک دعوتگر اسلامی می‌باشد.

امیره، دختری از آرکانزاس / او در خانواده‌ای مسیحی متعلق به کلیسای معمدانیه در ایالت آرکانزال آمریکا بزرگ شد. تا قبل از رفتن به دانشگاه با هیچ مسلمانی ارتباط پیدا نکرده بود. در دانشگاه با دختری فلسطینی به نام یاسمن آشنا شد. دوستی آن دو باعث شد که دختر آمریکایی با اسلام آشنا شود و به آن علاقه‌مند گردد. یاسمن دوست آمریکایی خود را امیره صدا می‌زد. در هر فرصتی که دست می‌داد یاسمن از دین اسلام برای دوست آمریکایی خود صحبت می‌کرد. در آخرین روزی که آن‌ها همدیگر را دیدند، یاسمن قصد بازگشت به فلسطین را داشت و پس از در آغوش کشیدن دوست آمریکایی خود به او سفارش نمود که بیشتر در مورد اسلام مطالعه نماید. چندماه پس از بازگشت یاسمن به فلسطین، یک جوان فلسطینی خبر شهادت یاسمن را به دست سربازان اسرائیلی در جلو منزلش به دوست آمریکائیش رساند. این خبر باعث شد که او به توصیه دوست فلسطینی خود عمل کند و بیشتر به مطالعه اسلام بپردازد و سرانجام در تاریخ ۱۵ آویل سال ۱۹۹۶ با آغوش باز اسلام را پذیرفت، و نام امیره را برای خود انتخاب نمود. پدر و مادر و اعضای خانواده ابتدا می‌خواستند او را به تیمارستان بفرستند و معتقد بودند که او دیوانه شده است اما بعد از اطمینان از سلامتی او، به اذیت و آزار او پرداختند و او را از خانه طرد نمودند. بارها از طرف دیگر و به تحریک خویشاوندان خود مورد ضرب و شتم قرار گرفت و چندین بار به محاکم قضایی کشیده شد اما او بر عقیده خود راسخ و استوار بود زیرا راه سعادت خود را یافته بود.

نیرس دانی / او در یک خانواده مسیحی در آمریکا به دنیا آمده بود. پدر و مادر او اهل دین نبودند و به خدا اعتقاد نداشتند و مادرش گاهی اوقات به سحر و جادو و احضار ارواح می‌پرداخت. پس از رفتن به مدرسه او با اسم خدا آشنا شد و در مورد آن به تفکر

پرداخت و هرگاه سئوالی در مورد خداوند از والدینش می‌پرسید، به او می‌گفتند: خدایی وجود ندارد خودت را با این سئوال‌ها خسته نکن. در دوران جوانی او به دین بودایی علاقه پیدا کرد و آن مذهب را برای خود انتخاب کرد اما از طرف خانواده مورد تمسخر قرار گرفت. او ازدواج کرد و همراه با همسرش به ژاپن مسافرت نمودند. در آن‌جا در مورد دین بودایی مشکوک شد و دوباره به آمریکا بازگشت. پس از برخورد با جامعه مسلمانان آمریکا، به اسلام علاقه‌مند شد و به مطالعه آن پرداخت. او مسلمان شد و نام خود را به خدیجه تغییر داد. دو ماه پس از مسلمان شدن او، شوهرش نیز به دین اسلام گروید. خدیجه از این‌که خانواده‌اش کلاً مسلمان هستند احساس خوشبختی می‌کند. او علاوه بر پوشیدن حجاب از نقاب نیز استفاده می‌کند.

دختر نوجوان اسرائیلی / بنا به گزارش روزنامه اسرائیلی معاریو یک دختر ۱۵ ساله اسرائیلی به دنبال ایمان آوردن به دین اسلام از دستورات مسئولان مدرسه سرپیچی نمود و به پوشش اسلامی روی آورد. پدر این دانش‌آموز اسرائیلی یک مسیحی است ولی مادرش یهودی است و پدرش او را به دین یهود تربیت کرد و او را از سن خردسالی در مدارس مخصوص وابسته به آژانس یهود که شیوه‌های افراطی اصول صهیونیستی را به دانش‌آموزان اسرائیلی آموزش می‌دهند، ثبت‌نام نمود. او پس از مدتی با حجاب اسلامی وارد مدرسه شد و در ماه رمضان روزه گرفت و به ممانعت مسئولان مدرسه توجه ننمود و هنگامی که از او پرسیده شد: مگر تو یهودی نیستی؟ جواب داد: خیر من مسلمانم. مدیر این مدرسه، دانش‌آموز تازه مسلمان را به دفتر خود فراخواند تا وی را برای خروج از اسلام و بازگشت مجدد به دین یهود متقاعد نماید اما موفق نشد. این دانش‌آموز اسرائیلی مسلمان شده در پاسخ به درخواست مدیر مدرسه خود گفت که دین اسلام را دوست دارد و هرگز در تصمیم خود تجدیدنظر نخواهد کرد. به دنبال پاسخ صریح و قاطع این دختر تازه مسلمان، مدیر مدرسه با خشم و عصبانیت به او گفت که بین ماندن در مدرسه و باقی ماندن در دین اسلام باید یکی را انتخاب کند اما دختر تازه مسلمان بر

باقی ماندن بر اسلام اصرار ورزید و مدیر او را از مدرسه صهیونیستی اخراج کرد. این دختر دانش‌آموز نومسلمان به روزنامه معاریو گفت که دین اسلام را از دوران کودکی و زمانی که در قزاقستان زندگی می‌کرده، دوست داشته است، و به فراگیری تعلیم دین اسلام اهتمام داشته و کتاب‌های دینی را می‌خوانده که باعث افزایش عشق و علاقه او به این دین و تعلیم آسان آن شده است. وی ادامه داد: برای من، فهم این که دختری به خاطر گرویدن به اسلام از مدرسه اخراج شود، دشوار است. اخراج من از مدرسه، یک تصمیم نژادپرستانه است.

سارا آمریکایی / سارا دختری زیبارو و مهربان بود. او خداوند را دوست داشت و به دین خود احترام می‌گذاشت و می‌خواست بیشتر در مورد آن بداند. تحقیق در مورد مسیحیت او را به تحقیق در مورد ادیان دیگر کشاند و او تصمیم گرفت که پس از قانع شدن به یکی از ادیان مورد مطالعه به آن بگردد. او دوازده دین را مورد مطالعه قرار داد که اسلام نیز یکی از آنان بود. پس از تحقیقات به اسلام علاقه‌مند شد و از این رو شغل معلم خانگی یک دختر سعودی را پذیرفت. ارتباط با آن دختر سعودی منجر به رفت و آمد او به مساجد مسلمانان و انجمن‌های اسلامی در آمریکا شد و او سرانجام تصمیم گرفت که مسلمان شود. در روز شانزده ژوئیه سال ۱۹۹۹ که روز تولدش نیز بود، او به خانه دختر سعودی رفت و از او خواست که شهادتین را به او تلقین کند. پس از ادای شهادتین او نام مسلمة را برای خود انتخاب نمود. دختر سعودی نیز یک دست لباس حجاب اسلامی به او هدیه نمود. سارا خبر مسلمان شدن خود را از خانواده مخفی می‌کرد تا این که در روز عید میلاد مسیح او حجابش را پوشید و به محفل خانوادگی آمد. برادرش به او خندید و از او پرسید که چرا لباس مسلمانان را پوشیده است؟ او جواب داد: این حجاب است، من مسلمان شده‌ام و نامم مسلمة است. مادرش با تعجب فریاد زد: سارا، چه می‌گویی مگر دیوانه شده‌ای؟ جواب داد: نه دیوانه نشده‌ام بلکه مسلمان شده‌ام. پدرش گفت: عزیزم چطور راضی شده‌ای که دین اسلام را برگزینی؟ من مطمئنم که تو

حالت طبیعی نداری. مسلمة از این که می دید افراد خانواده او را درک نمی کنند، با گریه فریاد زد: من از روی آگاهی کامل اعلام می کنم که الله خدای من است، محمد ﷺ پیامبر من است، قرآن کتاب من است، خدیجه و عائشه الگوهای من می باشند و آمریکا کشور من است، و شما افراد خانواده من هستید و نام تک تک آنها را بر زبان آورد و پدر و مادرش را در آغوش کشید. مادر با تأثر گفت: این چه لباسی است که پوشیده ای؟ آیا مردم نمی گویند که موهای زرد قشنگش را پنهان کرده است؟ مسلمة جواب داد: از این به بعد این لباس من است و مردم هر چه می خواهند بگویند. او پس از مدتی به یک کشور عربی مسافرت نمود.

ایدت اشتر فیلد، روزنامه نگار آلمانی / خانم اشتر فیلد که یک آلمانی در دانشکده عالی روزنامه نگاری آلمان فارغ التحصیل شد و کار خود را به عنوان یک روزنامه نگار شروع نمود و به تهیه گزارش برای روزنامه ها و مجلات شهر آلمان پرداخت. مدتی بعد او وارد کلیسای پروتستان شد و بیشتر عمرش را به عنوان یک مبلغ مسیحی به فعالیت تبشیری پرداخت و در کنار آن به فعالیت های بشردوستانه و کمک به پناهندگان کرد، در آلمان به پناهندگان جنگ بوسنی و جنوب آفریقا اهتمام ورزید. در طی یکی از این فعالیت ها در سال ۱۹۷۷ با کُرد مسلمانی به نام مولود جاف آشنا شد و پس از گذشت ۲۲ سال در سال ۱۹۹۹ در یکی از مساجد آلمان با او عقد ازدواج بست. او از ازدواج قبلی خود دارای سه پسر و یک دختر می باشد که هر سه پسر او کشیش کلیساهای آلمان می باشند. او به تشویق مولود جاف به مطالعه قرآن و تاریخ اسلامی پرداخت و آن دو در اواخر سال ۱۹۹۹ به کردستان عراق آمدند و خاتم اشتر فیلد تصمیم گرفت که بقیه زندگیش را در کردستان که او آن را بهشت خدا بر روی زمین می نامید، به سر برد. سرانجام خانم اشتر فیلد پس از تحقیق و مطالعه زیاد و قانع شدن به این که تنها دین حقیقی خداوند، دین اسلام است، در شهر اربیل پس از ادای شهادتین به دین اسلام گروید. او محبت و علاقه مسلمانان به همدیگر را برعکس آنچه که در غرب است،

عامل اول جذب شدن خود به اسلام می‌داند. دلیل دیگر او در پذیرش اسلام پی بردن به این حقیقت است که پیامبر ﷺ درس ناخوانده و امی که آن همه تعالیم و حکمت‌ها را به جامعه جهانی عرضه داشته است، مسلماً از طرف خدا آمده است تا پیامبر ﷺ تمام جهانیان باشد و رسالت سایر پیامبران را کامل نماید و سرانجام دلیل مهم دیگر او در پذیرش اسلام ارتباط بدون واسطه با خداوند در دین اسلام است که در مسیحیت به هیچ‌وجه این‌گونه نیست. او در یک مصاحبه تلویزیونی که به صورت مستقیم از تلویزیون اتحاد اسلامی کردستان پخش می‌شد، وصیتنامه خود را قرائت نمود که در آن خانواده‌اش را از مسلمان شدن خود مطلع کرده بود و از آن‌ها خواسته بود بعد از وفاتش او را در قبرستان مسلمانان دفن نمایند.

والریا پورخووا، مترجم قرآن / او اسلام‌شناس و مترجم و مفسر معانی قرآن به زبان روسی است. او پس از مجذوب شدن به قرآن به دین مبین اسلام گروید و تصمیم گرفت که قرآن را به زبان روسی ترجمه نماید وی می‌گوید: مطالعه قرآن آن‌چنان مرا شیفته خود نمود که تصمیم به ترجمه آن به زبان روسی گرفتم. او با اشاره به این حدیث نبوی که می‌فرماید: «قرآن را بیاموزید و به دیگران تعلیم دهید»، می‌گوید: با این ترجمه خواسته‌ام که ندای قرآن را به گوش هم‌وطنان روسی خود برسانم. به نظر کارشناسان او بهترین ترجمه قرآن را به زبان روسی ارائه نموده است، همسر وی محمد عبدالرشید که از صاحب‌نظران علوم دینی و مسائل قرآنی و آشنا به زبان روسی است بر ترجمه وی نظارت داشته است.

کریستیان باکر، مجری و خواننده آلمانی / او در خانواده‌ای مسیحی و پروتستان در هامبورگ آلمان به دنیا آمد. در سن بیست و یک سالگی مجری برنامه‌های رادیوی هامبورگ شد و موفقیت او در این امر باعث شد که دو سال بعد از میان هزاران نفر داوطلب مجری اخبار کانال ام‌تی‌وی اروپا شود و به لندن برود. او خیلی مشهور شده بود. دائماً در سفر بود و با افراد مشهور نشست و برخاست می‌کرد و گزارشگران همواره به

دنبال او بودند. تمام مردم اروپا او را می‌شناختند. در بعضی از برنامه‌هایش در حضور نزدیک به هفتاد هزار نفر به مدت هفت ساعت به اجرای برنامه می‌پرداخت و با ستارگان آهنگ‌های غربی مصاحبه می‌نمود و خود نیز گاه‌گاهی ترانه می‌خواند. در سال ۱۹۹۲ با عمران‌خان بازیکن تیم کریکت پاکستان ملاقات نمود. این اولین بار بود که او با یک مسلمان ملاقات می‌کرد. در این ملاقات بحث‌های زیادی در مورد اسلام و به ویژه حقوق زن در اسلام صورت گرفت. عمران خان چند کتاب اسلامی به او داد تا آن‌ها را مطالعه کند. از آن پس او به مطالعه قرآن پرداخت. او می‌گوید: در مطالعات قرآنیم ابتدا به دنبال حقوق زن در اسلام بودم و دریافتم آن‌گونه که غربی‌ها می‌گویند اسلام بر ضد زنان نیست بلکه با دیده احترام به آن‌ها می‌نگرد و حجاب و عدم مخالطت با مردان فقط برای ایجاد یک جامعه پاک است. من فکر نمی‌کنم هیچ فکر صحیح و عاقلانه‌ای این همه بی‌بندوباری در غرب را که پایه‌های خانواده را متزلزل نموده است، قبول داشته باشد. سرانجام او مسلمان شد و با امتناع از نوشیدن شراب، پوشیدن حجاب، ادای نمازهای پنجگانه در روز، و حج خانه خدا در سال ۲۰۰۱ میلادی پابندی خود را به تعالیم اسلامی نشان داد. پس از بازگشت از مکه به تحصیل در رشته طب گیاهی و طب چینی در دانشگاه ویست مینیستر پرداخت. او می‌گوید: در طول دوران زندگیم هدایای زیادی را دریافت کرده‌ام اما باارزش‌ترین آن‌ها اسلام بوده است.

ایوآدو ویترای میروویچ / او از پدری اشراف‌زاده فرانسوی و مادری اسکاتلندی به دنیا آمد و در محیط مسیحی فرانسه بزرگ شد. او در دانشگاه سوربن به تحصیل در رشته ادبیات پرداخت و از آن‌جا با ادبیات اسلامی و به ویژه اشعار مولانا و نظریات اقبال لاهوری به ویژه در کتاب «تجدید ساختار تفکر دینی در اسلام» آشنا شد و سرانجام رساله دکتری خود را با موضوع «جلال الدین رومی و روابط روحانیت و شعر در جهان اسلام» ارائه نمود. آشنایی او با معارف اسلامی، باعث شد که او در سال ۱۹۶۳ به دین اسلام بگروید. او در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ در دانشگاه الازهر و در بعضی از

کشورهای غربی به ایراد سخنرانی پرداخت. از آثار او می‌توان کتاب «چهره دیگر اسلام» را نام برد.

کارولین بیت / او اهل انگلستان است و فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج می‌باشد و اکنون سی سال دارد و در یکی از بانک‌های شهر کار می‌کند. او می‌گوید: من حتی یک لحظه در زندگی خود تصور ننموده‌ام که روزی مسلمان شوم اما مطالعه قرآن و تدبر در آیات آن من را واداشت که با طیب خاطر به این دین الهی گردن نهم. یکی از بهترین دوستانم قصد داشت با یک مرد تونس‌ای مسلمان ازدواج کند و همین امر سبب شد که من در مورد اسلام که دین نامزد دوستم بود تحقیق نمایم و تحقیقاتم را در اختیار آن دوستم قرار دهم. پس از مطالعه و تحقیق کتاب‌های اسلامی و قرآن که منبع اصلی این دین است، آن را دینی موافق عقل و فطرت یافتم و تسلیم آن شدم.

رقیه واریس مقصود / وی در سال ۱۹۴۲ در انگلستان به دنیا آمد و در سن هشت سالگی وارد یک مدرسه مذهبی شد و سپس در دانشگاه هال به تحصیل در مورد الهیات دین مسیح پرداخت و متخصص مسائل مذهبی دین مسیحیت شد. او پس از بازنشسته شدن به ریاست دفتر مطالعات مذهبی برگزیده شد و کتاب‌های متعددی در مورد دین مسیحیت به رشته تحریر درآورد. تحقیق در مورد ادیان او را شیفته قرآن و دین مبین اسلام نمود. این زن نویسنده و تحصیلکرده انگلیسی پس از گرویدن به دین اسلام در سن ۴۴ سالگی در سال ۱۹۸۶ تاکنون بیش از سی کتاب را در مورد این دین به رشته تحریر درآورده است. تعدادی از این کتاب‌ها عبارتند از: فرهنگ لغت اسلام - اسلام آزمایش‌کننده دین‌های جهان - خودآموز اسلام - اسرار عیسی - آنچه که هر مسیحی در مورد اسلام باید بداند - مطالعاتی در مورد اسلام - قرآن متونی مقدس - پیامبر محبوب - مسائل اخلاقی در شش دین - داستانی در عید - راهنمای ازدواج اسلامی - تفکر در مورد خدا - مسئله شیطان - اسلام زنده - دایره المعارف دعا و نماز مسلمانان - به خاطر خدا - زندگی با نوجوانان - حیات پس از مرگ - دستورات زیبای خداوند - وعده‌های زیبای

خداوند - عایشه - فرشتگان زیبای خدا - پیام زیبای خداوند برای مسیحیان و یهودیان -
خاطرات سفر یک مسلمان - قرآنی برای قلب‌های کوچک - زندگانی پیامبر گرامی اسلام
ﷺ - من خدا را دوست دارم و ...

علاوه بر زنانی که از آن‌ها نام برده شد، زنان زیاد دیگری با آغوش باز به فطرت اولیه
خود برگشته‌اند که مجالی برای ذکر سرگذشت آن‌ها نیست از آن جمله: لیدی ایفلین
کوبولد انگلیسی که پس از گرویدن به اسلام و سفر به حجاز و انجام مناسک حج
خاطرات خود را در کتابی به نام «حج به سوی مکه» منتشر نمود، مونا عبدالله ماکلوسکی
کنسول آلمان در بنگلادش که در سال ۱۹۷۶ به دست عبدالحلیم محمود شیخ دانشگاه
الازهر مسلمان شد، رزماری هاو روزنامه‌نگار انگلیسی که در سال ۱۹۷۷ به دین اسلام
گروید و اکنون در روزنامه عرب تایمز کویت کار می‌کند، خاتم آن سوفی روالد محقق
رشته ادیان در دانشگاه لوند سوئد که در سال ۱۹۸۲ به دین اسلام گروید. او دارای درجه
دکترای تاریخ ادیان است و رساله خویش را در مورد جنبش‌های اسلامی در اردن و
مالزی، به ویژه جنبش اخوان المسلمین نوشته است و ..

کودکان: نمونه فطرت پاک

براساس حدیث شریف از پیامبر اسلام ﷺ هر نوزادی با فطرت پاک که همان اسلام
یعنی تسلیم شدن به ذات پروردگار است، به دنیا می‌آید اما بعداً جو خانواده و دین و
رفتار والدین او را تحت تأثیر قرار می‌دهند و او نیز تابع نظر و پیرو افکار خانواده و
محیط پیرامون خود می‌شود. اگر چنین تأثیری وجود نداشته باشد، گرایش دارد. از آن‌جا
که همواره تأثیر خانواده بر کودک مشهود است، نمونه‌های گرایش به اسلام در میان
کودکان در جوامع غربی اندک است، اما خداوند بزرگ برای نشان دادن قدرت خود و
اثبات گفته پیامبر خود نمونه‌هایی را همواره در معرض دید مردم قرار می‌دهد تا شاید
بندگان خدا به خود آیند و راه سعادت را از شقاوت تشخیص داده و راه سعادت ابدی را
برگزینند. نمونه پایین یکی از این نمونه‌ها می‌باشد.

الکساندر فریتز کودک هشت ساله / روزنامه «الوطن» در شماره ۱۳۴ خود گزارشی را از یک کودک هشت ساله آمریکایی از یک خانواده مسیحی که دین اسلام را انتخاب کرده بود، منتشر نمود. خلاصه گزارش چنین است: مادر این کودک کتاب‌هایی از تمام ادیان را برای پسرش می‌آورد تا آن‌ها را مطالعه و به اختیار خود یکی از آن‌ها را انتخاب کند. پسر نیز بعد از مطالعه کتاب‌ها و بدون این‌که حتی یک نفر مسلمان را ببیند و با او صحبت کند، دین اسلام را اختیار نمود و مصداق حدیث شریف نبوی شد که می‌فرماید: «هر نوزادی براساس فطرت پاک به دنیا می‌آید پس این والدین او هستند که او را مسیحی، یهودی یا مجوسی می‌نمایند». الکساندر فریتز در سال ۱۹۹۰ میلادی به دنیا آمد. مادرش از همان ابتدا تصمیم گرفت که پسرش را با دین خانوادگی خود آشنا نکند و به او اجازه دهد که به دور از تأثیرات خانوادگی و اجتماعی، خود دینش را برگزیند از این‌رو به محض توانا شدن فرزند به خواندن و نوشتن، کتاب‌هایی را از تمام دین‌های آسمانی برای او تهیه نمود. پس از مطالعه کتاب‌ها الکساندر تصمیم گرفت که مسلمان شود. عشق به دین اسلام باعث شد که او به زودی طریقه نماز خواندن را یاد بگیرد و بر بسیاری از احکام شرعی آگاه شود و به مطالعه تاریخ اسلام بپردازد و کلمات زیادی را از زبان عربی یاد بگیرد. همه این موارد قبل از برخورد او با مسلمانان اتفاق افتاد. او پس از خواندن سرگذشت پیامبر اسلام ﷺ چنان شیفته آن حضرت شد که نام خود را به محمد عبدالله تغییر داد. در اولین برخورد با محمد از من پرسید: آیا تو قرآن را حفظ کرده‌ای؟ در جواب گفتم: نه خیر و احساس ناامیدی را در سخنش احساس نمودم که گفتم: ولی تو یک مسلمان هستی و زبان خودت نیز عربی است، این‌طور نیست؟ من سرم را تکان دادم و چیزی نگفتم اما او سؤالات خود را یکی پس از دیگری از من می‌پرسید: آیا مناسک حج را انجام داده‌ای؟ عمره چه طور؟ چطور می‌توان لباس احرام را به دست آورد؟ آیا می‌توان در این‌جا آن‌ها را خرید و یا فقط در عربستان سعودی آن‌ها را می‌فروشند؟ به سؤالات او جواب دادم و از او پرسیدم که مشکلاتش به عنوان یک مسلمان در جامعه‌ای

غیراسلامی چیست؟ انتظار داشتم که او در مورد نوع رفتار همکلاسی‌ها و نوع خوردن و آشامیدن خود و یا لباس سفیدی که به تن می‌کند و یا به اذان گفتنی که در پارک‌ها انجام می‌دهد، با من سخن گوید اما او جوابی داد که بسیار غیرمنتظره بود: مشکل من فقط این است که در بعضی اوقات به علت نداشتن زمان دقیق نمازهای روزانه، بعضی از آن‌ها را سروقت انجام نمی‌دهم و نمازم فوت می‌شود. از او پرسیدم: چه چیزی تو را شیفته اسلام نمود؟ جواب داد: نمی‌دانم فقط این را می‌دانم که هرچه بیشتر درباره آن می‌خواندم، بیشتر به آن جذب می‌شدم. پرسیدم: آیا ماه رمضان روزه بوده‌ای؟ لبخندی زد و گفت: آری، الحمد لله ماه رمضان گذشته روزه‌ام را کامل گرفتم. خانواده‌ام مخالفت می‌کردند زیرا آن را برای سلامتی‌ام مضر می‌دانستند و می‌گفتند: تو نمی‌توانی روزه بگیری ولی من سخن آنان را باور نداشتم. چند روز اول آن سخت بود ولی به تدریج برایم آسان شد. از او پرسیدم: آرزوی تو چیست؟ جواب داد: آرزوهای من زیاد هستند، اول این‌که آرزو می‌کنم به مکه مکرمه بروم و حجرالاسود را ببوسم. در این هنگام مادرش وارد اتاق شد و گفت: محمد چنان به کعبه علاقه دارد که اتاقش را پر از تصاویر کعبه و شهر مکه نموده است. محمد از این‌که می‌دید مادرش از آرزوهای او می‌گوید لبخندی زد و ادامه داد: مادر حج عبادت بزرگی است و یکسانی و برابری تمام مردم در آن‌جا برای مشخص می‌شود. همه مردم از هر رنگ و نژاد و مقامی، جامه‌ای سفید و یک‌رنگ به تن کرده و به دور کعبه طواف می‌کنند. من آرزو دارم روزی به آنجا بروم اما پول کافی ندارم. شنیده‌ام برای سفر به آن‌جا چهارهزار دلار لازم است، و من الان فقط سیصد دلار دارم. مادرش گفت: فرستادن او به مکه از نظر ما اشکالی ندارد ولی ما هنوز پول کافی برای آن نداریم. محمد به سخنانش این‌گونه ادامه داد: آرزو دارم که روزی فلسطین به صاحبان اصلی آن برگردد. به نظر او اسرائیلی‌ها غاصب بودند اما مادرش با سخنان او موافق نبود. محمد به مادرش گفت: مادر تو تاریخ را نخوانده‌ای باید در این مورد مطالعه بیشتری داشته باشی. از او پرسیدم: آیا آرزوی دیگری داری؟ در جواب گفت: آرزو دارم که زبان عربی را یاد

بگیرم و تمام قرآن را حفظ کنم. از او پرسیدم: دوست داری در آینده چه کاره شوی؟ محمد جواب داد: می‌خواهم فیلمبردار شوم تا فیلمی واقعی از مسلمانان تهیه کنم. من فیلم‌های زیادی را دیده‌ام که قصد دارند چهره مسلمانان را بد و زشت جلوه دهند. البته فیلم‌هایی را نیز دیده‌ام که منصفانه در مورد اسلام تهیه شده‌اند و بیشتر آن‌ها مربوط به کسانی است که در دهه شصت مسلمان شده‌اند. دوست دارم که به دانشگاه آکسفورد بروم و در رشته مطالعات اسلامی تحصیل کنم و در جهان اسلام نیز دانشگاه الازهر را دوست دارم. در این هنگام مادر محمد پرسید: آیا شما فیلم «شاهان سه‌گانه» را دیده‌اید؟ آن فیلم جالبی در مورد جنگ خلیج فارس است. محمد گفت: من آن فیلم را اصلاً دوست ندارم. مادرش گفت: پسران سربازان آمریکایی را دوست ندارد زیرا در این فیلم آن‌ها چند مسلمان بی‌گناه را بدون علت می‌کشند. از محمد پرسیدم: آیا در رابطه با غذاهای محلی مشکلی نداری؟ نظرت در مورد گوشت خوک چیست؟ جواب داد: خوک حیوان کثیفی است من تعجب می‌کنم که مردم چگونه گوشت آن را می‌خورند. خانواده‌ام می‌دانند که من گوشت خوک نمی‌خورم از این‌رو آن را برایم نمی‌آورند و در رستوران‌ها نیز آن را سفارش نمی‌دهند. از او پرسیدم: آیا در مدرسه نماز می‌خوانی؟ محمد گفت: آری، مکانی مخفی را در آن‌جا پیدا کرده‌ام و هر روز نمازهایم را در آن‌جا می‌خوانم. هنگام نماز مغرب بود. محمد به من نگاه کرد و گفت: آیا اجازه می‌دهی که اذان بگویم؟ سپس برخاست و اذان گفت و من در حالی که اشک از چشمانم سرازیر بود او را نظاره می‌کردم.

ورزشکاران

محمدعلی کلی: کاسیوس مارسلوس کلی در سال ۱۹۴۲ در لیوزویل ایالت کنتاکی به دنیا آمد. او به ورزش بوکس روی آورد و در آن مدال‌های طلایی زیادی را تصاحب نمود. در سال ۱۹۶۰ مدال طلای المپیک را در وزن نیمه سنگین بر گردن آویخت و پس

از آن سه بار قهرمان سنگین وزن جهان در بکس شد. در شناسنامه ورزشی او ۵۶ پیروزی و تنها پنج شکست وجود دارد. در سال ۱۹۶۳ مسلمان شد و به گروه امت اسلام پیوست و نامش را به محمدعلی تغییر داد. پس از مدتی با اصولی از مبادی این گروه تعارضی در درون خود یافت و آن جدا شد و به مطالعه عبادت و سلوک در اسلام پرداخت. در سال ۱۹۶۷ از رفتن به خدمت سربازی و جنگ در ویتنام امتناع ورزید زیرا او خود را یک دعوتگر اسلامی می‌دانست، از این رو مورد اذیت و آزار قرار گرفت و به مدت سه سال و نیم لقب قهرمان بکس سنگین وزن جهان او به حالت تعلیق درآمد تا این که او توانست با بازگشت به رینگ و شکست جورج فورمن در سال ۱۹۷۴ این لقب را دوباره از آن خود نماید. بعد از کناره‌گیری از ورزش به بیماری پارکینسون مبتلا گشت و از آن پس اوقات خود را صرف اعمال خیر نموده است و تاکنون میلیون‌ها دلار به جمعیت‌های خیریه کمک نموده است، و زندگی خود را وقف آموزش مبادی اسلام نموده است. فیلم‌هایی از زندگی این ورزشکار پرآوازه جهان ساخته شده است، از جمله می‌توان «وقتی که سلطان بودیم» ساخته ریدر کینگ و «علی» ساخته حیرت‌انگیز (مایکل مان) اشاره کرد. محمدعلی کلی از جنجالی‌ترین ورزشکاران تاریخ است که رقابت‌های او همیشه از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بوده، مسابقات بوکس محمدعلی کلی با جوفریر و جورج فورمن از شاخص‌ترین دیدارهای بوکس در تاریخ ورزش جهان است. او می‌گوید: لحظات زیبایی در زندگی داشته‌ام اما زیباترین لحظه زمانی بود که در هنگام مناسک حج بالای کوه عرفات بودم. در آن جا تمام مردم از شاهان و سران کشورها گرفته تا افراد عادی با رنگ‌ها و نژادهای مختلف همگی از خداوند طلب مغفرت می‌نمودند. تاکنون چنین منظره جالبی را ندیده‌ام.

کریم عبدالجبار: بسکتبالیست مشهور آمریکایی که نام پیشین او فردینالد لوئیس سیندور بود و در سال ۱۹۷۱ به دین اسلام گروید. او یکی از پنجاه بسکتبالیست مشهور در تاریخ آمریکا به حساب می‌آید. او پس از مطالعه قرآن مسلمان شد و در سال ۱۹۷۳ به

کشورهای لیبی و عربستان سعودی سفر نمود تا با زبان عربی نیز آشنا شود و فهم بیشتری از اسلام پیدا کند. او معتقد است که اسلام می‌تواند تمام نیازهای یک ورزشکار آمریکایی را برآورده نماید و مخالفتی با ورزش ندارد.

رونی اوسولیون: او که ۲۷ ساله و قهرمان اسنوکر (بیلیارد) جهان در سال ۲۰۰۱ می‌باشد و در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمده است، در مرکز فرهنگی اسلامی در ریجنت پارک لندن به دین اسلام گروید. پدر او به خاطر قتل در سال ۱۹۹۱ به حبس ابد محکوم شده است، و مادرش ماریا نیز در سال ۱۹۹۵ به علت رسوایی مربوط به تصاویر مستهجن خانوادگی به زندان محکوم شده است. رونی دچار ناراحتی روانی و افسردگی شد اما دوست مسلمان او به او توصیه نمود که درباره اسلام مطالعه کند و این مطالعه سرانجام باعث شد که رونی به اسلام گرایش پیدا کند. مادر او می‌گوید که شاهزاده نسیم حمد قهرمان سبک‌وزن بوکس جهان در گرویدن پسرش به اسلام تأثیر داشته است و او را به واعظ مسلمان آمریکایی، خالد یاسین، معرفی نموده است. بنا به گفته مادرش از زمانی که وی به دین اسلام روی آورده، عادت‌های ناپسند خود را ترک نموده و با آرامش بیشتری نسبت به قبل زندگی می‌کند. رونی با مشکلات خانوادگی زیادی دست و پنجه نرم کرد و سرانجام پس از آشنا شدن با اسلام آرامش فکری خود را در آن یافت.

نیکلاس آنلکا، فوتبالیست / او در تیم‌های باشگاهی در انگلستان و فرانسه بازی کرده است. آشنا شدن با جامعه اسلامی اروپا و نشست و برخاست با مسلمانان، آنلکا را به تحقیق درباره اسلام تشویق نمود. او از مراکز اسلامی در غرب دیدار نمود و از جمله به مدرسه اسلامی لندن که یوسف اسلام آن را تأسیس نموده است، رفت و با حقیقت اسلام آشنا شد و سرانجام در سال ۲۰۰۴ در امارات متحده عربی در مسجد الوصل شهر دوبی در حضور دو مفتی شهادتین را بر زبان آورد به دین اسلام گروید، و نام خود را به برات تغییر داد. پس از مسلمان شدن شهر مقدس مکه را زیارت نمود. او قصد دارد قراردادش را با تیم منچستر سیتی به هم بزند و به یک تیم اماراتی بپیوندد.

جان مارشال هنشاو / او در خانواده‌ای مسیحی اما آزاداندیش و بدون تعصب در ددهام به دنیا آمد. پدر او وکیل و معلم یک مدرسه خصوصی بود. در سال ۱۹۹۲ او را به مدرسه سینت مارک در ساوث بورو که قدمتش ۱۳۸ ساله داشت، فرستادند. هنگامی که چهارده سال داشت یکی از بهترین دانش‌آموزان این مدرسه بود اما تا حدودی خجالتی و سربه‌زیر بود. کسی گمان نمی‌کرد که در چنین مدرسه‌ای که کاملاً جوی مسیحی داشت، جان مارشال نوجوان به دینی دیگر غیر از مسیحیت فکر کند و گرویدن به دینی مانند اسلام برای دانش‌آموزان چنین مدرسه‌ای امری بسیار غیرعادی بود. او در آن مدرسه با یک دانش‌آموز هندی که متولد کنیا بود، آشنا شد و پس از مدتی با او صمیمی شد. آن دانش‌آموز مسلمان بود و رفتارش باعث علاقه‌مند شدن جان مارشال به او شد. هنگامی که آن دو با هم بودند، دانش‌آموزان دیگر پیش آن‌ها می‌آمدند و درباره دین هم‌کلاسی مسلمان خود صحبت می‌کردند. اصول اساسی این دین و به ویژه تأکید بسیار زیاد آن به یکتاپرستی باعث جذب شدن جان مارشال به این دین شد. او تصمیم گرفت که از رفتار دوست خود الگو بگیرد. از سیگار کشیدن و نوشیدن مشروبات الکلی به شدت پرهیز می‌کرد و از مخالطت با دختران اجتناب می‌ورزید. روزی از روزها حکیم اولاجوان بسکتبالیست به مدرسه آن‌ها آمد و از تجربه زندگی خود به عنوان یک مسلمان با آنان بحث نمود. جان به این فکر افتاد که برای اولین بار نماز خواندن به شیوه مسلمانان را همراه با ستاره بسکتبال تجربه نماید. در همان زمان دو نفر از دوستان دوست هندی جان نیز که در بوستون بودند، به دین اسلام علاقه‌مند شدند. در اواخر هفته یک روز بهاری این چهار دوست تصمیم گرفتند که از یک مسجد در نیویورک دیدن کنند. پس از بازگشت از مسجد در یکی از رشته مغازه‌های مکدونالد پس از طهارت و وضو در محل پارکینگ ماشین‌های مغازه این چهار نفر با هم به شیوه اسلامی نماز خواندند. این اولین تجربه جان از نماز خواندن در انظار عمومی بود. به نظر او مطالب اسلام تا حدی همان مطالبی است که در کلیساها گفته می‌شد اما اسلام با جدیت بیشتری آن را ارائه داده بود.

مسیحیت به روز آخرت ایمان دارد اما اسلام با جزئیات بیشتری روز قیامت و حساب و کتاب را بیان کرده است. علاوه بر این‌ها روح توحید در اسلام که کاملاً با مسیحیت متفاوت بود، باعث بیدار شدن فطرت جان گردید و در سن ۱۵ سالگی بعد از مسلمان شدن دو نفر از دوستان صمیمی جان، او نیز به دین اسلام گروید. خانواده جان در مقابل مسلمان شدن او واکنش زیادی نشان ندادند و به عقیده او احترام گذاشتند. از آن پس صمیمیت بین آن چهار نفر روزبه‌روز بیشتر شد و تقریباً هر روز با هم در تماس بودند و این در حالی بود که در تعطیلات مدرسه، سه نفر از آن‌ها در بوستون بودند و نفر چهارم در کلرادو زندگی می‌کرد. یکی از آن‌ها که نامش را به نورالدین تغییر داده بود، روزهای جمعه با جان مارشال که او نیز خود را جان محبوب می‌نامید، به نماز جمعه می‌رفتند. نورالدین اکنون در قاهره زندگی می‌کند و با زنی مصری ازدواج نموده است و به مطالعه عربی مشغول است. دوست دیگر جان در نورث شور زندگی می‌کند و با یک دختر بنگلادشی ازدواج کرده است. این دو زوج جوان چنان به جدا بودن دو جنس زن و مرد باور دارند که جان تاکنون اسم زن دوستش را نمی‌داند. جان هنشاو که مدتی عضو تیم فوتبال آمریکایی مدرسه بود، اکنون بعد از مسلمان شدن لباس اسلامی به تن می‌کند. او دشداشته بلندی به تن می‌کند و کلاهی بر سر می‌گذارد و ریش بلند و قرمزرنگی گذاشته است، و با این شمایل به شهرهای زیادی سفر نموده است و البته مسلمانان به عنوان یک برادر دینی در همه‌جا از او استقبال شایانی نموده‌اند. او به تمام تعالیم دین اسلام پایبند است و اکنون که ۲۵ ساله است همراه با جماعت تبلیغی گروهی که در سال ۱۹۲۷ در هند برای تبلیغ اسلام تأسیس شد، همکاری می‌کند. او می‌گوید که بسیار تحت تأثیر این گروه قرار گرفته است و هنگامی که در دانشگاه بوده است همراه با این گروه به نیوانگلند، میدوست، انگلستان، هندوستان و پاکستان سفر نموده است. او سال گذشته از پینسیلوانیا تا کارولینای شمالی را برای تبلیغ اسلام درنوردید. او با اعضای خانواده رابطه نزدیک و دوستانه دارد و اگرچه با زنان مخالفت نمی‌کند اما اگر زنی از دوستان و

خویشان خانواده به منزل آن‌ها بیاید، با احترام زیاد با او رفتار خواهد کرد و به سخنان او گوش می‌دهد. تنها عمل او که خانواده را عصبانی می‌کند، طرز رفتار او با سگ خانواده است. او اجازه نمی‌دهد که سگ به او نزدیک شود و آن را نجس می‌داند. خانواده نسبت به مسلمان شدن جان بی تفاوت است و حتی از این فرصت استفاده کرده و هنگام سفر جان به کشورهای اسلامی او را همراهی می‌کنند. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و دستگیری جان واکر لیند به اتهام عضویت در گروه طالبان در افغانستان، والدین جان هنشاو بسیار نگران جان فرزند خود شدند. جان واکر نیز پس از مسلمان شدن مدتی با جماعت تبلیغی فعالیت نموده و پس از رفتن به پاکستان از آنان جدا شده و به صفوف طالبان پیوسته بود. در زمان واقعه ۱۱ سپتامبر جان هنشاو در پاکستان بود. جان اصول‌گرایی را به معنی خشونت نمی‌داند و می‌گوید: اصول‌گرایی یعنی بازگشت به اصول اولیه دین اسلام که با فطرت بشری سازگار است. او مدتی در مصر به تحصیلات دانشگاهی مشغول بوده است. پس از بازگشت از مصر در یک مؤسسه اسلامی در آمریکا به تعلیم کودکان مسلمان مشغول شد. او اوقات فراغت خود را به بسکتبال و برنامه‌های تفریحی که از طرف مسجد محلی اجرا می‌شود، اختصاص داده و بیشتر اوقات با تلفن همراهش با دوستان مسلمانانش در داخل و خارج آمریکا در تماس است. اگرچه او خود هنوز ازدواج نکرده است، اما عقیده دارد که بهتر است جوانان در بیست‌سالگی ازدواج کنند. او اکنون در یک مؤسسه آموزشی در امارات عربی متحده به آموزش کودکان و نوجوانان مشغول است و از این‌که به آرامش رسیده و دارای شغل است، خوشحال است و درصدد است که با یک دختر مسلمان از خانواده‌ای متدین ازدواج کند.

ورزشکاران دیگری نیز به دین اسلام گرویده‌اند که در این‌جا مجالی برای ذکر سرگذشت آنان نیست مانند: حمدان کریس ایبانک مشت‌زن بریتانیایی که در سال ۱۹۹۷ پس از سه سال مطالعه قرآن مسلمان شد و محمد عبدالرؤوف (کریس جاکسون) ورزشکار آمریکایی که در سال ۱۹۹۹ آشکارا اعلان نمود که به دین اسلام گرویده و به

علت عدم ادای احترام به سرود ملی و پرچم آمریکا عضویتش در اتحادیه ورزشکاران آمریکایی به حال تعلیق درآمد، و مایک تایسون بوکسور مشهور آمریکایی که در افتتاحیه مسابقات بوکس در چین در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۲۵ هـ ش اعلام نمود که برای تمام مسلمانان جهان مشت می‌زند.

افراد مشهور، محققان و دانشمندان

بازیگر آمریکایی ویل اسمیت / بعد از دیدن فیلم «علی» که زندگی محمدعلی کلی قهرمان سنگین‌وزن بوکس جهان را به تصویر کشیده بود، ویل اسمیت که خود بازیگر فیلم‌های آمریکایی بود به دین اسلام علاقه‌مند شد و به مطالعه و تحقیق در مورد این دین پرداخت و به دیدار نومسلمانی مانند محمدعلی کلی رفت و سرانجام با آغوش باز تسلیم پروردگار خود شد و اسلام را به عنوان دین خود انتخاب کرد.

جینولو کابوبوتو / او یکی از بازیگران مشهور تئاتر در ایتالیا بود. در سفرهایی که به کشورهای عربی انجام داد و مدت بیست‌سال به طول انجامید، به آداب مسلمانان علاقه‌مند شد و این علاقه او را به تحقیق در مورد اسلام و کتاب آسمانی مسلمانان کشانید و سرانجام در پایتخت اردن به دست دوستش دکتر سلطان عویضه اسلام آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

لئوپولد فایس (محمد اسد) / او در تابستان سال ۱۹۰۰ در شهر لوو در لهستان به دنیا آمد. او در خانواده‌ای مرفه بزرگ شد. اگرچه پدر لئوپولد فرد دینداری نبود و عقاید دینی را عقاید خرافی می‌دانست اما برای مراعات حال پدرش که یک حاخام یهودی بود و پدرزنش، پسرش لئوپولد را مجبور نمود که ساعاتی را به تحصیل و مطالعه کتاب مقدس بپردازد. لئوپولد هنوز به سیزده‌سالگی نرسیده بود که قادر شد به آسانی عبری را بخواند و به آن تکلم کند. در سال ۱۹۱۴ بعد از شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول، لئوپولد که از تعالیم مذهبی خسته شده بود، مدرسه را ترک و به ارتش اتریش پیوست. پدرش به

واسطه پلیس او را پیدا کرد و به منزلشان در وین برگرداند و او ناچار شد تا دوران خدمت سربازی صبر کند و بعد از آن به ارتش بپیوندد. دو سال بعد از پایان جنگ به مطالعه و تحصیل در رشته تاریخ فنون و فلسفه پرداخت اما به مذاقش خوش نیامد و سپس به روزنامه‌نگاری روی آورد. به عنوان یک روزنامه‌نگار به کشورهای زیاد و از جمله کشورهای اسلامی مسافرت نمود و با دین اسلام آشنا شد. مطالعات او در مورد اسلام به حدی بود که روزی در افغانستان پس از صحبت با یکی از رؤسای مناطق آن‌جا، به او گفته شد که او یک مسلمان است ولی خودش خبر ندارد. سرانجام عشق به قرآن و تعالیم آن لئوپولد را که از یک خانواده یهودی نشأت گرفته بود، به دامن اسلام کشاند و او در سال ۱۹۲۶ مسلمان شد و نام خود را به محمد اسد تغییر داد و چند هفته بعد همسرش السا نیز به دین اسلام گروید. از آن پس او به مطالعه قرآن، حدیث، زبان عربی و تاریخ اسلام پرداخت. شش سال بعد از مسلمان شدن، عشق حرم او را به صحرای عربستان کشاند و از منطقه قصر عثمین نزدیک مرز عربستان سعودی و عراق با پای پیاده به طرف مکه به راه افتاد. این سفر او پر از داستان و ماجراجویی بود و او حتی در شرف مردن قرار گرفت اما سرانجام به مکه رسید. او داستان این سفر را در کتاب راه مکه به تفصیل توضیح داده است. او پنج سال تمام را در حجاز و بیشتر آن را در شهر مدینه منوره گذراند. او در سال ۱۹۵۳ از مقام خود استعفا داد تا بقیه عمر خود را به تحقیق و تألیف در مورد اسلام بگذراند. از آثار او می‌توان به ترجمه صحیح بخاری، تألیف اصول فقه اسلامی، اسلام بر سر چندراهی، راه مکه، روش حکومتی اسلام، بازگشت قلب به وطن و شریعت ما اشاره نمود.

حمزه یوسف هانسن / او در یک خانواده فرهنگی در آمریکا پا به دنیا گذاشت. پدر او استاد دانشگاه هاروارد و مادرش تحصیل‌کرده دانشگاه برکلی بود. پدربزرگ او نیز استاندار چند ایالت آمریکا بوده است. در سن هفده سالگی زمانی که در دانشگاه تحصیل می‌کرد، به دین اسلام گروید و دانشگاه را ترک نموده و مدت ده سال در کشورهای

عربی به گشت و گذار پرداخت. فقه را در امارات آموخت و قرآن کریم را در مدینه منوره حفظ نمود و زبان و شعر عربی را در مراکش و الجزایر یاد گرفت و پس از بازگشت به آمریکا تحصیلات دانشگاهیش را از سر گرفت. در سال ۱۹۹۰ در سانفرانسیسکو به گروه‌هایی از مسلمانان درس می‌داد و در ۱۹۹۶ حوزه علمیه زیتونه برای احیای علوم اسلامی پایه‌گذاری نهاد. او مسلمانان دنیا را به تحقیق فرا می‌خواند و جهل آن‌ها را نسبت به دین خود یکی از بزرگترین نواقص آنان می‌داند. او برنامه‌های آموزشی اسلامی رادیو تلویزیونی دارد و اکنون به عنوان یک دعوتگر اسلامی در غرب فعالیت می‌کند. او در کتاب «مذهب، خشونت و دنیای نوین» جهان غرب را مخاطب قرار می‌دهد از آن‌ها می‌خواهد تا به جای آن که دائماً از جهان اسلام انتقاد کنند، دیدگانشان را بر روی حقایق باز کنند و ببینند که چرا مسلمانان تا این حد از جهان غرب رنجیده‌خاطرند و چرا منشأ مشکلات‌شان را از غرب می‌دانند؟ حمزه یوسف از آنان می‌خواهد تا غربی‌ها به بی‌عدالتی‌هایی که تاکنون در حق جهان اسلام روا داشته‌اند، اعتراف کنند.

گری میلر استاد ریاضیات / او استاد ریاضیات در دانشگاه نفت و معادن ملک فهد در عربستان سعودی و اهل کانادا است. او قبلاً کشیش بوده است اما به علت تحقیقاتی که در مورد قرآن انجام داد، به دین اسلام گروید. او مسلمانان را مخاطب قرار داده می‌گوید: ای مسلمانان، اگر به فضل و برتری آن چیزی که نزد شماست پی می‌برید، خداوند را سپاس می‌گفتید که شما را از اجدادی مسلمان به دنیا آورده و در آغوش مسلمانان پرورش داده است و با این دین بزرگ شما را تربیت نموده است. به درستی که مفاهیم الوهیت، نبوت، وحی، رستاخیز و روز حساب نزد شما با آنچه که نزد سایر مردم است، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. به درستی وضوحی که در عقیده شماست در هیچ عقیده دیگری یافت نمی‌شود و این وضوحی که در عقیده شماست در هیچ عقیده دیگری یافت نمی‌شود و این وضوح من را به خود جذب کرد». او یکی از مبلغان مسیحیت در کانادا

بود و آگاهی زیادی از کتاب مقدس داشت، و در کنار آن نیز بسیار به ریاضیات علاقه‌مند بود و از این‌رو منطق و تسلسل منطقی در امور را دوست داشت. او که می‌خواست مسلمانان را به کیش مسیحیت دعوت کند، لازم دید که درباره کتاب آن‌ها تحقیق کند و سپس از نقاط ضعف آن برای تبلیغ به نفع مسیحیت استفاده کند. او انتظار داشت که کتابی که چهارده قرن پیش در صحرای عربستان به وجود آمده است در مورد صحرا و چیزهایی از قبیل آن صحبت کند اما با کمال تعجب چیزهایی را در آن کشف کرد که در هیچ کتاب دیگری در این عالم نیامده است. آنچه که مایه حیات زیاد او شد این بود که در قرآن سوره‌ای به نام مریم وجود داشت و تعریفی که در آن از مریم شده بود، نه در انجیل و نه در هیچ کتاب مسیحی دیگر دیده نمی‌شد. او مشاهده کرد که در این قرآن سوره‌ای به نام عائشه و یا فاطمه وجود ندارد. و نیز دریافت که در این کتاب ۲۵ بار از عیسی نام برده شده است در حالی که نام محمد فقط ۴ بار در آن آمده است. این کتاب به نظر او بسیار جالب آمد و هنگام مطالعه آیه ۸۲ سوره نساء آن را بسیار عجیب و عظیم یافت آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.

«و اگر این قرآن از طرف کسی دیگر غیر از خدا آمده بود، اختلاف زیادی در آن می‌یافتند».

و سرانجام تحقیقات دکتر گری میلیر باعث هدایت او شد و به جامعه مسلمانان واقعی پیوست. او مقاله‌ای بسیار جالب و ساده درباره اعجاز قرآن و تحقیقات خود درباره آن تحت عنوان «قرآن، کتابی شگفت‌انگیز» دارد که توسط مؤلف کتاب حاضر در کتابی به همین نام ترجمه و چاپ شده است.

موریس بوکای جراح فرانسوی / او از پدر و مادری مسیحی و فرانسوی به دنیا آمد و پس از اتمام دبیرستان دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه فرانسه شد و پس از اتمام دوره پزشکی شروع به طبابت نمود و مهارتش چنان بود که به زودی یکی از مشهورترین

جراحان فرانسه شد. شهرت او در جراحی باعث شد که به او اجازه دهند تا جسد مومیایی شده فرعون مصر را تحت آزمایش و مطالعه قرار دهد و در همان دوران مطلع شد که قرآن به جسد فرعون اشاره نموده است، و خداوند در قرآن فرموده است که هنگام غرق شدن فرعون به او گفتیم جسدت را برای عبرت آیندگان نگه می‌داریم. همین اشاره کافی بود تا جراح مشهور فرانسه به مطالعه قرآن و مسائل علمی موجود در آن پردازد و آن را با کتاب مقدس مورد مقایسه قرار دهد. این تحقیق عمیق در نهایت قناعت آن مرد مشهور را به این مسئله در پی داشت که این کتاب از جانب خداوند نازل شده است و محمد ﷺ پیامبر خداست و در کتاب مشهورش «قرآن، کتاب مقدس و علم» به این حقیقت اعتراف نموده است. مؤلف کتاب حاضر مقاله‌ای از این جراح مشهور فرانسوی را در زمینه مورد مطالعه‌اش، در کتاب «قرآن، کتابی شگفت‌انگیز» ترجمه نموده است.

دکتر کیت مور پدر جنین‌شناسی جهان / دکتر کیت مور که در سال ۱۹۸۴ بزرگترین جایزه کشور کانادا در رابطه با دانش کالبدشکافی را به خود اختصاص داده و در دانش جنین‌شناسی در جهان سرآمد بود، به کشور عربستان سعودی دعوت شد تا در مورد آیاتی که چهارده قرن پیش در مورد دنیای جنین در قرآن آمده و یا احادیثی که در این باره از پیامبر اسلام ﷺ روایت شده است، نظرات خود را ارائه دهد. دکتر در ابتدا تمایلی به این سفر نداشت و مطمئن بود که کتابی متعلق به چهارده قرن پیش نباید چیز جالبی در مورد جهان جنین ارائه داده باشد به ویژه که این دانش فقط در نیم قرن اخیر پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است. اما به علت نقطه ضعف گرفتن از کتاب آسمانی مسلمانان و نیز گشت‌وگذاری در کشورهای عربی، به این دعوت جواب مثبت داد. او پس از بررسی آیات قرآن در مورد جهان جنین چنان حیران و شگفت‌زده شد که گفت: امکان ندارد که این کتاب توسط فردی و یا افرادی در چهارده قرن پیش نوشته شده باشد بلکه این کلام خداوند است که آگاه به همه امور است. او نه تنها نتوانست از کتاب آسمانی مسلمانان

نقطه ضعفی بگیرد بلکه با توجه به یافته‌های خود از قرآن در چاپ‌های بعدی تعدادی از کتاب‌های مشهور خود اصلاحات و تجدیدنظرهایی انجام داد. یکی از کتاب‌های مشهور او «انسان در حال رشد» نام دارد که در بسیاری از دانشگاه‌های دنیا تدریس می‌شود و به بیش از ۲۵ زبان مختلف دنیا ترجمه شده است. از آن پس او در بیشتر کنفرانس‌هایی که در مورد اعجاز علمی قرآن برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد از جمله در کنفرانسی در مسکو به همین منظور شرکت نمود. در خلال این کنفرانس که جلسات آن در یکی از شبکه‌های تلویزیونی مسکو پخش شد و علمای اسلامی و غیراسلامی در آن به بحث پرداختند، ۳۷ دانشمند مشهور روسی به دین اسلام گرویدند. در آن کنفرانس از دکتر کیت مور پرسیده شد: آیا شما مسلمان شده‌اید؟ جواب داد: نه، ولی گواهی می‌دهم که قرآن کتاب خداوند و محمد ﷺ پیامبر خداست. به او گفته شد: با این تفصیل شما مسلمان هستید. دکتر گفت: من اکنون نیز که مسلمان شدن خود را اعلان ننموده‌ام، زیر فشارهای شدید اجتماعی قرار دارم اما تعجب نکنید از این‌که روزی بشنوید که کیت مور مسلمان شده است. یک سال بعد او اعلان نمود که مسلمان شده است. دکتر کیت مور آیاتی از قرآن در مورد جهان جنین را مورد بررسی قرار داده و برای تعدادی از آن‌ها تفاسیری منطبق با دانش امروزی ارائه داده است و در مقاله‌ای به چاپ رسانده است. مؤلف کتاب حاضر این مقاله را در کتاب «قرآن، کتابی شگفت‌انگیز» به زبان فارسی ترجمه نموده است.

استاد کالبدشکافی تاجاتات تاجاسون / او رئیس بخش کالبدشکافی دانشگاه شیانگ‌می تایلند است و پس از شرکت در کنفرانس‌های مربوط به اعجاز علمی در قرآن، ادعا نمود که در بودایی نیز مطالبی در مورد جهان جنین وجود دارد و قول داد که سال بعد آن‌ها را در کنفرانس ارائه دهد. سال بعد تاجاتات در کنفرانس حاضر شد و به سخنان دکتر کیت مور در مورد اعجاز علمی قرآن درباره جهان جنین گوش فرا داد و چون مطلب قابل ملاحظه‌ای از بودایی در ارتباط با جهان جنین در دست نداشت، از قولی که داده بود، معذرت خواست و گفت: سخنان دکتر مور جای هیچ شک و شبهه‌ای را برای

من باقی نگذاشته است. او سرآمد تمام پزشکان جهان است و یک مرجع جهانی است. و من فکر می‌کنم که زمان آن فرا رسیده باشد که به حقیقت اعتراف نمایم و سپس شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد.

دیمیتری بولیاکف فیزیک‌دان ۲۲ ساله اوکراینی / بولیاکف پس از مطالعه مسئله گردش زمین به دور محور خود در احادیث نبوی ﷺ تصمیم گرفت که مسلمان شود. او ضمن حضور در مسجد مرکزی شهر کیف پس از ادای نماز جماعت در برابر همه نمازگزاران شهادتین را گفت و مسلمان شد. بولیاکف ۲۲ ساله گفت: راه آشنایی من با اسلام تنها راه علمی بوده است؛ من یکی از اعضای گروه علمی فیزیک خلاء هستم که زیر نظر پروفسور «نیکلای کوسینیکف» یکی از دانشمندان برجسته در این رشته کار می‌کند. آن‌ها نمونه‌های آزمایشگاهی مختلفی را مورد بررسی قرار دادند تا به تحلیل علت گردش زمین به دور محور خود که یک نظریه جدید است برسند و سرانجام آن را ثابت کردند ولی غافل از این که این نظریه در احادیث نبوی که از ۱۴۰۰ سال پیش به یادگار مانده و همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند وجود دارد و این مطلب یک چیز را ثابت می‌کند و آن این که تنها منبع اسلام و پیامبرش می‌تواند آفریدگار جهان باشد. وی گفت: در حالی که در کتاب‌های آسمانی و ادیان الهی به جز اسلام سخنی از این حقیقت علمی در میان نیست. در حدیث مسلم از پیامبر ﷺ روایت شده است: «هرکس قبل از طلوع خورشید از مغرب توبه کند توبه او پذیرفته خواهد شد». دیمیتری از زمان مسلمان شدن نیز ارتباط خود را با مرکز تحقیقات فیزیک قطع نکرده و در حال نوشتن رساله دکترای خود است.

مارمادوک پیکتال، مترجم قرآن / پیکتال سال ۱۸۷۵ میلادی در یک خانواده مسیحی و متعصب در یکی از روستاهای انگلستان به دنیا آمد. پدر و پدربزرگش هر دو کشیش بوده و خود او نیز تحت نظر آنان آموزش‌های مقدماتی مسیحیت را دیده بود. دوران کودکش همراه با آموزش در مدرسه کشیش‌های مسیحی چیلز فورد سپری شد ولی پس

از فوت پدر در سال ۱۸۸۱ به اتفاق مادرش به شهرکی در نزدیکی لندن مهاجرت کرد. آموزش ابتدایی پیکتال در خلال سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۹۰ در هاروهیل صورت گرفت و سپس به منظور تقویت زبان ایتالیایی و فرانسه مدت‌ها به فلورانس و نوشاتل عزیمت کرد. مادرش پس از این دوران و به منظور آموزش هرچه بهتر و آشنایی با ادیان مختلف، او را به فلسطین اعزام نمود. عزیمت وی به فلسطین نقطه عطفی در تاریخ زندگی او بود. در آن‌جا با زبان عربی آشنا شد و تحت آموزش گرامر و ادبیات این زبان غنی قرار گرفت، در این سرزمین دوستان مسلمان زیادی پیدا کرد و با آن‌ها به سیر و سیاحت در لبنان و سوریه پرداخت. در خلال همین سال‌ها بود که وزارت امور خارجه انگلستان پیشنهاد سرکنسولی شهر حیفا را به او داد اما پس از مدتی و به دلیل سن بسیار پائین او که بیش از بیست سال نبود، از این کار منصرف شد. در طول اقامتش در فلسطین، به شدت علاقه‌مند به اسلام و مسلمانان شد. در سن ۲۱ سالگی و پس از مراجعه از فلسطین با خانم ماریل اسمیت ازدواج کرد. در این سال بود که نویسندگی را آغاز کرد. داستان‌های کوتاه و بلند او اوائل روزهای قرن بیست (۱۹۲۱-۱۹۰۳) شهرت نسبتاً خوبی برایش به ارمغان آورد. افام فاستر نویسنده شهیر انگلیسی درباره پیکتال نوشت: «او تنها نویسنده انگلیسی است که شرق میانه و نزدیک را به خوبی درک نموده است. کتاب قصه‌های مرد ماهیگیر وی شهرت بسیار خوبی برایش کسب کرد و او را در ردیف جیمس موریر و اثر جاودانیش حاجی بابای اصفهان قرار دارد. در دوران بحران‌های قبل از جنگ جهانی اول در کشورش، پیکتال به ترکیه رفت و در آن‌جا بود که با واقعیت تلخ توطئه ابرقدرت‌ها برای نابودی امپراتوری پر قدرت عثمانی آشنا شد و در آن کشور انجمن دوستی بریتانیا و ترکیه را تشکیل داد. در ماه اوت ۱۹۱۴ هنگامی که انگلستان به‌طور رسمی به ترکیه اعلام جنگ کرد، بی‌طرفی خود و سازمان‌ذی‌ربط را اعلام نمود. از این‌جا بود که فریاد اعتراضی علیه سیاست‌های استعماری انگلیس و فرانسه بلند شد و به شدت با موافقت‌نامه سایکس پیکات که در سال ۱۹۱۶ بین فرانسه و انگلیس به امضاء

رسید، مخالفت نمود. براساس این موافقت‌نامه و پس از شکست امپراتوری عثمانی، سرزمین‌های عربی بین دو کشور فرانسه و انگلیس تقسیم شد. به دلیل همین مخالفت‌ها بود که مارک سایکس وزیر خارجه وقت انگلستان برایش نوشت: «برای شما شایسته نیست که با دشمن امپراتوری طرح دوستی بریزید». پیکتال به دلیل حمایت‌های جسورانه‌اش مسلمانان فرصت‌های بزرگی را در عالم سیاست از دست داد. برای مثال شانس عضویت در دفتر کشورهای عرب - قاهره، آشکارا نصیب وی نشد و به همین دلیل به جای او، تی، ای، لورنس عضویت دفتر را پذیرفت. پس از شکست امپراتوری عثمانی، پیکتال که عملاً نتوانسته بود قدم مثبتی برای مسلمانان بردارد، تصمیم گرفت که خود پرچم‌دار مبارزه علیه استعمار گردد. لذا شروع به ایراد یک سلسله سخنرانی در مجامع علمی و ادبی آن وقت در انگلستان تحت عنوان «اسلام و پیشرفت» کرد و سرانجام در تاریخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۱۷ تشریف خود به اسلام را به طور علنی اعلام و نام شریف «محمد» را برای خود انتخاب کرد. او در مورد اسلام آوردن خود می‌گوید: «هرگز هیچ شادی و نشاطی که آدمی بتواند به دست آورد، به انداء شادی و نشاطی که از هدایت او به اسلام توسط خداوند صورت بگیرد، زیباتر و لذت‌بخش‌تر نیست. هدایت به اسلام نوری است که تا افق‌های بسیار دوردست را روشن می‌کند و آدمی با وجود آن تمام حقایق این جهان و جهان آخرت را می‌بیند و با کمک آن نیروی جدایی حق از باطل و سعادت از شقاوت به او عطا می‌شود. من به آستان الهی سر سجده و تواضع و سپاس‌گذاری بر زمین می‌گذارم که بر من منت نهاد و این دین را به من عطا نمود و من را در زیر سایه درخت برادری اسلامی جای داد». او یکی از بهترین ترجمه‌های قرآن را به زبان انگلیسی تقدیم به بشریت تشنه امروز نموده است و ترجمه وی به دلیل آن‌که زبان اصلی و مادریش انگلیسی بوده است از نظر روانی و تطبیق الفاظ با معانی از کیفیت بسیار بالایی برخوردار است. او می‌گوید: غرض و هدف من در ترجمه قرآن آشنا کردن خوانندگان انگلیسی زبان به این مسئله است که مسلمانان جهان چه اعتقادی به معنای

کلمات قرآن دارند و همچنین نمایاندن طبیعت و اهمیت قرآن است، نه با اصطلاحات نازیبا و نارسا، بلکه به طریق ایجاز و اختصار به طور کلی و وافی تا نیازمندی‌های یک فرد مسلمان انگلیسی زبان را کفایت کند». بر روی سنگ مزار او در قبرستان مسلمانان در بروک وود در ایالت سوری انگلستان نوشته شده است: «کسانی که عمل صالح را تنها به خاطر رضای خدا انجام داده و خود را تسلیم اراده او می‌نمایند، پاداش‌شان نزد خداوند خواهد بود».

پروفسور توماس بالتین اروینگ، مترجم قرآن / او در سال ۱۹۱۴ در شهر پرینستون در استان اُنتاریو در کانادا متولد شد و در سال ۱۹۴۰ دکترای خود را در زمینه مطالعات خاورمیانه از دانشگاه پرینستون گرفت. دکتر اروینگ فراگیری زبان عربی و مطالعات اسلام‌شناسی را در دانشگاه تورنتو آغاز کرد و پس از آن، در دانش‌سرای ادبیات و علوم انسانی بغداد به اتمام رساند. او قرآن را به زبان انگلیسی ترجمه نمود که یکی از بهترین ترجمه‌های قرآن به زبان انگلیسی به حساب می‌آید. علاوه بر این، او کتاب‌ها و مقالات متعددی نیز در زمینه معرفی اسلام و قرآن به رشته تحریر درآورده است. اروینگ علاوه بر تدریس در چندین دانشگاه آمریکا، ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اسلامی شیکاگو را برعهده داشت و باهمت و تلاش خود، بخش مطالعات اسلامی و عربی را در دانشگاه‌های ایالتی مینه‌سوتا، تگزاس و تنسی بنیان نهاده است. وی در جریان آشنایی با اسلام و تحت تأثیر جاذبه‌های قرآن کریم، حدود ۵۰ سال پیش به اسلام گروید و نام ابونصر، تعلیم علی را برای خود برگزید. او سرانجام، در صبح روز ۲۶ سپتامبر سال ۲۰۰۲ (مهرماه ۱۳۸۱) به دنبال یک بیماری طولانی آلزایمر در می‌سی‌سی‌پی آمریکا درگذشت.

مایکل ولفی سیکتر نویسنده آمریکایی / او از مادری مسیحی و پدری یهودی به دنیا آمده بود. بعد از مدتی تحقیق درباره ادیان آسمانی به دین اسلام گروید و سپس روانه مراکش شد تا در آنجا تعلیمات مناسک حج را یاد بگیرد و عازم خانه خدا شود. او

خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان «حج، به سوی کعبه» نگاشته است و از آن سفر روحانی با شور و شوق زیاد یاد می‌کند.

جفری تامسون / او در سال ۱۹۵۷ در مینه‌سوتای آمریکا در خانواده‌ای مسیحی پروتستان به دنیا آمد. پدر او یک کشاورز بود و شغل پدر باعث شد که پسر به حیوانات و نباتات علاقه پیدا کند و پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی وارد دانشگاه مینه‌سوتا شد تا در رشته زیست‌شناسی به تحصیلات خود ادامه دهد. او می‌گوید: «تا زمانی که وارد دانشگاه شدم چیزی از اسلام نشنیده بودم. در کلاس ما یک دانشجوی پاکستانی به نام محمد نسیم وجود داشت که خوش‌قیافه و باوقار بود و بیشتر اوقات تبسمی بر لب داشت. روزی همگی دانشجویان کلاس در جلسه‌ای نشسته بودیم و ساقی برایمان جام شراب می‌ریخت اما محمد نسیم از خوردن شراب امتناع ورزید. من تا آن وقت ندیده بودم که کسی شراب ننوشد از این‌رو کنجکاو شدم و علت آن را پرسیدم. محمد نسیم جواب داد: در دین ما خوردن شراب حرام است زیرا آن به عقل و جسم و نفس انسان آسیب می‌رساند. از دین او پرسیدم و خواستم که بیشتر در مورد آن توضیح دهد. او بعد از توضیحات خود برخاست و چند کتاب از ابوالاعلی مودودی و حسن البنا را که به زبان انگلیسی بود، به من داد تا آن‌ها را مطالعه کنم. مطالعه آن کتاب‌ها من را به اسلام علاقه‌مند نمود و تصمیم گرفتم که به مطالعه قرآن که مصدر و منبع اصلی دین اسلام است، بپردازم. در حین مطالعه هرگاه سئوالی برایم پیش می‌آمد از محمد نسیم می‌پرسیدم و او با صبر و حوصله زیاد به آن جواب می‌داد و من از جواب‌هایش قانع می‌شدم. کاملاً قانع شده بودم که اسلام دین فطرت و دین واقعی تمام پیامبران بوده است؛ از این‌رو تصمیم گرفتم که مسلمان شوم و در یکی از روزها پس از غسل بدن با حضور محمد نسیم و چند تن از دانشجویان مسلمان دیگر شهادتین را بر زبان جاری نموده و مسلمان شدم و نام خود را به حسن البنا تغییر دادم. از آن روز به بعد با خود عهد بستم که زندگی خودم را وقف یادگیری و تعلیم اسلام نمایم و بنابراین تحصیلم را در دانشگاه در رشته

تاریخ عربی و اسلامی ادامه دادم. پس از چند سال به پاکستان مسافرت نمودم. مدت زیادی در آنجا ماندم و چیزهای بیشتری از اسلام را فراگرفتم و سپس به مصر رفتم و به تحصیل در الازهر ادامه دادم و در دانشکده بین‌المللی حفظ قرآن نیز شرکت کردم زیرا به نظر من برای این که کسی بتواند دعوتگر خوبی به اسلام باشد، باید قرآن را حفظ کند. من آرزو می‌کنم که بتوانم در وهله اول افراد خانواده خود را قانع کنم که به این دین الهی بگردند و سپس دوستانم را به آن دعوت کنم».

دکتر حامد مارکوس / حامد مارکوس روزنامه‌نگار و مؤلف آلمانی پس از مطالعه یک نسخه از ترجمه قرآن کریم از روش عقلانی ارائه مطالب آن شگفت‌زده شد و به دنبال فرصتی می‌گشت تا با مسلمانان ارتباط پیدا کند و بیشتر در مورد دین آن‌ها تحقیق کند. این فرصت در برلین برای او مهیا شد و پس از آشنایی با رئیس جمعیت اسلامی برلین و بحث و ارتباط با او به مدت دو سال تسلیم عقل حقیقت‌جوی خود شد و به دین اسلام گروید.

مارتین لنگز، متفکر انگلیسی / او در سال ۱۹۰۹ در خانواده‌ای مسیحی پروتستان به دنیا آمده بود که چیز زیادی نیز از مسیحیت نمی‌دانستند بلکه دین آن‌ها وراثتی بود و از این‌رو او نیز در دوره نوجوانی به الحاد و بی‌دینی گرایش پیدا کرد. هنگامی که در سن بیست‌وپنج سالگی دانشجوی رشته ادبیات انگلیسی در دانشگاه آکسفورد بود، به مطالعه کتاب‌های متعلق به سایر ادیان پرداخت و هنگام مطالعه اسلام توقف نمود. او آن را دینی برای زندگی و منطبق با عقل و فطرت یافت و با خود گفت شاید خداوند خواسته است که من مسلمان شوم. او در سال ۱۹۳۹ به دست شیخ محمد علوی که در سوئیس با او ملاقات کرده بود، مسلمان شد و نام خود را به ابوبکر سراج‌الدین تغییر داد. او می‌گوید: «من به کتاب‌های شیخ عبدالواحد یحیی که او نیز مانند من تازه به اسلام گرویده و راه تصوف را طی کرده بود، علاقه‌مند شدم و کتاب‌های او من را به اسلام هدایت نمود. بعد از مسلمان شدن تصمیم گرفتم با او که کتاب‌هایش باعث هدایت من شد، ملاقات کنم و

از این‌رو به مصر رفتم و از حضورش نیز استفاده‌های زیاد بردم. تصوفی که من به دنبال آنم به معنی ترک دنیا نیست بلکه به معنی استفاده کردن از ابزار و اسباب دنیا و روی‌گردانی از خود آن است. آن‌گونه که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «در دنیا مانند غریب و یا مسافر باش» و فرموده دیگر او: «مثال من و دنیا مانند سواری است که مدتی زیر درختی استراحت می‌کند و سپس آن‌جا را ترک می‌کند». «من دنیا را فقط برای آخرت می‌خواهم». او مدت ۱۲ سال در دانشگاه قاهره به تدریس در زمینه آثار شکسپیر پرداخت. ابوبکر سراج‌الدین در سال ۱۹۴۸ به انگلستان بازگشت و مدرک تحصیلی زبان عربی را از دانشگاه لندن دریافت کرد و از سال ۱۹۵۵، در زمینه طبقه‌بندی نسخ خطی شرقی توسط موزه انگلستان فعالیت می‌کرد. برخی از آثار وی عبارتند از: عرفان چیست؟ آخرین دقیقه: بحران معنویت دنیای مدرن در پرتو سنت و نبوت؛ اشعار صوفی، کتاب قطعیت. از مارتین لینگز دو کتاب به زبان فارسی منتشر شده است که عبارتند از: عرفان چیست / ترجمه دکتر مرضیه شنکایی؛ عرافی از الجزایر / ترجمه دکتر نصرالله پروجوادی. لینگز در مورد پیامبر اسلام ﷺ نیز کتاب‌هایی براساس منابع اولیه اسلامی نوشت و کتاب‌های او همواره در صدر جدول فروش کتاب در دنیا قرار داشت. او که با آثار خود پیامبر ﷺ را به هزاران نفر در سراسر دنیا معرفی نمود، روز جمعه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۸۳ در سن ۹۶ سالگی در انگلستان درگذشت.

دکتر ودیع احمد / او در یک خانواده مسیحی در مصر به دنیا آمد پدر او یک واعظ مسیحی بود و از همان کودکی بذر حقد و کینه نسبت به مسلمانان را در دل او کاشتند که گویا مسلمانان مصر را اشغال نموده‌اند، مسیحیان را شکنجه داده‌اند، از بودایی‌ها و گاوپرستان کافرترند، قرآن کتاب خدا نیست بلکه محمد آن را اختراع نموده است. او در همین دوران به صورت سری از پدرش می‌شنید که کلیساها از مسیحیت واقعی منحرف شده‌اند. دوران جوانی را در کنار تحصیل به تبلیغ علیه مسلمانان مشغول بود و جوانان تهیدست و مسلمان را نسبت به قرآن بدبین می‌کرد. اما در این دوران برای خود او

سئوالاتی پیش آمد که کشیشان از جواب دادن به آن طفره می‌رفتند. از این‌رو کم‌کم به مسیحیت بدبین شد و از این‌که برای مجسمه‌های مسیح در کلیسا تعظیم می‌نمود، ناراحت بود. او با خود می‌گفت: چگونه کسی که از دست یهودیان فرار کند، خدا می‌باشد؟ آیا خدا و یا پسر او باید از بندگان خود بترسند و از دست آن‌ها بگریزند و نهایتاً به صلیب کشیده شوند. او تا اندازه‌ای از آن باورها دست کشید و به تحصیلات خود در رشته پزشکی ادامه داد. در سال ۱۹۸۱ با همسایه مسلمانش احمد محمد دمرdash درباره اسلام مجادلات زیادی می‌کرد. پدرش نیز از بسیاری از عادات خود دست برداشته بود و سرانجام در سال ۱۹۸۸ وفات نمود. بعد از وفات پدر در کتابخانه او نسخه‌ای از کتاب مقدس را پیدا کرد که خیلی قدیمی و متعلق به جد او بود. با مقایسه آن با انجیل‌های جدید دریافت که در طول همین قرن آخر نیز تحریفاتی در آن صورت گرفته است و از جمله عبارات «ای استاد» و «ای معلم» به «ای پروردگار من» تبدیل شده بود. پس از این ماجرا به مطالعه قرآن مشتاق شد. در یکی از شب‌ها در خواب دید که مردی به قرآن اشاره می‌کند. هنگامی که از خواب برخاست با خود گفت: شاید این پیامبر اسلام ﷺ بوده است و می‌خواهد من به مطالعه قرآن ادامه دهم. سرانجام او پس از مطالعه زیاد قرآن در سال ۱۹۹۰ به دین مبین اسلام مشرف شد.

لئوناردو ویلیار / او در سال ۱۹۳۵ در خانواده‌ای کاتولیک و مذهبی به دنیا آمد. در پنج سالگی وارد مدرسه شد و همواره شاگرد اول مدرسه بود. او بسیار کنجکاو بود و هر چیزی توجه او را به خود جلب می‌کرد. روزی در خانه نشسته بود و در اتاق را باز نگه داشته بود، تعدادی مرغ و جوجه وارد اتاق شدند. لئوناردوی کوچک تصمیم گرفت آن‌ها را از اتاق بیرون کند اما یکی از آنان بر روی تمثال عیسی مسیح نشست و تمثال بر زمین افتاد و شکست. این واقع لئوناردوی کوچک را به فکر فرو برد و با خود گفت: این چه خدایی است که نمی‌تواند از خود دفاع کند و هنگام برداشتن خرده‌های مجسمه گفت: تو آن‌گونه که پدر و پدر بزرگم می‌پندارند، خدا نیستی. روز بعد از پدرش پرسید: پدر آیا این

مجسمه‌ها خدا هستند؟ پدرش جواب داد: نه، فرزندم ولی ما آن‌ها را در جهت قبله قرار می‌دهیم و رو به سمت آن‌ها عبادت می‌کنیم، در این صورت گویا رو به خدا آورده‌ایم. کودک کنجکاو از این سخنان قانع نشد. در سال ۱۹۴۳ لئوناردو که هشت سال بیشتر نداشت، به نسخه‌ای از انجیل برنابا دست یافت که در آن از قول مسیح آمده بود: خدای شما خدای من و پروردگار شما پروردگار من است. این عبارت با آنچه که قبلاً کودک تیزهوش از والدین خود شنیده بود، تفاوت داشت و تصمیم گرفت که در این مورد با پدربزرگش نیز صحبت کند. پدربزرگ او را نصیحت کرد که دیگر آن کتاب را نخواند تا گمراه نشود و گفت: نویسنده آن کتاب مسیحی نبوده است. لئوناردو کم‌کم از تعالیم مسیحیت سرخورده می‌شد و تصمیم گرفت که مدرسه مذهبی را ترک کند. ترک مدرسه باعث خشم پدر و پدربزرگش شد و آن‌ها او را از خود راندند. دوران جوانی لئوناردو با سیر و سیاحت از مکان‌های مختلف و جزیره‌های گوناگون سپری می‌شد و او هفده سال تمام به این سفرها ادامه داد تا این‌که در سال ۱۹۶۳ به شهر ماراوی در مینداناو در جنوب فیلیپین رسید. در آن‌جا وارد مسجدی شد و با امام جماعت آن‌جا به گفتگو نشست. اولین بار بود که او نام اسلام، الله و محمد ﷺ را می‌شنید. در مورد عیسی و دین او سؤال نمود. امام جماعت گفت: عیسی یکی از پیامبران بزرگ خدا و دین او نیز اسلام بوده است. لئوناردو که به اسلام علاقه‌مند شده بود از امام مسجد خواست کتابی در مورد اسلام به او بدهد و امام نیز سه کتاب به زبان انگلیسی به او داد که عبارت بودند از: دین اسلام نوشته احمد علواش، ترجمه قرآن کریم توسط عبدالله یوسف علی و کتابچه‌ای درباره عقیده. کتاب اول را در مدت ده روز مطالعه نمود و به بیشتر جواب سئوالات خود دست یافت، مطالعه قرآن چنان او را شیفته اسلام نمود که در صبح جمعه ۱۹۶۳/۶/۲۴ نزد امام جماعت مسجد رفت و گفت: آیا یک غیرمسلمان می‌تواند، مسلمان شود؟ امام جواب داد: این دین متعلق به تمام مردم جهان است. لئوناردو در همان روز مسلمان شد و با مسلمانان نماز جمعه را ادا نمود و نام خود را به عبدالله مهدی تغییر داد. عبدالله

چهارسال تمام در یکی از مدارس اسلامی در آن شهر به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و سپس روانه مدینه منوره شد و در دانشکده دعوت و اصول دین به ادامه تحصیلات خود پرداخت و در سال ۱۹۷۹ پس از گرفتن گواهینامه پایان تحصیلات به عنوان مبلغ دینی به ایالت صباح مالزی فرستاده شد تا به تبلیغ دینی که به او آرامش داد، بپردازد.

دکتر ابراهیم شاهین / او رئیس مؤسسه بین‌المللی تکنولوژی می‌باشد. او در سال ۱۹۳۷ در خانواده‌ای عرب و مسیحی ارتدوکس در لبنان به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه، برای ادامه تحصیلات به آمریکا رفت و موفق به اخذ لیسانس علوم در هندسه شیمیایی در دانشگاه اوکلاهوما، فوق لیسانس علوم در دانشگاه آریزونا و دکترای آن در دانشگاه تنسی شد. او از همان کودکی به اسلام علاقه داشت و این تمایل به حدی بود که همواره به قرائت قرآن استاد عبدالباسط گوش فرا می‌داد. وی سخنرانی ماهر و در علوم تکنولوژی سرآمد شد. او از دو رئیس‌جمهور آمریکا رونالد ریگان و بوش پدر شایستگی گرفت. به علت بیماری سلطانی پانکراس در بیمارستان بستری شد. امید چندانی به علاج او نمی‌فت. در همان زمانی که در بیمارستان بستری بود به نفس خود رجوع کرد و علاقه دوران کودکیش را به اسلام را به یاد آورد. صدای دلنشین استاد عبدالباسط همدم روزهای بیماری او بود. سرانجام دکتر شاهین تصمیم خود را برای گرویدن به اسلام گرفت و بعد از بهبودی به عربستان سعودی رفت تا در مکان اولیه نزول وحی مسلمان شدن خود را اعلان نماید.

فانسان مونتییه / او در خانواده‌ای کاتولیک به دنیا آمد. در دوران جوانی به تحقیق درباره ادیان پرداخت. او به صندلی اعتراف، واسطه و مواردی دیگر از کلیسای کاتولیک اعتقاد چندانی نداشت و هنگامی که دریافت در اسلام چنین چیزهایی وجود ندارد به مطالعه اسلام و تاریخ آن علاقه‌مند شد و این علاقه نهایتاً او را به سمتی کشاند که با آغوش باز اسلام را پذیرفت و به آن گردن نهاد. او مدتی استاد زبان عربی و تاریخ اسلامی در دانشگاه پاریس بود و اکنون رئیس «مؤسسه مطالعات اسلامی» در داکار

می‌باشد. وی دارای تألیفاتی است از جمله: تروریسم صهیونی، مسلمان در اتحاد جماهیر شوروی، اسلام در قاره سیاه و کلیدهای تفکر عربی.

خالد وانگ / او یک چینی بودایی و تحصیل کرده بود. پس از اتمام دوران دبیرستان به دانشگاه پکن رفت و در آنجا به یادگیری زبان عربی مشغول شد. پس از مدتی به دانشگاه دمشق انتقال یافت و در دانشکده ادبیات عرب به تحصیل خود ادامه داد و سرانجام به عنوان مترجم زبان عربی فارغ التحصیل شد. در این دوران او کتاب‌های «داستان‌های قرآن» اثر احمد مورو و زندگانی محمد و ابوبکر صدیق اثر دکتر محمدحسین هیکل را به زبان چینی ترجمه نمود. پس از بازگشت به چین به عنوان یک مرجع اسلامی به حساب می‌آمد و اگرچه خود او هنوز بودایی بود اما مسلمانان نیز به او مراجعه می‌کردند زیرا برای درک معانی عربی به او نیاز داشتند. او پس از ترجمه کتاب «الفاروق عمر» قلباً به اسلام تمایل پیدا کرده بود اما جامعه اسلامی چین او را نمی‌پذیرفت. او برای رسمیت بخشیدن به دین خود مجبور شد راه مصر را در پیش گیرد و در دانشگاه الازهر مصر به دست شیخ طنطاوی به اسلام گروید و شهادتین را به زبان جاری نمود. پس از مراسم، او به همسرش تلفن زد و ماجرای مسلمان شدنش را به اطلاع او رساند و همسرش نیز با خوشحالی آن را پذیرفت و قول داد پس از بازگشت همسرش به چین او نیز به دین اسلام بگردد. او می‌گوید: من خداوند را سپاس‌گذارم که من را از گمراهی و بت پرستی بودایی نجات داد و نعمت اسلام را به من بخشید. من در مورد مسیحیت نیز تحقیق کرده بودم اما مفهوم تثلیث را درک نمی‌کردم و هنگامی که با خود مسیحیان نیز در این مورد صحبت می‌کردم، متوجه شدم که بیشتر آنان نیز مفهوم تثلیث را نمی‌دانند. اما وضوح و سادگی دین اسلام من را مجذوب خود نمود. اکنون تنها آرزوی من این است که به مراسم حج بروم و در کنار کعبه در مکانی که نور هدایت از آن تابیدن گرفت، و تمام جهان را روشن نمود، نماز بخوانم.

عبدالکریم جرمانیوس / دانشمند و شرق‌شناس مشهور جرمانیوس در بوداپست مجارستان پا به عرصه گیتی گذاشت، و دوران کودکی تا جوانی خود را در آن‌جا به سر برد. او فردی تحصیل‌کرده و بسیار باهوش بود. و علاوه بر زبان مجاری خود به زبان‌های غربی دیگر مانند انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، یونانی و لاتین سخن می‌گفت و از زبان‌های شرقی نیز زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و اردو را یاد گرفته بود. او علاقه به شرق‌شناسی را از استاد خود گولدزیهر به ارث برده بود. در سال ۱۹۰۵ در دو دانشگاه استانبول و وین به مطالعات شرقی خود ادامه داد و در سال ۱۹۰۶ کتابی را درباره ادبیات عثمانی به زبان آلمانی نوشت. در سال ۱۹۱۲ به بوداپست بازگشت و به عنوان استاد زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و تاریخ اسلام در مدرسه عالی شرق‌شناسی منصوب شد. تألیفات او در آن زمان عبارت بودند از: قواعد زبان ترکی (۱۹۲۵)، انقلاب ترکی و قومیت عربی (۱۹۲۸). در سال ۱۹۲۹ تاگور او را به هند دعوت نمود و او به عنوان استاد تاریخ اسلامی در دانشگاه‌های دهلی، لاهور و حیدرآباد به تدریس مشغول شد. او به اسلام و قرآن خیلی علاقه داشت تا این‌که ناگهان یک شب پیامبر اسلام ﷺ را در خواب دید که راه راستی را به او نشان می‌داد و به او گفت: «چرا این‌قدر حیران و سرگشته هستی. راهی به این وضوح در مقابل تو قرار گرفته است». او پس از بیدار شدن از خواب، مدت زیادی به فکر فرو رفت و سرانجام تصمیم نهایی خود را گرفت. فردای آن روز که روز جمعه بود به مسجد بزرگ دهلی رفت و در مقابل جمع زیادی از مسلمانان شهادتین را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد. صدای هلهله و شادی از میان مسلمانان برخاست و او را در آغوش گرفتند و تا چند روز بعد از آن، خانه او مملو از مسلمانانی بود که از سراسر هند به منزل او آمده بودند تا به او تبریک بگویند. در این دوران او به تحقیقات و تألیفات خود ادامه می‌داد و کتاب‌های ادبیات ترکی معاصر (۱۹۳۱) جریان‌های معاصر در اسلام (۱۹۳۲) و اکتشاف جزیره عرب، سوریه و عراق (۱۹۴۰) را به رشته تحریر درآورد. او در سال ۱۹۴۰ به حج و زیارت مرقد مطهر پیامبر اسلام ﷺ

رفت و کتاب مشهورش را به نام «الله اکبر»، به رشته تحریر درآورد که به چندین زبان مختلف ترجمه شده است. پس از آن در قاهره و عربستان سعودی به مطالعات خود ادامه داد که نتیجه آن تألیف چند کتاب بود از جمله «نهضت فرهنگی عربی» (۱۹۴۴)، «بلندپایگان ادبیات عرب» (۱۹۵۲)، «درس‌هایی در ترکیبات زبان عربی» (۱۹۵۴)، «ابن رومی» (۱۹۵۶)، «در میان متفکرین» (۱۹۵۸)، «به سوی انوار شرقی» و «منتخب شاعران عرب» (۱۹۶۱) و «در فرهنگ اسلامی و ادبیات مغرب» (۱۹۶۴).

حسین رؤوف محقق و جامعه‌شناس انگلیسی / او جامعه‌شناسی بود که آراء و مذاهب مختلف اجتماعی را مورد مطالعه قرار می‌داد. پدر و مادر او از دو دین متفاوت بودند، یکی مسیحی و دیگری یهودی، از این‌رو طبیعی بود که او مطالعاتش را درباره ادیان والدین خود شروع کند. پس از مطالعه و تحقیق در مورد آن دو دین آسمانی، وی هندویی و به ویژه تعالیم معاصر آن را یوبانی‌شاد و فیدانتا را مورد مطالعه قرار داد. سپس به تحقیق در مورد بودایی و مقایسه آن با مذاهب قدیم یونان پرداخت و در کنار آن‌ها نظریات اجتماعی معاصر و به ویژه افکار فیلسوف روسی لئوتولستوی را نیز مطالعه می‌کرد. در ادامه این تحقیقات، او اسلام را مورد مطالعه قرار داد و برای این منظور از ترجمه قرآن توسط رودویل استفاده نمود ولی تحت تأثیر آن قرار نگرفت زیرا این ترجمه امانت را رعایت نکرده و خالی از غرض‌ورزی نسبت به اسلام نبود. اما از خوش‌شانسی او، با یک مسلمان آشنا می‌شود و او نسخه‌ای ترجمه شده از قرآن توسط یک عالم مسلمان را به او هدیه می‌دهد و چند کتاب مفید اسلامی را به او معرفی می‌کند. تحقیقات او سبب شد تا او به دین اسلام علاقه پیدا کند و سرانجام در سال ۱۹۴۵ بعد از حضور در مراسم عید مسلمانان و دیدن اجتماع آنان که فقیر و غنی همگی در کنار هم نماز خوانده و سپس بر سر یک سفره حاضر شده بودند، به دین اسلام گروید.

اتیان دینیه / اتیان دینیه نقاش، هنرمند و متفکر اسلامی در سال ۱۸۶۱ در پاریس به دنیا آمد. در هنر نقاشی سرآمد شد و تابلوهای نقاشی او را در بسیاری از موزه‌ها از جمله

در پاریس، لوکزامبورگ و سیدنی می‌توان یافت. در دوران جوانی پس از مطالعه انجیل‌های چهارگانه از مطالب موجود در آن‌ها دچار شک و بی‌ایمانی شد. او درصدد برآمد تا ببیند که افرادی مثل او که در انجیل شک کرده و نمی‌خواهند به‌طور کلی از دین بگریزند، چه راهی در پیش گرفته‌اند. او با تعدادی از مردم آشنا شد که تجربه‌ای شبیه به او را داشتند و بیشتر آن‌ها به دین اسلام تمایل پیدا کرده بودند. دینیه نیز پس از تحقیقات زیاد وارد اسلام شد و نام خود را به نصیرالدین تغییر داد و تا آخر عمر خود بر این دین استوار ماند. او در راه تبلیغ دین اسلام نیز زحمات زیادی کشید و در این زمینه نیز تألیفاتی دارد از جمله «محمد رسول الله ﷺ»، «اشعه‌ای ویژه از نور اسلام»، «حج خانه خدا»، «شرق از دیدگاه غرب» و ... او می‌گوید: «دین خدا یکی است. اسلام آمده است تا تمام دین‌ها را هماهنگ نماید و تحریفاتی را که توسط کشیشان و راهبان در دین صورت گرفته است، به مردم نشان دهد. قرآن تنها کتاب الهی است که در آن تحریفی صورت نگرفته و نخواهد گرفت. خداوند خود تعهد نموده است که نگهبان آن باشد». نصیرالدین در سن هفتاد سالگی دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیت خود در شهر بوسعادة الجزایر به خاک سپرده شد.

جانانان برت پسر جان برت مدیرکل رادیو و تلویزیون بی‌بی‌سی / او در تعطیلات تابستانی در یک کتابخانه اسلامی کار می‌کند. تحقیق او در مورد اسلام باعث هدایت او شد و پس از مسلمان شدن نام یحیی را برای خود برگزید. او اکنون همراه با والدین و خواهرش الیزا در نوربری در جنوب لندن زندگی می‌کند. مادر او جین لیک یک بازیگر زن آمریکایی و پدرش یک فرد کاتولیک و مشهور بود که به گفته خود اهل دین نبود اما به دینداران احترام می‌گذاشت. هنگامی که جانانان در دانشگاه منچستر در حال تحصیل در رشته علوم سیاسی و تاریخ معاصر بود، با یک دانشجوی مسلمان آشنا شد که نگرش او را در مورد دین به کلی تغییر داد. او رشته تحصیلی خود را تغییر داد و به تحصیل در رشته مقایسه ادیان در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن پرداخت. پدر او

می‌گوید که چیز زیادی از رفتار پسر خود نمی‌داند و به‌رغم زندگی در زیر یک سقف اشتراکات زیادی با هم ندارند. یحیی می‌خواهد که به دور از آوازه پدر خود به مطالعات در کتابخانه اسلامی و سفر روحی خود ادامه دهد و در همان حال که پدرش با اتوموبیل لیموزین خود به دفتر ریاست «بی‌بی‌سی» می‌رود، پسرش با قطار به کتابخانه اسلامی در جنوب لندن می‌رود. در سال ۱۹۹۷ او با یک دختر مسلمان هندی به نام فوزیه بورا که دانشجوی دانشگاه آکسفورد بود، ازدواج کرد و ماه‌عسل‌شان را در کشورهای سوریه، اردن و بخش شرقی قدس سپری کردند. او حاضر نیست در مورد اسلام آوردن خود با رسانه‌های ارتباط جمعی مصاحبه کند و آن را یک امر شخصی می‌داند.

مالکوم ایکس / او یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های آمریکایی است که به دین اسلام گروید و نام خود را به مالک شباز تغییر داد. زندگی او در یک فیلم سینمایی که نمونه‌ایی از زندگی سیاه‌پوستان آمریکاست، به نمایش درآمده است. او در سال ۱۹۲۵ به دنیا آمد. زندگی او ملامال از درد و غم و ناراحتی بود. او شاهد سوزاندن منزل‌شان در لانسنگ نبراسکا که دوران نوجوانیش را در آن به‌سر برده بود توسط اعضای گروه نژادپرست کوکلاکس کلان بود. پدرش کشته شد و مادرش دوسال بعد از سوزاندن منزل‌شان به بیماری روانی دچار شد. مدتی را در پناهگاه کودکان به سر برد و سپس برای اقامت نزد خواهرش به بوستون رفت و در آنجا به علت ارتکاب به سرقت به زندان افتاد. در زندان با گروه «امت اسلام» که افکاری نژادپرستانه داشتند و سفیدپوستان را یاری‌دهندگان شیطان می‌دانستند، آشنا شد و پس از آزادی به دین اسلام گرویده و عضو این گروه شد و تا حد رهبری این گروه پیش رفت. در دوران عضویت او در «امت اسلام» تعداد اعضای این گروه چندین برابر شد. آن‌ها مساجد زیادی را در آمریکا بنا نهادند. او امام مسجد شماره هفت در هارلم نیویورک شد. سخنرانی‌های او آتشین بود و از گروه‌های حقوق بشر انتقاد می‌کرد، از برتری سیاهان و جدایی آن‌ها از سفیدپوستان سخن می‌گفت. طرفدار خشونت برای دفاع از سیاهان بود. مواضع خشن او در قبال ترور رئیس‌جمهور

جان اف کندی باعث اخراج او از گروه «امت اسلام» گردید و گروهی خاص خود بنیان نهاد. او در سال ۱۹۶۴ برای ادای مناسک حج به مکه رفت و در آنجا با اسلام واقعی و ملتزم به سنت پیامبر ﷺ شد و از افکار نژادپرستانه و خشونت‌آمیز دست برداشت و دعوتگری اسلامی براساس کتاب خدا و سنت پیامبرش شد و به برادری اسلامی دعوت می‌کرد. سرانجام او در سال ۱۹۶۵ در آمریکا ترور شد و به شهادت رسید.

جان واکرلیند، طالب آمریکایی / جان واکرلیند از یک پدر کاتولیک و مادری بودایی به دنیا آمد و در محیط آمریکا پرورش یافت. او پس از خواندن زندگی‌نامه مالکوم ایکس به اسلام علاقه‌مند شد و به مطالعه قرآن پرداخت. او در مسجد منطقه‌ی ساحلی سان فرانسیسکو مطالعاتش را ادامه داد تا این‌که دین جدید را پذیرفت و نام خود را به سلیمان تغییر داد. او که در این زمان محصل دبیرستانی شانزده ساله‌ای بود، ترک تحصیل کرد و تمام وقتش را در مسجد به مطالعات مذهبی گذراند. جان کاملاً به شعایر اسلامی پای‌بند شده بود. معمولاً لباسی عربی شامل ردا و عرقچین سفید بر تن می‌کرد. خانواده او فقط با نام جدید او مشکل داشتند و او را جان صدا می‌زدند. او در هفده سالگی برای آموزش زبان عربی به یمن رفت و پس از یک سال به آمریکا بازگشت. در فوریه‌ی سال ۲۰۰۰، چند روز قبل از سالروز تولدش، به یمن بازگشت. او پس از حادثه بمب‌گذاری کشتی نظامی آمریکا در بندر عدن آن را مجازات عادلانه دانست. جان واکر در اواخر سال ۲۰۰۰ میلادی عازم مدرسه‌ی دینی روستای بنو در شمال پاکستان شد تا علاوه بر فراگیری علوم دینی، زبان‌های اردو و پشتو را هم بیاموزد. او مدتی با جماعت تبلیغ همکاری نمود و سپس با گروه‌های جهادی کشمیری آشنا شد و مدتی را در میان آنان به سر برد و سپس با رفتن به افغانستان به صف طالبان پیوست. حوادث ۱۱ سپتامبر و متعاقب آن حمله آمریکا به افغانستان خانواده واکر را نسبت به سرنوشت فرزندشان نگران نمود. جان واکر پس از محاصره‌ی سه هفته‌ای شهر قندوز دستگیر و به همراه بیش از پانصد نفر دیگر گروه طالبان به دژ نظامی به نام قلعه جنگی منتقل شدند. او ابتدا از طرف دو مأمور سیا

مورد بازگویی قرار گرفت. آن‌ها می‌دانستند که زبان او انگلیسی است اما ملیت او را نمی‌دانستند. در طی یک شورش در قلعه جنگی یکی از مأموران سیا کشته شد و قلعه به دست اسیران افتاد. قلعه به شدت مورد حمله هواپیماهای آمریکایی قرار گرفت و اسیران به زیرزمین قلعه پناه بردند. پس از تسخیر قلعه از باقی‌مانده اسیرانی که در زیرزمین بودند خواسته شد که خود را تسلیم نمایند. اسیران تسلیم نشدند و نیروهای آمریکایی پس از انداختن تعدادی نارنجک و مواد منفجره چند نفر دیگر از اسرا را نیز کشتند اما اسیران که جان واکر هم در میان آنان بود، خود را تسلیم ننمودند. نیروهای آمریکایی با ریختن بنزین به زیرزمین و آتش زدن آن تعداد زیادی از اسرا را زنده سوزاندند اما بقیه که دیگر رمق چندانی برایشان باقی نمانده بود هم‌چنان از تسلیم شدن امتناع می‌ورزیدند. جان واکر که به شدت زخمی شده بود، در میان این جمع بود و نظاره‌گر این واقعه دهشتناک بود. سرانجام نیروهای آمریکایی با سرازیر نمودن آب به زیرزمین قلعه تصمیم به غرق نمودن بقیه اسرا گرفتند. آب تمام زیرزمین را به تدریج پر می‌کرد و عده‌ای از اسیران که تاب و تحمل را از دست داده بودند، در آب غرق شدند و بقیه نیز با بیرون آمدن از زیرزمین خود را به نیروهای آمریکایی تسلیم نمودند اما در پایان فقط ۸۶ نفر از پانصد اسیر زنده ماندند. جان واکر با پای تیرخورده‌اش، ۲۴ ساعت در سرداب آب‌گرفته قلعه سر پا ایستاده بود تا غرق نشود. او به محض خروج از قلعه با خبرنگار نیوزویک مصاحبه و هویت خود را افشا کرد. این خبر به سرعت در رسانه‌های عمومی آمریکا پخش شد و شبکه‌های تلویزیونی CNN، BBC و CBS فیلم بازجویی هفت دقیقه‌ای او را روی آنتن بردند. او را همراه با زندانیان دیگر به گوانتانامو فرستادند. والدین جان، جیمز جی برازنان، وکیل نمونه‌ی کانون وکلای آمریکا در سال ۲۰۰۱ را برای دفاع از فرزندشان استخدام کرده‌اند.

لورد برنتون / او در خانواده‌ای مسیحی متولد شد. در دوران جوانی وارد کلیساهای انگلستان شد و به عنوان یک مبلغ مسیحی و یک بارون انگلیسی شهرت و محبوبیت پیدا

کرد. تناقضات در میان اناجیل چهارگانه او را به مطالعه ادیان دیگر تشویق نمود. خواندن تاریخ بزرگ پیامبر اسلام ﷺ او را تحت تأثیر این شخصیت بزرگ تاریخ قرار داد و از این که جامعه مسیحی نظر خوبی نسبت به این مرد بزرگ ندارد، اندوهگین شد و از آن پس به مطالعه دینی که این پیامبر آورده بود، مشغول شد و در نهایت با گردن نهادن به آن، مسلمان شد.

بریشا بنکمرت / او از مردان آموزش و پرورش تایلند و از یک خانواده بودایی بود. رفتار راهبان بودایی و پرستش بت‌ها برای او سؤال‌انگیز بود و جواب قانع‌کننده‌ای از راهبان بودایی نمی‌شنید، از این رو به مطالعه ادیان دیگر پرداخت، و این مطالعه به مسلمان شدن او در سال ۱۹۷۱ منجر شد و نام خود را به عثمان عبدالله تغییر داد.

آرتور آلیسون رئیس بخش مهندسی برق و الکترونیک دانشگاه لندن / او در سال ۱۹۸۵ در کنفرانس بین‌المللی پزشکی اسلامی در ارتباط با اعجاز علمی قرآن در قاهره حاضر شد تا به ایراد سخنرانی درباره درمان بیماری‌های روانی در پرتو قرآن بپردازد. او به آیه‌ای از قرآن اشاره نمود که در مورد وفات در هنگام خواب و هنگام مرگ می‌باشد که در اولی روح به بدن بازمی‌گردد و در دیگری روح از بدن به‌طور کلی جدا می‌شود. او تحقیقات علمی خود را منطبق با آیه مذکور می‌دانست. جالب این بود که پروفیسور آلیسون در هنگام سخنرانی خود به دین اسلام نگرویده بود. اما بحث‌های دیگر توسط اندیشمندان جهان در این کنفرانس باعث تحولی بزرگ در او شد و سرانجام در شب آخر کنفرانس در مقابل روزنامه‌نگاران و خبرنگاران رسانه‌های عمومی اعلام نمود که به دین اسلام گرویده و نام خود را به عبدالله آلیسون تغییر داده است. او اعلام نمود که اسلام دین فطرت و تنها دین حقیقی خداوند است و در مقابل همگان شهادتین را بر زبان جاری ساخت. صدای تکبیر و شادی از هر گوشه کنفرانس برمی‌خواست و عده‌ای نیز از شدت خوشحالی گریه می‌کردند. پروفیسور نومسلمان سپس در ادامه گفت: «من سال‌ها درباره عقاید و مذاهب مختلف تحقیق نموده‌ام و اسلام نیز یکی از موضوعات مورد

تحقیق من بوده است. در خلال این تحقیقات اسلام را نزدیکترین دین به فطرت و عقل انسانی دانستم. موارد علمی که چهارده قرن پیش توسط قرآن و یا پیامبر اسلام ﷺ بیان شده‌اند و با مسائل علمی امروزی منطبق می‌باشد، من را شیفته این دین نمود و سرانجام بحث‌های مختلفی که در این کنفرانس ایراد شد، راه‌گزینی برای من باقی نگذاشت، الا این‌که به این دین الهی گردن نهم. به راستی که حقایق علمی در قرآن بهترین راه دعوت به سوی این دین است، و من کوشش خواهم نمود تا مؤسسه‌ای برای تحقیقات علمی روانی براساس قرآن و سنت را در لندن پایه‌گذاری نمایم و این حقایق را به غریبان نشان دهم».

ویلیام بیکارد شاعر و مؤلف انگلیسی / او در رشته فنون و ادبیات دارای مدرک لیسانس و در رشته ادبیات دارای مدرک دکترا می‌باشد. از تألیفات او می‌توان به «لیلی و مجنون» و «جهان نوین» اشاره کرد. او در کامبریج کتاب «شب‌های عربی» را مطالعه کرد و به شرق علاقه‌مند شد. علاقه او به شرق زمانی بیشتر شد که به کشور آفریقایی اوگاندا رفته بود و بار دیگر با کمال آرامش کتاب شب‌های عربی را مطالعه کرده بود. جنگ جهانی اول آرامش زندگی او را به هم زد و او مجبور شد به اروپا بازگردد و به ارتش بپیوندد. او در سال ۱۹۱۷ در عملیاتی در جبهه غربی فرانسه مجروح و به دست نیروهای آلمانی اسیر شد. از آنجایی که او مجروح بود و نمی‌توانست در اردوگاه‌های اجباری کار کند، به بیمارستانی در سوئیس فرستاده شد تا مورد معالجه قرار بگیرد. در خلوت بیمارستان، ویلیام به مطالعه و به ویژه مطالعه کتاب‌های دینی پرداخت. در خلال این مطالعات او با اسلام و قرآن آشنا شد و به حقانیت آن‌ها پی برد. او در نامه‌ای به خانواده خود از آن‌ها خواست که نسخه‌ای از قرآن کریم را برایش بفرستند. آن‌ها نیز نسخه مذکور را فرستادند اما هیچ‌گاه به دست ویلیام نرسید. در سال ۱۹۱۸ او نام خود را به عنوان یک مسلمان در سوئیس ثبت نمود. پس از بازگشت به انگلستان در سال ۱۹۲۱ در رشته

ادبیات عرب دانشگاه لندن به تحصیل پرداخت و عملاً آداب اسلامی را رعایت می نمود و همواره به مسجد می رفت و نمازش را با سایر مسلمانان به جماعت می خواند.

ویلیام فرنسیس مدیر دریم پارک آمریکایی / او اهل آمریکا و متولد سال ۱۹۴۶ در ایالت نیوجرسی می باشد. در یکی از دانشگاه های ایالت پسنسیلوانیای آمریکا موفق به اخذ مدرک لیسانس در رشته اقتصاد شد و مدت ده سال مدیر یک شرکت بیمه در ایالات متحده شد و مدت بیست سال است که در زمینه صنایع رفاهی مشغول به کار بوده است و اکنون مدیر دریم پارک می باشد. در سال ۱۹۹۹ به مصر آمد و به زندگی مسلمانان و به ویژه نمازهای جماعت آنان علاقه مند شد و پس از مطالعه تفسیر معانی قرآن به زبان انگلیسی جذب اسلام شد و در دانشگاه الازهر پس از ادای شهادتین به اسلام گروید. او نام خود را تغییر نداد بلکه به آن نام یوسف را اضافه کرد زیرا مجذوب داستان زندگی یوسف علیه السلام در قرآن شده بود. او از این که غربی ها هنوز حقیقت اسلام را درک نکرده اند، ناراحت است و می گوید: آنچه که آن ها در مورد اسلام می دانند، چیزی تحریف شده و بسیار ناقص است. هنگامی که از او سؤال شد که آیا کسی را در آمریکا به اسلام دعوت نموده ای؟ جواب داد: «در مورد اسلام با دوستانم صحبت کرده ام اما کسی را به اسلام دعوت نکرده ام زیرا می خواهم با کردار خود به آن ها نشان دهم که اسلام چیست. بهترین روش برای دعوت مردم به اسلام این است که ما خود از لحاظ عملی به اسلام ایمان داشته باشیم تا رفتار و کردار ما فطرت های پاک را بیدار کند و فطرت پاک نیز همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است بر اسلام و تسلیم شدن به خدا استوار است».

یوسف کوهن / او در یک خانواده یهود اشکنازی و متعصب در آمریکا به دنیا آمد و سی و چهار سال از عمرش را در آن جا به سر برد. او در محله بروکلین به پیروان ساتمر پیوست و همان جا بود که با همسرش لونا کوهین آشنا شد. آن دو با هم ازدواج کردند و ثمره ازدواج آن ها چهار فرزند بود. در سال ۱۹۹۸ از طریق اینترنت تحت تأثیر افکار عوفادیا یوسف رهبر گروه مذهبی افراطی شاص قرار گرفت، و همراه با خانواده به

فلسطین اشغالی مهاجرت نمود و یکی از اعضای مهم گروه شاخص شد. علاقه شدید او به عوفادیا باعث شد که نام فرزند خود را هم نام او کند. او ابتدا در شهرکی یهودی‌نشین در نوار غزه سکونت گزید و سپس در نیتفوت در جنوب فلسطین اشغالی ساکن شد و آنجا بود که با مسلمانان و علمای اسلامی تماس پیدا نمود. او از ظلم و ستمی که اسرائیلی‌ها به فلسطینیان روا می‌داشتند، متنفر بود. یوسف کم‌کم به اسلام علاقه‌مند شد و از طریق انترنت با شخصی به نام محمد که امام جماعت در یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس بود، آشنا شد. بحث‌های طولانی که آن دو با هم و سرانجام مطالعه ترجمه انگلیسی قرآن، باعث شد که یوسف راه زندگی آینده خود را پیدا کند. او به دین اسلام گروید و نام خانوادگی خود را از کوهین به خطاب تغییر داد. یوسف خطاب همسر خود را در انتخاب عقیده آزاد گذاشت اما از او خواست که در مورد اسلام تحقیق نماید. لونا نیز پس از تحقیق به دین اسلام گروید و نام خود را به ام قمر محمد خطاب تغییر داد. آن‌ها نام فرزندان خود را نیز تغییر دادند: عزرا به عبدالعزیز، حیده به حسیه، رحامیم به عبدالمجید به عوفادیا به عبدالله. یوسف خطاب به دادگاه رفت تا تغییر دین خود را اعلام کند و شناسنامه تازه‌ای بگیرد اما به رغم این که براساس قوانین اسرائیل تغییر عقیده آزاد است، در امر او کارشکنی کردند و بارها و بارها او را اذیت نمودند. آن‌ها از سرایت تجربه یوسف خطاب به دیگران هراسناک بودند زیرا یک یهودی افراطی همراه با تمام اعضای خانواده مسلمان شده بود. مسلمان شدن یوسف برای او و خانواده‌اش دردسرهای زیادی داشت. پدر و مادرش او را تهدید می‌کردند و همواره پلیس را تشویق می‌کردند که فرزندشان را بازداشت نماید و پلیس نیز چندین بار او را بازداشت نمود. گرچه یوسف با حماس ارتباط داشت اما جامعه مسلمانان نیز به دیده شک به اسلام آوردن او می‌نگریستند و تمایل زیادی برای نزدیک شدن به او خانواده‌اش از خود نشان نمی‌دادند. اما یوسف راه خود را یافته بود و تاکنون بر عقیده خود ثابت قدم ایستاده است. او فردی شجاع است و از بیان حق ابایی ندارد. او در مورد حملات القاعده به آمریکا علناً اعلام

نمود که با توجه به ستم‌هایی که آمریکا بر مسلمانان خاورمیانه روا می‌دارد، چنین حملاتی برای او قابل فهم است.

کولونل دونالدز روکویل / او دربارهٔ گرویدن خود به دین اسلام می‌گوید: سادگی اسلام، جذابیت مساجد مسلمانان، شتافتن به سوی نماز پنج‌بار در روز توسط مسلمانان باعث علاقه من به این دین شد و هنگامی که پس از تحقیق در مورد این دین دریافتم که پیامبر اسلام ﷺ پیروانش را فراخوانده است تا با اهل کتاب رفتاری شایسته داشته باشند و راه خود را ادامه‌دهندهٔ راه دیگر پیامبران الهی می‌داند و همگی آن‌ها را قبول دارد و در تمامی امور انسان‌ها را از افراط و تفریط بازداشته است و آن‌ها را به میانه‌روی می‌خواند، به دین اسلام مشرف شدم. او می‌گوید: «پیامبر اسلام ﷺ سخنان کوتاهی دارد که هر یک از آن‌ها نشانهٔ جامعیت و عمق اندیشه و فکر این مرد بزرگ است. مثلاً هنگامی که به یکی از پیروانش که شترش را نبسته بود و ادعا می‌نمود که به خدا توکل نموده است، فرمود: «اعقلها وتوکل» یعنی اول شترت را ببند و سپس توکل کن، نظامی دینی و دنیایی را فقط در این دو کلمه بیان نمود یعنی ایمان و توکل به خدا در کنار استفاده از اسباب مادی».

ژنرال روسی آناتولی اندربوچ / او در شهر باکو در آذربایجان متولد شد و پس از پیوستن به ارتش سرخ به عنوان یک ژنرال کمونیست به افغانستان فرستاده شد. او به شدت از مسلمانان متنفر بود و تعداد زیادی از مجاهدان افغانی به دست او و سربازانش کشته شدند. او می‌گوید: «من در منطقهٔ جلال‌آباد افغانستان بودم و با بی‌رحمی تمام با مسلمانان رفتار می‌کردم و حتی به اسیران آن‌ها نیز رحم نمی‌کردم و با خشن‌ترین شیوه آن‌ها را از بین می‌بردم. ما از زمین و هوا با پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی آن‌ها را زیر آتش می‌گرفتیم اما سلاح آنان آن‌چنان ساده و ابتدایی بود که حتی نمی‌توان با آن آهویی را شکار کرد؛ اما با وجود این، سربازان من در مقابله با آن‌ها توان جنگیدن نداشتند و فرار می‌کردند. تصمیم گرفتم که به سر این مسئله پی ببرم و از سربازانم خواستم که در

صورت اسیر نمودن چند مجاهد، آن‌ها را نزد من بیاورند. در یکی از نبردها چند افغان را اسیر نمودیم و با آن‌ها به بحث پرداختم. آن‌ها هیچ‌گونه ترسی از خود نشان نمی‌دادند و در عوض از من می‌خواستند که اسلام بیاورم و از کشتار مسلمانان دست بردارم. سخنان و رفتار آنان باعث شد که من مجذوب دین آنان شوم و پس از مطالعه در مورد آن، به دین اسلام گرویدم و شغل خود را از دست دادم. پس از مدتی همسرم نیز به اسلام گروید». او پس از اسلام آوردن در یک مسجد مؤذن شد تا بانگ شهادتین را به گوش تمام مردم برساند.

روحیه دوباکیه محقق و مفکر سوئیسی / او در محیطی مسیحی پروتستانی پرورش یافت، اما از همان ابتدا به کلیه ادیان به عنوان خرافات نگاه می‌کرد. هنگامی که به شغل روزنامه‌نگاری روی آورد، به کشورهای زیادی مسافرت نمود و از جمله سفری به سوئد داشت. پنج سال از جنگ جهانی دوم گذشته بود و مردم سوئد در رفاه بودند اما از لحاظ روانی احساس شادی و آرامش نمی‌کردند. این مسئله برای روحیه خیلی مهم نبود تا این‌که به کشورهای اسلامی مسافرت نمود و در آن‌جا مشاهده کرد که مردم به رغم زندگی فقیرانه، احساس سعادت و آرامش می‌کنند. این مسئله او را بر آن داشت که به مطالعه ادیان شرقی و از جمله هندویی بپردازد. از آن‌جا که هندویی او را قانع نکرد، او به مطالعه اسلام روی آورد و تحت تأثیر تألیفات فیلسوف معاصر فرانسوی «رینیه جینو» که به دین اسلام گرویده بود، قرار گرفت. او هنگام بازگشت به سوئیس اعلان نمود که مسلمان شده است و در روزنامه‌های «جورنال دی جنیف» و «جازیت دی لوزان» مقالاتی را در مورد اسلام به رشته تحریر درآورد.

رؤسا و سیاستمداران

لورد هدلی، نماینده مجلس اعیان انگلیس / او در یک خانواده مسیحی در انگلستان به دنیا آمد و در دوران جوانی در مورد ادیان مطالعه نمود زیرا به نظر او مسیحیت

نمی‌توانست دین جالبی باشد که در کلیساها خوردن فطیر مقدس و شراب را به عنوان خوردن گوشت و خون عیسی مسیح قلمداد می‌کرد. چنین تفکری برای او قابل هضم نبود. او در آن دوران مهندسی در ارتش بریتانیا بود و مأموریت او در کشمیر بود. در آن‌جا یکی از دوستانش نسخه‌ای از قرآن را به او داد که تمام زندگیش را تحت تأثیر قرار داد. او سرانجام مسلمان شد اما به مدت بیست سال به علت مسائل خانوادگی آن را اعلام نکرد. او زمانی مسلمان شدن خود را اعلام نمود که یکی از اعضای سیاستمدار بود و داشتن لقب بزرگ، مسلمان شدن او در بریتانیا سر و صدای زیادی به پا کرد و اسلام آوردنش مورد توجه تمام محافظ علمی و روشنفکر قرار گرفت. رسانه‌های عمومی او را مورد انتقاد قرار دادند و در صحت مسلمانان شدنش شک نمودند و اعلام کردند که او برای کسب آرای بیشتر مسلمانان انگلیس چنین ادعایی نموده است تا نماینده و یا رهبر آنان در مجلس اعیان شود. اما او در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا مسلمان شدم» به رد متقدانش پرداخت و نوشت: «ما انگلیسی‌ها افتخار می‌کنیم که طرفدار عدل و انصاف هستیم. این چه عدل و انصافی است که به دینی حمله می‌کنیم که اطلاعاتی از آن نداریم و به فساد آن حکم می‌دهیم در حالی که معنی اسلام را بلد نیستیم. دوستانم مرا متهم می‌کنند که تحت تأثیر مسلمانان، به اسلام گرویده‌اند اما نمی‌دانند که آن نتیجه سال‌ها تحقیق و مطالعه بوده است». گزارشگر روزنامه دیلی میل لندن با او تماس گرفت و علت مسلمان شدنش را از وی پرسید. لورد در پاسخ گفت: بیش از هر چیز ابراز دشمنی کیش مسیحی نسبت به سایر مذاهب باعث تغییر آئین من شده است. شما هرگز آن چیزی را که مسیحیان درباره ادیان دیگر می‌گویند، از یک نفر مسلمان نمی‌شنوید. البته ممکن است که آن‌ها از این‌که دیگران مسلمان نیستند خیلی غمگین باشند. پاکی و سادگی دین اسلام و آلوده نبودن آن به مطالب سری و سحرآمیز و حقیقت روشن آن سبب شد که به طرف اسلام بروم. مهربانی و صداقت مسلمانان نیز خیلی بیشتر از آن چیزی است که در این‌باره میان مسیحیان دیده‌ام؛ یک نفر مسیحی معمولی ممکن است روز یکشنبه اعمال مذهبی را

به عنوان یک عادت قابل احترام به جای آورد؛ اما همین که یکشنبه تمام شد، مذهب را تا هفته دیگر کنار می‌گذارد ولی مسلمانان هیچ تفاوتی بین یکشنبه و سایر روزها نمی‌گذارند و دائم در فکر این هستند که برای خدمت در راه خدا چه کاری باید انجام دهند. از آن زمان به بعد او رئیس جمعیت اسلامی بریتانیا شده است، و در راه تبلیغ دین اسلام فعالیت می‌کند و مقالات و کتب متعددی را در این باره به رشته تحریر درآورده است که مهمترین آن‌ها کتاب «بیدار شدن غربی نسبت به اسلام» می‌باشد. بیشتر مسلمانان دنیا او را می‌شناسند و او را دوست دارند و استقبال بی‌نظیر از او در مصر گواه این ادعاست.

دکتر مراد هوفمن سفیر سابق آلمان در مراکش / مراد ویلفرید هوفمن در سال ۱۹۳۱ میلادی در شهر آشافنبورگ آلمان در یک خانواده کاتولیک دیده به جهان گشود و دارای درجه دکترا در قانون از دانشگاه هاروارد می‌باشد. بعد از منصوب شدنش به عنوان سفیر آلمان در مراکش، ارتباط او با مسلمانان بیشتر شد و به عنوان فردی سیاسی و محقق به تحقیق در مورد دین اسلام پرداخت. دکتر مراد هوفمن پس از مطالعه عمیق قرآن در سال ۱۹۸۰ به دین اسلام گروید. مسلمان شدن او موجی از بدوبیراه گفتن به او را در وسایل ارتباط جمعی آلمان به دنبال داشت و تبلیغات آنان بر ضد دکتر چنان بود که مادرش در نامه‌ای به او نوشت که دیگر نمی‌خواهد او را ببیند و باید پیش عرب‌ها باقی بماند. او اصلاً توجهی به آن تبلیغات ننمود و بی‌توجهی او باعث شگفتی دوستانش شد. او به دوستانش گفت: «اگر کسی تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را بلد باشد، از بی‌توجهی من به موج حملات و تبلیغات منفی، تعجب نمی‌کند». او مسلمانان را نصیحت می‌کند و می‌گوید: «اگر مسلمانان واقعاً می‌خواهند که با غرب گفتگو کنند باید وجود و تأثیر خود را ثابت کنند و فریضة اجتهاد را زنده نمایند و از روش بهانه آوردن و یا توجیه کردن در گفتگو با غرب پرهیز کنند و اسلام را آن‌چنان که هست به دنیا بشناسانند زیرا اسلام تنها راه نجات از جهنمی است که غرب در آن گرفتار شده است، و تنها گزینه

مناسب برای قرن بیست و یکم جوامع غربی است. اسلام دینی قدیمی و منسوخ نیست بلکه دین گذشته، حال و آینده جهان است». دکتر هوفمن دارای تألیفات ارزشمندی می‌باشد که تعدادی از آنها عبارتند از: «راه مکه»، «خاطرات یک مسلمان آلمانی» و «اسلام، یک جایگزین». هوفمن که عضو افتخاری شورای مرکزی مسلمانان در آلمان است به همراه همسر ترک خود در استانبول زندگی می‌کند.

تورکواتو کاردیلی، سفیر ایتالیا در عربستان / او در حضور یکی از علمای عربستان با ادای شهادتین به دین اسلام گروید. وی اعلام نمود که از طریق خواندن قرآن و اطلاع از تمدن اسلامی و نیز فعالیت دیپلماتیک در چند کشور اسلامی، اسلام را درک کرده است. «کاردیلی» از سال ۲۰۰۳ به عنوان سفیر ایتالیا در عربستان تعیین شده و پیش از آن در کشورهای سودان، سوریه، عراق، لیبی، آلبانی و تانزانیا فعالیت‌های دیپلماتیک داشته است.

دیوید کیربا رئیس‌جمهور گامبیا / او از یک خانواده مسلمان به دنیا آمده بود، اما با وارد شدن به عالم سیاست و تمایل به نزدیکی به غرب و به دلیل تبلیغات مسیحیت در آفریقا به مسیحیت گرویده بود. اگرچه او رئیس‌جمهور گامبیا شده بود و فرد اول کشور به حساب می‌آمد و انتظار می‌رفت که اشتغال به سیاست او را از فکر کردن به امور دیگر باز دارد، اما همواره در درون او نزاعی بین تمایلات دنیایی و فطرت پاک وجود داشت. او سرانجام بعد از رجوع به فطرت خود، به آن جواب مثبت داد و از نو مسلمان شد و نام خود را به داود جاوارا تغییر داد.

موسی رئیس قبایل زولو / موسی که یکی از رؤسای قبایل زولو در آفریقا می‌باشد، داستان اسلام آوردن خود را این‌گونه بیان می‌کند: «من در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمدم؛ پدر، پدربزرگ و نیای بزرگ من همگی کشیش بوده‌اند اما من به راه آن‌ها نرفته و کشیش نشدم بلکه رئیس قبیله شدم. گاهی اوقات به کلیسا می‌رفتم اما بیشتر اوقات را به خوش‌گذرانی و نوشیدن شراب مشغول بودم. روزی به کلیسا رفته بودم و به موعظه

کشیش گوش می‌دادم. بعد از سخنان کشیش، عده‌ای به جمع‌آوری اعانه برای کلیسا مشغول شدند. من با خنده به کشیش گفتم: سخنان شما چند دقیقه بیشتر طول نکشید، اما اعانه گرفتن ساعتی طول کشید. راستش را بگویید ما را به خاطر دین به کلیسا می‌خوانید یا به خاطر پول؟ حاضران خندیدند و کشیش به سؤال من جواب نداد. از آن پس دیگر به کلیسا نرفتم. روزی در خانه آنقدر شراب نوشیده بودم که بیهوش شدم. اعضای خانواده که علت بیهوشی من را نمی‌دانستند، من را به بیمارستان انتقال دادند. پزشک کشیک در آن روز، پزشکی مسلمان به نام سلمون بود. او دستور داده بود که فوراً من را در یک بیمارستان دولتی بستری کنند و من بعد از به هوش آمدن، بارها چهرهٔ مهربان او را می‌دیدم که من را معاینه می‌کرد. بعد از بهبودی تصمیم گرفتم برای تشکر از پزشک به مطب او بروم. در آن‌جا برای اولین بار سجاده‌ای را دیدم. از دکتر پرسیدم: آن چیست و به چه کار می‌آید؟ جواب داد: سجاده است، و روی آن نماز می‌خوانم. در آن لحظه بود که فهمیدم پزشک خوش‌برخورد، یک مسلمان است. دکتر از من پرسید: آیا تا به حال قرآن را مطالعه کرده‌ای؟ جواب دادم: خیر، اما چیزهایی در مورد آن شنیده‌ام. آن آخرین باری بود که دکتر سلمون را دیدم اما بعد از دیدار با او تصمیم گرفتم که به مطالعهٔ قرآن بپردازم. مطالعهٔ قرآن من را به اسلام علاقه‌مند نمود. در منطقهٔ ما فقط یک مسجد وجود داشت که بعد از کوچ اجباری مسلمانان از آن منطقه تقریباً مخروبه شده بود و فقط یک پیرمرد به نام مولانا در نزدیکی آن ساکن بود و به آن سر می‌زد. روزی به مسجد رفتم. کف مسجد از گیاه پوشیده شده بود و مولانا در گوشه‌ای به عبادت مشغول بود. نزد او رفتم و از او خواستم که نماز خواندن را به من بیاموزد. او پرسید: مگر مسلمان شده‌ای؟ گفتم: نه، ولی می‌خواهم مسلمان شوم. پس از غسل و ادای شهادتین، مولانا نماز خواندن را به من آموخت. بعد از انتشار خبر مسلمان شدن من، پسر بزرگم با عجله نزد من آمد و پرسید: پدر مگر دیوانه شده‌ای؟ در جواب گفتم: نه، و از همهٔ شما نیز عاقل‌ترم. به خاطر نفوذی که در قبیله داشتم کسی جرأت مخالفت با من را نداشت و من تصمیم گرفتم که

آن‌ها را به اسلام دعوت کنم تا هر کس که بخواهد به آن بگردد و در این مورد اجباری در کار نبود. فرزندانم مسلمان شدند و همسر من هم چنان بر دین خود باقی ماند اما به دین من و فرزندانم احترام می‌گذاشت و برای ما طعام اسلامی آماده می‌کرد. بعد از مدتی تعداد زیادی از افراد قبیله زولو مسلمان شدند و مسجد کوچک برای عبادت ما کافی نبود. از این‌رو تصمیم گرفتیم که مسجدی بزرگ بسازیم. ده سال پس از مسلمان شدن من، همسر من نیز به اسلام گروید. در آن سال به علت خوشحالی از مسلمان شدن همسر من تصمیم گرفتم که به زیارت مکه و مدینه بروم. من خدا را بسیار سپاس‌گذارم از این‌که اجل ما را به تأخیر انداخت تا آن شاء الله با دین اسلام بمیریم».

علی رمضان ناجیلی سلطان منطقه‌ای در چاد / او پسر سلطان منطقه «ماهیم توکی قندی» در چاد و مسیحی متعصبی بود. او آن‌قدر از مسلمانان تنفر داشت که دوست داشت آن‌ها را زنده زنده بسوزاند. اما در سال ۱۹۷۷ به دست یک عالم مسلمان نیجریه‌ای مسلمان شد و نه تنها از عداوت با اسلام دست کشید بلکه خود یکی از مبلغین آن شد. بعد از مسلمان شدن او و پدرش بیشتر افراد قبیله آن‌ها به اسلام گرویدند. بنا به سفارش پدر به مدت شش سال ملازم عالم مسلمان نیجریه‌ای بود و بعد از درک صحیح از اسلام به میان مردم منطقه خود برگشت و به تبلیغ اسلام پرداخت. بعد از مرگ پدر، سلطان منطقه شد و از اختیارات خود برای تبلیغ اسلام استفاده نمود و در نتیجه زحمات او در طول دو سال ۴۷۲۲ نفر از قبیله «سارقولای» که ۱۴ کشیش مسیحی نیز در میان آنان بودند، به دین اسلام گرویدند. پس از مدتی به زیارت خانه خدا رفت و بعد از بازگشت به چاد ۱۲ مسجد و مدرسه اسلامی را تأسیس نمود و به حفر ۱۲ حلقه چاه دستور داد. او مسیحی شدن بت‌پرستان سیاه‌پوست را نشانه فقر و گرسنگی آن‌ها می‌داند و می‌گوید: «مبلغین مسیحی پول‌های زیادی را صرف مسیحی نمودن آن‌ها می‌کنند و حتی سازمان صلیب سرخ نیز که ظاهراً در ارتباط با فعالیت‌های بهداشتی عمل می‌کنند، در آفریقا برای مسیحیت تبلیغ می‌کند و با ارائه کمک‌های رفاهی و بهداشتی به یتیمان و خانواده‌های

تنگدست آن‌ها را مسیحی می‌کند و هر ساله هزینه زیادی از طرف کشورهای غربی و به ویژه از طرف واتیکان صرف مسیحی نمودن فقرای آفریقایی می‌شود و این در حالی است که امکانات مادی مسلمانان برای تبلیغ بسیار کم است».

رابرت گرین مشاور سابق نیکسون رئیس‌جمهور سابق آمریکا / او سیاست‌مداری برجسته و در مطالعه تمدن‌ها دارای درجه دکترا از دانشگاه هاروارد می‌باشد و بیش از سی سال در کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا دارای مناصبی بوده است. در سال ۱۹۶۲ در تأسیس مرکز بین‌المللی اطلاعات راهبردی مشارکت داشت. در سال ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۶۸ مشاور ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سیاست خارجی بود. در سال ۱۹۶۹ به عنوان رئیس مجلس امنیت ملی در کاخ سفید تعیین شد. در سال ۱۹۸۱ رونالد ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا او را به عنوان سفیر آمریکا در امارات متحده عربی منصوب نمود. هنگامی که نیکسون مشغول نوشتن کتاب خود بود برای تحقیقات بیشتر پرونده اصول‌گرایی اسلامی را از سازمان اطلاعاتی آمریکا خواستار شد و از آن‌جا که او خود فرصت زیادی برای خواندن آن نداشت از مشاورش رابرت گرین خواست که آن را مطالعه کند. اگرچه پرونده را سیا تهیه کرده بود و نوشته هیچ مسلمانی نبود اما باعث شد که رابرت گرین شیفته اسلام شود. در دمشق با روزه گارودی که از همان دوران کمونیست بودنش مخالف سرسخت سرمایه‌داری و شیفته عدالت بود با هم به بحث و تبادل نظر پرداختند. هر دوی آن‌ها از بی‌عدالتی موجود در سرمایه‌داری گله‌مند بودند. روزه گارودی مدافع مارکسیزم و مخالف سرمایه‌داری و تمرکز ثروت و مالکیت فردی بود. اما رابرت گرین به مالکیت فردی به عنوان کلید آزادی نگاه می‌کرد، اگرچه معتقد بود که تمرکز ثروت منجر به بی‌عدالتی می‌شود. و پس از بحث‌های زیاد آن‌ها به نقطه مشترکی رسیدند. مکتبی بین سرمایه‌داری و کمونیستی که محاسن هر دو را داشته و از معایب هر دو مکتب به دور باشد. از آنجایی که هر دوی این افراد، متفکر و با اسلام و جهان اسلام آشنایی داشتند، اسلام را نزدیک‌ترین مکتب به فکر مشترک خود یافتند و هر

دو تصمیم به مطالعه جدی در مورد آن گرفتند. در سال ۱۹۸۰ رابرت گرین با شیخ حسن الترابی آشنا شد و پس از بحث‌های زیاد با او در مورد اسلام، در یکی از مساجد آمریکا به دست شیخ حسن الترابی به دین مبین اسلام مشرف شد و نام خود را به فاروق عبدالحق تغییر داد. او قبل از مسلمان شدن سجده کردن مسلمانان را دوست نداشت و آن را اهانتی به انسانیت انسان می‌دانست اما پس از آگاه شدن از مفهوم عبادت در اسلام، در همان مسجد برای اولین بار در مقابل پروردگارش سجده نمود. دکتر فاروق عبدالحق دارای نظراتی اساسی درباره جهان اسلام است و به همان اندازه که از غرب نقد می‌کند از مسلمانان نیز نقد می‌کند و به نظر او مسلمانان به درستی تعالیم دین خود را نفهمیده‌اند و بیشتر آن‌ها که در غرب زندگی می‌کنند، به جای پیروی از تعالیم اسلامی به فرهنگ غربی روی آورده‌اند.

روژه گارودی، محقق و سیاست‌مدار فرانسوی / او به مدت سی سال یکی از رهبران حزب کمونیست در فرانسه بود. او انسانی محقق و با فرهنگ و حقیقت‌جو بود. ظلم و ستم سرمایه‌داری بر فقرا و ادعای عدالت‌طلبی و مساوات کمونیستی او را به دامن کمونیست کشانده بود و مدت زمان زیادی را در خدمت به افکار و اندیشه‌های کمونیستی به سر برد. در اوایل دهه چهل او با دین اسلام آشنا شد و به مرور به مطالعه در مورد آن پرداخت و به تدریج از خط کمونیست فاصله گرفت و سرانجام در دهه هفتاد به دین اسلام گروید. او به تمام مکاتب غربی از جمله کمونیست، سرمایه‌داری و صهیونیسم آشنایی کامل داشت و با رد اندیشه‌های آن‌ها خطر صهیونیسم را بیشتر از دیگران می‌دانست. او با ارائه دلایل و اسناد کشته شدن شش میلیون یهودی را دروغی بسیار بزرگ خواند و دادگاه فرانسه که تحت نفوذ صهیونیست‌ها می‌باشد به جرم یهودی‌ستیزی او را محکوم نمود. این اندیشمند مسلمان فرانسوی مرکز گفتگوی تمدن‌ها را تأسیس و در سال ۱۹۹۰ اولین همایش جهانی را در این خصوص برگزار کرد. از آن‌جا که او قبلاً یکی از رهبران حزب کمونیست و مارکسیست بوده است، با تمام اندیشه‌ها و

از جمله نظرات اقتصادی مارکس آشنایی کامل دارد و درباره مارکس می‌گوید: مارکس تنها فیلسوفی است که هرکس باید تکلیف خودش را با او روشن کند و این در مورد سایر فیلسوف‌ها مانند لایب نیتس صادق نیست. گارودی پس از مسلمان شدن و آشنایی با اقتصاد اسلامی در تمامی بخش‌های آن به ارزش‌های اسلامی توجه می‌شود. او در این باره می‌گوید: «در اقتصاد غربی تمامی اهداف اقتصادی متوجه تولید بیشتر برای دستیابی به سود بیشتر است و این که تولیدات با ارزش‌های انسانی مغایرت داشته باشد یا خیر، هیچ جایگاهی در این اقتصاد ندارد. هدف از اقتصاد در اسلام، دستیابی به توازن و جلوگیری از انباشته شدن سرمایه در یک جا است». او علاوه بر سخنرانی‌های متعددی که در سراسر جهان ایراد نموده است، دارای تألیفات زیادی است از جمله: گفتگوی تمدن‌ها، جایگزین، وعده‌های اسلام و روزه گارودی می‌گوید: «تنها در پیروی از اسلام است که جهان کنونی می‌تواند راهی برای بیرون آمدن از بحران بیابد. کلید اصلاح جهان در دست اسلام است. این دین بزرگ دو ویژگی بسیار مهم دارد: تسلیم و انقیاد و داشتن روح جمعی... قرآن از ما می‌خواهد که در تمام اتفاقات و حوادث، نشانه‌های پروردگار و سمبلی از یک وجود متعالی که ما، طبیعت و جامعه را به حرکت درمی‌آورد، بیابیم. هدف اصلی دین دستیابی به یک نظام و هماهنگی و وحدتی است که از جانب خدا صادر شده و دوباره به او باز می‌گردد. خواسته‌ها و تمایلات انسان برای دستیابی به آنچه که خداوند می‌خواهد، همان چیزی است که انسانیت را به انسان عطا می‌کند ... امروزه غرب بیش از هر زمان دیگری نیازمند اسلام است. اسلام است که می‌تواند به زندگی مفهوم و به تاریخ معنا ببخشد. اسلام است که می‌تواند نظر غرب را در مورد جدایی علم از حکمت، اندیشه از اسباب مادی و تفکر از نتایج آن تغییر دهد. اسلام هرگز بین علم و ایمان دیواری بنا نکرده است برعکس آن‌ها را به عنوان مجموعه‌ای جداناپذیر از هم به هم پیوند داده است ... اسلام انسان را فرا می‌خواند که در جستجوی هدف نهایی و سرنوشت خود باشد. در جوامع غربی ما که فردگرایی شکاف‌های عظیمی را در

آن ایجاد کرده است، اسلام می‌تواند امید را در این جامعه که به سمت خودکشی روان است، احیا کند».

داود موسی بیتکوک / دکتر زغلول النجار در دانشگاه کاردیف در انگلستان در جلسه‌ای با حضور مسلمانان و غیرمسلمانان اعلام نمود که معجزة شق القمر، دو نیمه شدن ماه توسط پیامبر اسلام ﷺ اتفاق افتاده است، و پس از آن داستان اسلام آوردن داود موسی بیتکوک را که رئیس حزب اسلامی بریتانیا است، برای حاضران بیان نمود. داود موسی بیتکوک در زمانی که در جستجوی یک دین حقیقی بود، نسخه‌ای از قرآن کریم را از یک دوست هدیه گرفت. به محض باز کردن قرآن، چشم او به سورة قمر افتاد که در اول سورة چنین آمده است:

﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۚ وَان يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ۝﴾
[القمر: 1-2].

«قیامت نزدیک گشت و ماه دو نیمه شد و اگر هر نشانه‌ای را ببینند که بر آن‌ها عرضه شود، بگویند که این جادویی است مستمر».

با دیدن این آیات، داود قرآن را بست و دیگر آن را باز نکرد و با خود گفت: چگونه ممکن است که ماه دو نیمه شود؛ این خرافه‌ای بیش نیست و این کتاب نیز مانند سایر کتب آسمانی قدیمی و پر از افسانه است. روزی از روزها داود در خانه خود نشسته بود و به برنامه‌ای که شبکه تلویزیونی بی‌بی‌سی پخش می‌کرد، نگاه می‌کرد. در این برنامه سه دانشمند آمریکایی حضور داشتند و از این‌که آمریکا میلیاردها دلار صرف برنامه‌های فضایی خود می‌کند در حالی که می‌تواند با این مبالغ گرسنگی و فقر را از جهان ریشه‌کن نماید، آن برنامه‌ها را مورد نقد قرار می‌دادند و سرانجام از یکی از سفرهای فضانوردان آمریکایی به ماه بحث شد که صد میلیارد دلار هزینه دربر داشته است. در این هنگام مجری از آن‌ها پرسید: آیا فقط برای برافراشته نمودن پرچم آمریکا بر روی کره ماه چنین مبلغ گزافی را صرف کرده‌اند؟ یکی از دانشمندان جواب داد: «خیر، آن‌ها در مورد ترکیب

داخلی عناصر ماه تحقیق می‌کردند تا ببینند چه اندازه با زمین شباهت دارد». یکی دیگر از دانشمندان نیز گفت: «در این سفر ما چیز شگفت‌انگیزی را کشف نمودیم و آن کمربندی از صخره‌های متحول شده ماه بود که از سطح تا عمق ماه و به دور آن کشیده شده بود. هنگامی که این معلومات را به زمین‌شناسان ارائه نمودیم، با شگفتی زیاد گفتند: چنین چیزی تنها زمانی امکان دارد که زمانی ماه دو نیمه شده باشد و سپس دوباره به هم وصل شده باشد و این صخره‌های متحول شده ناشی از برخورد شدید آن دو نیمه به هم بوده باشد». در این هنگام داود موسی به سرعت از جای خود برخاست و فریاد زد: این همان معجزه‌ای است که محمد ﷺ ۱۴۰۰ سال پیش انجام داده است و اکنون خداوند آمریکایی‌ها را بر ماه مسخر نموده است تا با صرف صد میلیارد دلار آن را به جهان اعلام کنند و ثابت کنند که دین اسلام حق است. و این‌گونه بود که سورة قمر مایه هدایت داود موسی شد بعد از این‌که برای مدتی او را از قرآن دور کرده بود.

خوانندگان و موسیقی‌دانان

آرت بلاکی: یکی از افراد مشهوری که به دین اسلام گروید، آرت بلاکی نابغه موسیقی جاز بود. او مؤسس گروه هاردباب در موسیقی جاز می‌باشد که اثر آن تا چند نسل در میان موسیقی‌دانان باقی بود. او همراه با راس سیلور دانشکده موسیقی در نیویورک را در سال ۱۶۵۴ تأسیس نمود که صدها موسیقی‌دان از آن فارغ‌التحصیل شده‌اند. او پس از اسلام آوردن، نامش را به عبدالله بهینه تغییر داد. عبدالله در سال ۱۹۹۰ به علت بیماری سرطان ریه به جهان آخرت شتافت.

ابراهیم (براین) وایت: براین وایت خواننده و موسیقی‌دان بریتانیایی به زندگی عادی خود ادامه می‌داد و از فضولی‌ها و سئوالات مکرر گزارش‌گران رسانه‌های عمومی به دور بود تا این‌که یک روزنامه محلی خبری از او تحت عنوان «بر این به الله پناه می‌برم»، چاپ نمود و بدین‌وسیله خبر گرویدن او به دین اسلام را به اطلاع عموم رساند. بعد از انتشار

این خبر، زندگی او دچار دگرگونی شد و از حالت عادی خارج گشت. براین وایت بعد از گرویدن به دین اسلام در سال ۱۹۸۱، نامش را به ابراهیم وایت تغییر داد و از موسیقی و شراب و اجراهای دیوانه‌کننده و هوس‌انگیز به کلی روی‌گردان شد و با وارد شدن به جمع ده‌ها هزار نفر از انگلیسی‌هایی که در دو دهه گذشته به اسلام روی آورده‌اند و با پیروی از اوامر خداوند و اجتناب از آنچه او نهی نموده است، برای دعوت اسلامی در انگلیس تلاش زیادی را از خود نشان داد.

خلاصه‌ای از زندگی وایت به روایت خود او

«من در شیلدز شمالی به دنیا آمدم ولی از قسمت شیلدز جنوبی که تعدادی از مسلمانان بریتانیا در آن‌جا زندگی می‌کنند، خبر چندانی نداشتم. قبل از گرویدن به دین اسلام، یک نژادپرست افراطی بودم تا حدی که در مدت ۲۱ سال از زندگیم با هیچ غیرسفیدپوستی حتی یک کلمه صحبت نکرده بودم و به رنگ پوست بسیار اهتمام می‌دادم و گمان می‌کردم که دنیا در شهر من پایان می‌رسد. شغل من خوانندگی و نواختن آلات موسیقی در یک گروه نظامی بود و در سال ۱۹۷۵ با گروه موسیقی استینگ در سالن آلبرت هال لندن به اجرای برنامه می‌پرداختم. بعد از اجرای یک برنامه موسیقی برای انتخاب بهترین‌های موسیقی، برای دیدار از یک خانم که بعداً به همسریم درآمد، به جوهانسبرگ در آفریقای جنوبی مسافرت نمودم. در یکی از روزها از مسجدی در جوهانسبرگ دیدن نمودم که این دیدار زندگی من را به طور کامل تغییر داد. هنگامی که وارد مسجد شدم، عده‌ای از مردم را با رنگ پوست متفاوت مشاهده نمودم که همگی در کنار هم به سوی یک جهت نماز می‌خواندند. هنگام دیدن این منظره با خود گفتم: حقیقت اسلام چیست؟ چگونه این دین توانسته است مردم را از مکان‌های مختلف با رنگ‌های متفاوت در جنوب آفریقا در کنار هم گرد آورد در حالی که همگی یک هدف مشخص را که آن‌هم عبادت الله است، دنبال می‌کنند؟ با خود گفتم که باید در این دین رمز و رازی باشد که می‌تواند این همه افراد را با رنگ‌ها و زبان‌های متفاوت و از

سرزمین‌های گوناگون گردهم آورد به نحوی که تمام تفاوت‌های بین خود را فراموش می‌کنند. هنگام بازگشت به بریتانیا شروع به مطالعه و تحقیق در مورد اسلام نمودم و بعد از تحقیق و مطالعه‌ای ژرف به این دین الهی گرویدم، احساس آرامش و خوشبختی نمودم و خداوند پاک و منزّه را سپاس گفتم که من را به راه راست هدایت نمود. پس از تشرّف به دین اسلام، از تمام آلات موسیقی روی‌گردان شدم، شراب‌خواری را ترک نمودم، به شدت از رفتن به کلوب‌های شبانه اجتناب ورزیدم و زندگی نوینی را در سایه اسلام برای خود برگزیدم اما این زندگی بسیار آسان نبود. پدرم بعد از شنیدن خبر اسلام آوردن من بسیار خشمگین و ناراحت شد و به هیچ‌وجه از آن استقبال ننمود زیرا به نظر او من یک پاکستانی شده بودم و نمی‌دانست که اسلام دین تمام مردم جهان است که در آن پاکستانی و بریتانیایی با هم تفاوتی ندارند و نزد خداوند همگی آن‌ها با هم برابرند و کسی را بر دیگری برتری نیست مگر با تقوا و پرهیزگاری. سرانجام من و پدرم بر این مسئله اتفاق نمودیم که بر اسلام آوردن من اتفاق نکنیم. هنگامی که در شمال لندن زندگی می‌کردم، به مدت دو سال دستیار یوسف اسلام، دعوتگر اسلامی، بودم که قبلاً خواننده ملی مشهوری بود و اکنون عضو مجلس تعلیم اسلامی بریتانیاست و بارها نیز به حج رفته است و باید اذعان کنم که تغییر زندگی او از فرهنگ غربی به فرهنگ اسلامی امر ساده‌ای نبوده است. تغییر فرهنگ غربی به فرهنگ اسلامی برای غربی‌هایی که تازه به دین اسلام می‌گروند، تجربه سخت و سنگینی است که باید از آن عبور کنند. اگر یک مسلمان سفیدپوست با پوشش غربی وارد یک مسجد در بریتانیا شود، چشم‌های حاضران در مسجد متوجه او می‌شد. جای شگفتی است که غربی‌ها و به ویژه انگلیسی‌ها با دیده شک به مسلمانان می‌نگرند. به نظر آنان اسلام دین سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان، فقرا و طبقات پست جامعه است؛ در حالی که اسلام اصلاً این‌گونه نیست، و دینی است برای تمام افراد بشر و خداوند آشکارا در قرآن به برابری و یکسان بودن افراد بشر اشاره دارد، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: 3].

یعنی: «ای مردم، ما شما را از نر و ماده‌ای آفریده‌ایم، و سپس شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست».

و پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «لَا فَضْلَ لِعَرَبٍ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ وَلَا أَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ» و «کلکم سواسیة کأسنان المشط» یعنی عرب را بر غیرعرب و سفید را بر سیاه برتری نیست مگر با تقوا و پرهیزگاری؛ همگی شما مانند دندان‌های شانه با هم برابرید. از این رو من دوست دارم که مسلمانان در کشورهای غربی به تفاوت‌های فرهنگی و رنگ پوست توجه نمایند و آن‌چنان که اسلام می‌خواهد عمل کنند و در سلام و احوال‌پرسی همگی شعار اسلام را که «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» است، به کار گیرند و از الفاظی که هر کدام متعلق به فرهنگی متفاوت است، بپرهیزند و به جای فرهنگ‌های مختلف آسیایی، آفریقایی و اروپایی، یک فرهنگ مشترک اسلامی داشته باشند.

جرمان جاکسون برادر مایکل جاکسون / خانواده جاکسون یکی از مشهورترین خانواده‌ها در آمریکا در ارتباط با فرهنگ و موسیقی می‌باشد. جاکسون پدر، یک گروه موسیقی از فرزندان تربیت نمود که به گروه «جاکسون فایف» مشهور شد و یکی از موفق‌ترین گروه‌های موسیقی آمریکا به حساب می‌آمد. آهنگ‌های این گروه نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان طرفداران زیادی پیدا کرد. فرزندان این خانواده هر کدام به تنهایی نیز به موسیقی ادامه دادند و در میان آن‌ها مایکل جاکسون از همه مشهورتر شد. جرمان نیز به فعالیت‌های خود در ارتباط با موسیقی و آهنگ ادامه می‌داد و به سفرهای خارجی می‌رفت. در یکی از سفرهایش در سال ۱۹۹۸ که خواهر بزرگترش او را همراهی

می‌کرد، به کشور بحرین آمدند. کودکان بحرینی دور آن‌ها حلقه زده بودند. یکی از آن‌ها از جرمان پرسید: شما چه دینی دارید؟ جرمان جواب داد: من مسیحی هستم دین شما چیست؟ بچه‌ها همگی یک صدا و با افتخار جواب دادند: اسلام. رشته کلام را به خود جرمان می‌سپاریم تا از تجربه و دیدار خود بگوید: «پس از این سؤال و جواب، بچه‌ها مطالبی از اسلام را برایم بیان نمودند. چیزهای جالبی از زبان آن‌ها می‌شنیدم. پس از بازگشتم از بحرین همواره به سخنان کودکان بحرینی فکر می‌کردم و در نتیجه به اسلام علاقه‌مند شدم. از یکی از دوستان مسلمانم که علی‌قنبر نام داشت، خواستم که مطالب بیشتری از اسلام را برایم بیان کند. توضیحات او نیز من را دوجندان شیفته اسلام نمود و با هم تصمیم گرفتیم که سفری به کشور عربستان سعودی داشته باشیم. ابتدا وارد ریاض شدیم و پس از برخورد و ملاقات با چند عالم مسلمان، دین اسلام را برگزیدم و شهادتین را بر زبان جاری ساختم و نام خود را به محمد عبدالعزیز تغییر دادم. سؤالات زیادی در مورد مسیح در ذهن داشتم که در مسیحیت به آن جوابی داده نشده بود. جواب‌های عالمان مسلمان قانع‌کننده بودند و من را از تحیر و سرگردانی نجات دادند. سپس به جده رفتم و به قصد عمره وارد مکه مکرمه شدیم. در عربستان سعودی نوارهایی از یوسف اسلام را به دست آوردم که یکی از آنان مناظره‌ای بین اسلام و مسیحیت بود و من بهره‌های زیادی از آن گرفتم. او نیز آهنگ و موسیقی را ترک کرده و به دین اسلام مشرف شده بود در حالی که در دهه شصت شهرتش به تمام جهان رسیده بود. مشهور بودن من در آمریکا باعث شد که بسیاری از گرویدن من به دین اسلام خشمگین و یا متحیر شوند و پس از بازگشت به آمریکا نامه‌های زیادی برایم فرستاده شد تا علت اسلام آوردنم را توضیح دهم و من با کمال حوصله به تمامی آن‌ها جواب می‌دادم. در آمریکا تبلیغات بر ضد اسلام زیاد است و عجیب این است که بسیاری از مردم بدون تحقیق این تبلیغات را باور می‌کنند. هالیوود پایتخت صنعت سینمای آمریکا نقش اساسی را در برخورد با اسلام بازی می‌کند و در فیلم‌های ساخته شده در هالیوود سعی بر این است که مسلمانان را

آدمکش، تروریست و بی‌فرهنگ نشان دهند. این تصاویر خیلی من را ناراحت می‌کند و آرزو می‌کنم که می‌توانستم به جای این فیلم‌ها حقیقت اسلام را برای مردم آمریکا روشن کنم. اسلام باعث تغییر کلی در زندگی من شد. دیگر شراب نمی‌نوشم، با زنان مخالطت نمی‌کنم و سعی می‌کنم به تعالیم آن پایبند باشم. پس از مسلمان شدنم، خانواده‌ام دچار بهت و حیرت شدند اما برای من مهم نیست که آن‌ها چگونه فکر می‌کنند زیرا من راه خوشبختی خود را یافته‌ام. آن‌ها در مورد اسلام حساسیت دارند و به ویژه به تعدد زوجات در اسلام معترضند. اما اگر کمی انصاف داشته باشند و به جامعه آمریکا که تعدد زوجات را نمی‌پذیرند، نگاه کنند، آمار زیادی از طلاق و خیانت شوهران به زنان و یا برعکس را مشاهده خواهند کرد. نصف ازدواج‌ها در آمریکا به طلاق کشیده می‌شود، خیانت همسران به یکدیگر شایع است و بنیان خانواده در حال متلاشی شدن است. در حالی که تعدد زوجات کشورهای اسلامی از آمار طلاق و خیانت به شدت کم نموده است، و افراد خانواده ارتباطات محکم‌تری با هم دارند». محمد عبدالعزیز نومسلمان بیشتر اوقاتش را به مطالعه قرآن سپری می‌کند و در جواب دوستی که از او پرسیده بود: چرا کتاب‌های اسلامی را که تعدادشان نیز زیاد است، کمتر مطالعه می‌کنی؟ گفت: مصدر تمام این کتاب‌ها قرآن است و خواندن مرجع و مصدر برای من اهمیت بیشتری دارد.

انس، خواننده سابق یونانی / او یک خواننده محلی یونانی و از یک خانواده مسیحی و فردی دائم‌الخمر بود. در سال ۱۹۸۷ برای انجام خدمت سربازی به مناطق شمال یونان که اقلیتی مسلمان دارد، فرستاده شد و در آنجا با چند سرباز مسلمان آشنا شد. او می‌گوید: «اگرچه مسلمانان به عنوان شهروند درجه سه در یونان به حساب می‌آیند و به خدمت سربازی فراخوانده می‌شوند اما به آن‌ها اسلحه داده نمی‌شود. در میان سربازان تعداد مسلمانان تعدادی از آنان افرادی بی‌بندوبار بودند که به تعالیم دین خود نیز پایبند نبودند اما چند نفر از آنان همواره قرآن می‌خواندند و نمازهایشان را به جماعت ادا می‌نمودند و در ماه رمضان روزه می‌گرفتند. روزی یکی از آن‌ها را در حال خواندن قرآن

دیدم، صدای دلنشینی داشت اما من معنی آن آیات را نمی‌دانستم. در یکی از شب‌ها که در پادگان خوابیده بودم، در خواب مردی را دیدم که با صدای بلند فریاد می‌زد: «لا إله إلا الله محمد رسول الله». چون معنی عبارت عربی را نمی‌دانستم خیلی به آن اهتمام ندادم اما همین‌که چند روز بعد همین عبارت را از زبان سربازی که چند روز قبل او را در حال خواندن قرآن دیده بودم، شنیدم فوراً نزد او رفتم تا معنی آن عبارت را از او بپرسم. بعد از درک معنی متوجه شدم که من با قسمت اول عبارت که بحث یگانگی خداوند است مشکل چندانی ندارم زیرا سال‌ها پیش به علت عدم درک سه خدایی از دین دست کشیده و به خوانندگی و عیش و نوش روی آورده بودم. بعد از مدتی خدمت سربازیم به پایان رسید و من به آتن بازگشتم. چندین شب متوالی در خواب آن عبارت عربی را می‌شنیدم و چون تا اندازه‌ای به قسمت اول عبارت اعتقاد داشتم، تصمیم گرفتم برای درک حقیقت بخش دوم آن به مطالعه اسلام روی آوردم. بعد از مطالعه اسلام، مواردی از آن باعث شگفتی و اعجاب من شد از جمله: اتصال و ارتباط مستقیم با خدا و بدون واسطه، سادگی، صفا و نظافتی که اسلام پیروانش را به آن تشویق می‌نمود، عدم تعارض بین تعالیم آن، محبت داشتن نسبت به دیگران، و برابری تمام افراد بشر از هر رنگ و نژاد و احساس راحتی و آرامش هنگام خواندن نماز و حضور در اماکن محل عبادت مسلمانان. این موارد باعث شد که من به اسلام علاقه‌مند شوم و پس از تحقیق به آن بگروم. گرویدن به اسلام در یونان خیلی مشکل است. زیرا جامعه با چشم دیگری به مسلمانان نگاه می‌کند و کلمه اسلام، یونانی‌ها را به یاد ترک‌ها و اشغال خاک‌شان توسط عثمانی‌ها می‌اندازد و به هر مسلمان به عنوان یک ترک نگاه می‌کنند و نمی‌دانند که اسلام دین تمام مردم جهان است و اکنون نیز وضع مسلمانان یونان به چگونگی ارتباط بین ترکیه و یونان بستگی دارد هرچه این روابط بدتر شود، فشار بیشتری بر مسلمانان وارد می‌آید. مادرم به شدت با پذیرش اسلام از طرف من مخالف بود اما پدرم می‌گفت که اگر فرزندم با پذیرش این دین احساس آرامش می‌کند، از نظر من اشکالی ندارد. بعد از مسلمان شدن،

نام خود را به انس تغییر دادم و تا حد امکان به تعالیم آن عمل نمودم و خوانندگی و شراب را که خیلی به آن‌ها معتاد بودم، ترک نمودم و سپس با یک دختر مراکشی مسلمان آشنا شده و با او ازدواج نمودم تا خانواده‌ای کاملاً اسلامی داشته باشم. اکنون بیش از ده سال است که من به این دین گرویده‌ام و در پناه آن احساس آرامش و خوشبختی می‌کنم».

شرح مختصری از زندگی یوسف اسلام

در سال ۱۹۴۷ از پدری یونانی - قبرسی ارتدوکس و مادری سوئدی و کاتولیک پسری متولد شد که نامش را استیون دیمتری جورجیو گذاشتند که بعدها به کات استیونس مشهور شد. پدر و مادر او مذهبی نبودند اما به دلایلی می‌خواستند پسرشان را به مدرسه‌ای که متعلق به کلیسای کاتولیک بود، بفرستند تا در آن‌جا به تحصیل بپردازد. در سال ۱۹۶۴ در حالی که ۱۷ ساله بود اولین کار هنری و موفقیت‌آمیز خود را به بازار عرضه نمود. در سال‌های دهه هفتاد وی موفق به دریافت چندین لوح طلایی به خاطر موفقیت بی‌نظیر آهنگ‌هایش شد و به عنوان یکی از مشهورترین خوانندگان نسل خود که لقب خواننده دو قاره را به خود اختصاص داد، مطرح گردید و هواخواهی از او در موارد زیادی به حد جنون رسیده بود. در این حال او نیز مانند سایر هنرمندان دهه ۱۹۶۰ میلادی از آزادی‌های جنسی و استفاده از الکل و مواد مخدر برخوردار بود. در سال ۱۹۷۷ وقتی به دین اسلام گروید با تمام وجود آیین اسلام را پذیرفت تا حدی که به زندگی گذشته خود کاملاً پشت نمود و تمام وسایل موسیقی و لوح‌هایی طلایی خود را برای کمک به سازمان‌های خیریه اسلامی به معرض حراج گذاشت. وی در این خصوص می‌گوید: «زمانی که من به اسلام روی آوردم همه‌چیز دیگر را طرد کردم تا تمام پل‌های رابط بین خود و گذشته‌ام را نابود کنم».

یوسف اسلام ۵۸ سال سن دارد و دارای چهار دختر و یک پسر می‌باشد. او با پول خود چهار مدرسه اسلامی و چند مسجد در لندن تأسیس نموده و دارای هتل اسلامی در شمال غربی لندن می‌باشد که سود حاصل از این هتل را تماماً به صندوق خیریه‌ای که برای تأمین هزینه مدارس که بنیاد نهاده است، واریز می‌کند. او اکنون یکی از داعیان به دین اسلام در اروپا می‌باشد و گروه دعوت به اسلام را بنیان نهاده است.

وی همواره در جمع‌آوری کمک و اعانه برای مناطق مصیبت‌زده در کشورهای اسلامی از جمله فلسطین، افغانستان، بوسنی و عراق فعال بوده و بنیاد خیریه «مسلم اید» با کمک و همت او تأسیس شده است، و خود او نیز چندین بار به افغانستان و بوسنی سفر کرده است.

در سال ۱۹۸۳ اولین مدرسه را برای فرزندان خانواده‌های مسلمان در لندن تأسیس نمود و چندین سرود اسلامی را برای کودکان و نوجوانان مسلمان اجرا نمود. در سال ۲۰۰۳ موفق به دریافت جایزه شخصیت جهانی در زمینه‌های انسانی و اجتماعی در هامبورگ آلمان شد.

دادستان کل دادگاه نظامی صهیونیستی در شهر غزه به تهمت همکاری با گروه مقاومت اسلامی فلسطین حماس او را به دادگاه فراخواند و در سال ۲۰۰۴ دولت آمریکا از ورود او به کشور آمریکا ممانعت کرد زیرا بنا به نظر آنان او به بنیادگرایان و سازمان‌های مرتبط با شبکه القاعده کمک مالی کرده بود.

دارای تألیفاتی می‌باشد که برخی از آن‌ها عبارتند از: زندگی آخرین پیامبر و چگونه مسلمان شدم.

خلاصه‌ای از سرگذشت یوسف اسلام از زبان خود او

از پدری یونانی قبرصی و مادری سوئدی متولد شدم. ما در بخش غربی لندن زندگی می‌کردیم و وضع مادی با عادی بود. والدینم من را به مدرسه‌ای که متعلق به کلیسای کاتولیک بود، فرستادند. آن‌ها از لحاظ مذهبی سختگیر نبودند اما می‌خواستند که من

اخلاق خوبی داشته باشم و در آنجا یاد گرفتم که عیسی مسیح آخرین پیامبر خداست که بعد از او دیگر پیامبری نیامده است.

درس خواندن من عادی بود اما به من از همان کودکی موهبتی عطا شده بود که می‌توانستم اطرافیانم را شاد کنم. گرچه کودکی خجالتی و گوشه‌گیر بودم اما می‌رقصیدم و آواز می‌خواندم در حالی که نه سال از عمر من نگذشته بود. از همان کودکی دوست داشتم که هنرمند باشم از این رو با تمام حس و حواسم به نقاشی روی آوردم.

تربیت مذهبی بر من تأثیر زیادی گذاشت. از آنجایی که پدر من یونانی قبرصی بود و سابقه دشمنی بین ترک‌ها و یونانی‌ها وجود داشت، من به شدت از ترک‌ها و دین آن‌ها، اسلام، نفرت داشتم. در نزدیکی ما خانواده مسلمان می‌زیستند. اگرچه ما با آن‌ها آشکارا دشمنی نمی‌کردیم اما تا حد امکان از آنان دوری می‌جستیم. پدر و مادرم دارای دو نوع رفتار متفاوت بودند از این رو هنگامی که من هشت ساله بودم از هم جدا شدند اما جدا شدن آنان از هم تا حدی غیرمعمولی بود زیرا هر دوی آن‌ها در آن خانه پیش ما باقی ماندند با این تفاوت که پدرم در طبقه اول خانه و مادرم در طبقه دوم زندگی می‌کردند. هنگامی که در کلیسا از سه خدا برایم سخن می‌گفتند، آن را درک نمی‌کردم اما مجبور بودم به احترام پدر و مادرم آن را بپذیرم و نمی‌توانستم در این باره بحث و استدلال کنم. من کم‌کم از این تربیت مذهبی بیزار شدم و به موسیقی روی آوردم. همه چیزهایی که در فیلم‌ها و وسایل ارتباط جمعی می‌دیدم من را به خود جذب می‌نمود و شاید گمان می‌کردم آرمان پول درآوردن، معبود و خدایم می‌باشد. من سومین فرزند خانواده بودم. اگرچه برادر و خواهر بزرگترم من را پسری لوس و نازپرورده می‌دانستند اما من همیشه می‌خواستم به سختی کار کنم و به خود وابسته باشم. از این رو هنگامی که ده سال بیشتر نداشتم در یک مغازه بزرگ به عنوان پیشخدمت شروع به کار نمودم و آنجا بود که یاد گرفتم چگونه به مردم خدمت کنم. من می‌خواستم یک چهره درخشان شوم. الگوهای من در آن زمان ستاره‌های موسیقی پاپ بودند. هنگامی که به سن پانزده سالگی رسیدم،

عاشق موسیقی شدم. پدرم که متوجه شور و شوق من به موسیقی شده بود بعد از اصرار زیاد من، برایم یک گیتار خرید. بعد از آن در کمتر از دو سال چنان در موسیقی پیشرفت نمودم که خودم می‌توانستم آهنگ‌ها را تصنیف نموده و آن‌ها را اجرا کنم و نام جدید کات استیونس را برای خود برگزیدم. در سن هفده سالگی اولین نوار آواز که اسم من بر روی آن بود به بازار آمد و با اقبال زیادی روبرو شد و در همه‌جا انتشار یافت و یکی از ترانه‌هایم در ردیف ده ترانه برتر آن روز بریتانیا قرار گرفت. بعد از آن مشهور شدم و موفقیت‌های زیادی را یکی پس از دیگری به دست آوردم و هر روز بر شهرت و ثروت من افزوده می‌شد و تا آن‌جا پیشرفت نمودم که در دهه هفتاد میلادی شهرت من جهانگیر شد و چندین لوح طلایی به من اعطا شد. هر روز با من مصاحبه می‌شد، عکس‌های زیادی از من در رسانه‌های عمومی چاپ می‌شد و دختران شهر همواره در تعقیب بودند. شهرت و پول من را به وادی فساد و فحشا و الکل و مواد مخدر کشانید. خانه من یکی از گران‌ترین خانه‌های لندن بود؛ بر بهترین ماشین‌ها سوار می‌شدم و با زیباترین دختران لندن رابطه نامشروع داشتم. افراط در فساد، الکل و مواد مخدر من را به بیماری سل مبتلا و روانه بیمارستان نمود و در آن زمان نوزده سال بیشتر نداشتم.

هنگامی که در بیمارستان بودم خود را در چنگال مرگ دیدم و این مسئله من را واداشت که در مورد حقیقت مرگ و روح به تفکر فرو روم. در خود احساس بیهودگی و پوچی می‌کردم؛ احساس کمبود می‌نمودم اما من که از لحاظ مادی کمبودی نداشتم پس این احساس چه بود که مانند خوره داشت من را می‌خورد. به شدت از مرگ می‌ترسیدم. آیا ثروت و شهرت می‌توانستند من را از چنگال مرگ نجات دهند. این افکار باعث شد که خدا و عظمت او را به یاد آورم. احساس کردم آن‌چه که من ندارم خدا و معنویت است. پس با رجوع به او می‌توانم از چنگال این افکار وحشتناک بگریزم. روزی را به یاد آوردم که در اوج شهرت و جوانی و سلامت به دریا رفته بودم و برای مدتی خود را به دست امواج آب سپرده بودم که ناگهان دریا طوفانی شد و من خود را در چنگال مرگ

یافتم. راه نجاتی نبود و من ناخودآگاه فریاد زدم: خداوندا، اگر من را نجات دهی به دین حقیقی تو خدمت خواهم کرد. من نجات یافتم ولی بعد از نجات، قول و پیمانم را فراموش کردم. اما این بار دیگر نباید خدا را فراموش می‌کردم. با تفکر درمورد خداوند و روح به این نتیجه رسیدم که این جسم خاکی باید روزی از بین برود و گریزی از مرگ نیست، اما آنچه که می‌ماند روح انسان است که نمی‌میرد. دوباره به کلیسا روی آوردم اما سخنان کشیشان و کتاب مقدس من را قانع نمی‌کرد و من آن‌ها را با واقعیات دنیای امروز منطبق نمی‌دیدم. به مطالعه در مورد یهودیت پرداختم اما آن نیز ذهن جستجوگر من را قانع نکرد. یکی از دوستانم که به نگرانی من پی برده بود، کتابی را تحت عنوان راهی به سوی ناشناخته‌ها به من داد که در مورد روح و مسائل روحی بود و از کتاب‌های یوگا بود. مدتی نیز به ژرف‌اندیشی، مکاشفه مذهبی، خام‌خواری، ستاره‌شناسی، فالگیری و ذن که از ویژگی‌های ادیان شرق دور مانند بودایی بودند، پرداختم. داشتم دیوانه می‌شدم؛ هیچ‌کدام از این ادیان و مکاتب نیز ذهن پرآشوب من را قانع نکردند. در این دوران دو ترانه به نام‌های «راه شناخت خدا» و «شاید امشب بمیرم» را اجرا نمودم که به موفقیت خیره‌کننده‌ای دست یافت. مدتی بعد به کمونیسم روی آوردم زیرا گمان می‌کردم خوشبختی در این است که تمام ثروت‌ها میان همه به تساوی تقسیم شوند اما بعدها دانستم که این با فطرت سازگار نیست و از آن نیز دست کشیدم. بعد از ناامید شدن از ادیان و مکاتب مختلف تصمیم گرفتم که برای خود دین جدیدی بسازم و از شهرت و ثروتی که من را از یافتن حقیقت منع می‌کرد دوری گزینم. به تدریج در زندگی اجتماعی گوشه‌گیری را اختیار نمودم. در آن زمان برادرم دیوید که برای زیارت اماکن مقدس به شهر قدس مسافرت کرده بود و به لندن بازگشت و ضمن بیان ماجرای سفرش درباره زیارت مسجدالاقصی گفت: «جو داخل مسجد با جو سایر کلیساها و معابد مسیحی و یهودی تفاوت کامل داشت، و من در آنجا بیشتر از هر جای دیگر احساس امنیت و راحتی می‌کردم و آنجا بود که از خودم پرسیدم: چرا این دین این قدر بر ما پوشیده مانده

است؟ یک مسلمان هنگامی که فهمید من مسیحی هستم از من خواست که مسجد را ترک کنم اما بیرون کردن او احساس من را نسبت به آن مسجد تغییر نداد». از آنجایی که برادرم می دانست که مدتی است من به مطالعه ادیان پرداخته ام دو نسخه از قرآن (نسخه اصلی عربی و ترجمه انگلیسی) را به من هدیه داد تا آن را مطالعه نمایم. اولین چیزی از قرآن که توجه من را به خود جلب نمود این بود که بر روی جلد آن نام مؤلفی نوشته نشده بود. این هدیه گنج گران‌بهایی بود که بر زندگی من اثر گذاشت، و به آن طعم و بویی دیگر بخشید. شروع به مطالعه قرآن نمودم و هر بار که آن را می‌خواندم احساس آرامش می‌نمودم و احساس می‌کردم که این کتاب برای من نوشته شده است و از خواندن آن سیر نمی‌شدم. در جریان مطالعه قرآن دریافتم که اسلام همان دینی است که من به دنبال آن می‌گردم زیرا جواب تمام سئوال‌هایم را در آن می‌یافتم. تأثیر قرآن بر من بیش از حد تصور بود و دریافتم که قرآن پیام ابدی برای خوشبختی تمام آدمیان است. پیام آن بسیار ساده و واضح بود و کلمات آن برایم بسیار عجیب بود و با تمام کتاب‌های دیگری که قبلاً مطالعه نموده بودم، تفاوت کامل داشت. قبل از مطالعه قرآن زندگی دنیایی برای من معمایی غیرقابل حل بود. پیش از مطالعه قرآن به وجود آفریننده‌ای برای این جهان ایمان داشتم اما نمی‌دانستم که این آفریننده‌ای که قادر به دیدن او نبودم، کیست. کوشش‌های بسیار اما بی‌نتیجه‌ای انجام داد و مانند یک کشتی در میان امواج شناور بودم بدون این‌که مسیر مشخصی داشته باشم. هنگامی که شروع به مطالعه قرآن نمودم، احساس کردم که این کتاب با من سخن می‌گوید. کاملاً در پیام قرآن فرو رفته بودم.

بعد از مطالعه قرآن به تحقیق در مورد زندگی پیامبر اسلام ﷺ پرداختم. شخصیت بزرگ آن حضرت بر من تأثیر بسیار بزرگی گذاشت. یک سال و نیم گذشت و من به مطالعه در مورد اسلام مشغول بودم بدون این‌که با مسلمانی اختلاط نموده و نشست و برخاست نمایم زیرا می‌خواستم که خودم این دین را بشناسم و تحت تأثیر دیگران قرار نگیرم و از این بابت خداوند را شکرگذارم زیرا اگر با چند مسلمان ارتباط پیدا می‌کردم

ممکن بود اختلافات و یا مسائل دیگر بین آنان بر من آشکار می‌شد و من را از رسیدن به راه راست باز می‌داشت. با خود تصمیم گرفتم که یا خود را کاملاً تسلیم قرآن و اوامر خدا و پیامبرش نمایم و یا به روش زندگی قبلی خود و اشتغال به آهنگ و موسیقی بازگردم. آن مرحله سخت‌ترین مرحله زندگی من بود. به فرمایش پیامبر ﷺ ایمان داشتم که هر نوزادی مسلمان به دنیا می‌آید و این خانواده‌ها هستند که آن‌ها را به دین‌های دیگر می‌کشانند. در ابتدا با توجه به درک خود از قرآن فقط در روز دوبار نماز می‌خواندم زیرا هنوز با سنت پیامبر ﷺ آشنایی زیادی نداشتیم و زکات اموال را نیز به مستمندان می‌دادم. اما سرانجام تصمیم خود را گرفتم و زمان آن رسیده بود که دین خود را اعلان نمایم. در یکی از جمعه‌های زمستان سال ۱۹۷۷ عازم مسجد تازه تأسیس ریجنت پارک در لندن شدم و بعد از ادای نماز با مسلمانان نزد امام مسجد رفتم و به او گفتم که می‌خواهم مسلمان شدن خود را اعلان نمایم و این اولین برخورد من با جامعه مسلمانان بود. پس از مسلمان شدن نامم را به یوسف اسلام تغییر دادم زیرا هنگامی که اولین بار سورة یوسف را خواندم، به گریه افتادم. به کلی از نوشیدن مشروبات الکلی رویگردان شدم، سیگار کشیدن را ترک نمودم زیرا از یکی از مسلمانان شنیدم که می‌گفت: دین اسلام هرچیز مضر و از جمله سیگار کشیدن را حرام نموده است، از نشستن و برخاستن با زنان به‌طور کلی دست کشیدم، و تنها سئوالی که برای من باقی مانده بود این بود که با موسیقی و آهنگ و ترانه چه کنم؟ عده‌ای آن را حرام می‌دانستند و عده‌ای دیگر به شرط استفاده درست، آن را جایز می‌دانستند اما خودم که در مورد آن به شک افتاده بودم تا یافتن یک راه‌حل از آن دست کشیدم زیرا پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «از چیزهایی که در آن‌ها شک و شبهه وجود دارد بپرهیزید» و موهبت الهی شامل حال من شد زیرا مدتی بعد در رؤیایی نوای موسیقی را همراه با شیطان و آتش جهنم دیدم، از این‌رو تمام فعالیت‌های مرتبط با آهنگ‌ها و موسیقی را از ترس این‌که مبادا باعث گمراهی مجدد من از راه راست شود، ترک نمودم و در حقیقت آهنگ دلنشین قرآن من را از آهنگ‌های دیگر بی‌نیاز کرده

بود. احساس می‌کردم در رفتن به روی صحنه و اجرای آهنگ اسلامی نیز نوعی خودپرستی نیز به دور باشد. سخت‌ترین چیز برای من در آن دوران جدا شدن از دوستان قدیمی‌ام بود. نمی‌توانستم بفهمم که چرا آنان پیام روشن اسلام را درک نمی‌کنند. گاهی اوقات که با دوستان سابقم می‌نشستم و زمان نماز فرا می‌رسید از آنان معذرت می‌خواستم و به بهانه انجام کاری آن‌جا را ترک می‌کردم. نمی‌توانستم به آن‌ها بگویم که برای ادای نماز می‌روم زیرا این عمل برای آنان عجیب و غریب بود. اما روزی تصمیم گرفتم که به همگان اعلان کنم که برای ادای نماز می‌روم و دوستانم با احترام پذیرفتند که من به ادای نماز پردازم و دریافتم که اگر کسی برای خدا به ادای نماز برخیزد، خداوند آن را برایش آسان می‌سازد. پس از مسلمان شدنم تصمیم گرفتم که به زیارت قدس بروم زیرا زیارت برادرم از آن باعث هدایت من شد اما زیارت من با زیارت برادرم بسیار تفاوت داشت. راهنمای من در این سفر یک یهودی آلمانی بود. هنگام زیارت، مسلمانان که از مسلمان شدن من آگاه شده بودند دوروبرم را حاطه کردند. در مسجدالاقصی نماز خواندم و بسیار گریستم. قدس قلب جهان اسلام است و تا زمانی که این قلب بیمار شد تمام کالبد جهان اسلام بیمار است و بر ماست که این قلب را آزاد نماییم و من مطمئن هستم که اگر ملت فلسطین به قرآن و آموزه‌های آن رجوع کرده به آن عمل نماید، قدس آزاد خواهد شد اگرچه مسئله فلسطین فقط مخصوص فلسطینیان نیست بلکه مسئله تمام جهان اسلام است.

در سال ۱۹۷۸ پدرم وفات نمود. او اسلام را می‌شناخت و به پیامبر محمد ﷺ ایمان داشت. اما برادرم اگرچه احساس می‌کنم قلباً مسلمان است اما هنوز به مطالعه خود در مورد این دین ادامه می‌دهد و ممکن است مسلمان شدنش مدتی زمان ببرد. به هر حال این خداوند است که هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند. از مهم‌ترین کارهایی که انجام دادم یادگیری زبان عربی، زبان قرآن و پیامبر ﷺ، بود و همچنین در فکر یافتن همسری مسلمان و نیکوکار بودم. در سال ۱۹۷۹ نیز به حج عمره رفتم و پس از بازگشت از عمره

و زیارت اماکن مقدس همسر مناسبم را در لندن یافتیم. نام او فوزیه علی و از خانواده‌ای مسلمان با پدری ترک و مادری افغانی بود. مراسم ازدواج را در مسجد به روش اسلامی منعقد نمودیم. خداوند عنایت ویژه‌ای به من داشت و من توانستم زنی نیکوکار را بیابم؛ دیگر زیبایی برایم مهم نبود زیرا زیبایی زن مهم‌ترین چیز نیست بلکه ایمان و عمل صالح پایه و اساس است. در ماه رمضان آن سال اولین فرزندم به دنیا آمد. در کنار چنین خانواده و دینی احساس خوشبختی می‌کردم. در حقیقت من در راه خدا فعالیت می‌کنم و اوست که روزی دهنده من است و این واقعیت طرز تفکر را برای من آسان می‌کند و امیدوارم که سبب هر چند ناچیز و کوچک در نشر و توسعه اسلام در بریتانیا باشم و در این راه از هیچ کوشش فروگذار نیستم. روزبه‌روز به قوت و جمعیت مسلمانان افزوده می‌شود و این مجال خوبی برای من است. من عربی را یاد گرفتم تا قرآن را خوب بفهمم و به تربیت فرزندان در خانواده‌های اسلامی همت گماشتم زیرا در غرب تبلیغات زیادی علیه اسلام وجود دارد و من وظیفه خود می‌دانستم تا با مطالعه دقیق در قرآن و سنت به تربیت افراد و گفتگو و مناقشه با مخالفان همت گمارم. پس از مسلمان شدنم رسانه‌های عمومی که قبلاً خیلی از من یاد می‌کردند، سکوت اختیار کردند و از انتشار خبر مسلمان شدنم چشم‌پوشی نمودند زیرا اداره بیشتر این رسانه‌ها در دست یهودیان است، و در حقیقت بیشتر پست‌های کلیدی در غرب در دست آنان است و می‌توان آنان را در هر جا یافت و آنان نیز نمی‌خواهند که این نور به دیگران بتابد. من معتقدم که نماز سر وقت مهم‌ترین رکن اسلام است و محافظت بر آن انسان و دینش را از هر گزند مصون می‌دارد و خودم پس از ادای هر نماز آرامشی غیرمعمول را در خود احساس می‌کنم زیرا کمال خوشبختی را در اتصال با خدا هنگام نماز می‌بینم.

به عنوان انسان به ما ضمیر و خودآگاهی و وظیفه‌ای عطا شده است که ما را در رده بالاترین مخلوقات قرار داده است. انسان خلق شده است تا خلیفه خدا بر روی زمین باشد و این نکته دارای اهمیت است تا تعهد برای رهایی از تمام ظواهر فریبنده را درک

نماییم و زندگی این دنیا را برای حیات آخرت آماده‌سازی نماییم. هرکس که این فرصت را از دست دهد، بعید است تا فرصت دیگری به او داده شود تا دوباره به این جهان بازگردد زیرا قرآن می‌فرماید: وقتی در جهان دیگر به اعمال انسان رسیدگی می‌شود وی خواهد گفت: «خدایا، ما را دوباره به این دنیا بفرست و به ما فرصت دیگری بده». خداوند خواهد فرمود: «اگر ما تو را دوباره بفرستیم تو دوباره همان اعمال را در روی زمین انجام خواهی داد». من در دنیای مدرن و پرزرق و برق حرفه هنری بزرگ شدم. در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمدم، اما می‌دانیم که هر بچه‌ای با طبیعت اصلی و اخلاقی خودش به دنیا می‌آید. این والدینی هستند که او را به این آیین و یا آن دین سوق می‌دهند.

به من دین مسیحیت عرضه شد و در این مسیر آموزش یافتیم. به من یاد داده شد که خداوند وجود دارد، اما هیچ ارتباط مستقیمی با خداوند وجود ندارد، بنابراین ما برای برقراری ارتباط مجبور به ارتباط از طریق حضرت مسیح علیه السلام بودیم. در واقع وی وسیله‌ای برای دسترسی به خداوند بود. این موضوع کم و بیش برای من قابل قبول بود اما من آن را کاملاً درک نمی‌کردم.

پس از مطالعه دقیق در مورد اسلام به این نتیجه رسیده‌ام که بیشتر مسلمانان امروزی به بیراهه رفته‌اند زیرا از قرآن دور شده و یا در آن تدبر نمی‌کنند. قرآن کریم روح علم و دانش و بلکه پایه و اساس آن است و هدایت حقیقی را برای آن کس که آمادگی و استعداد فهم آن را داشته باشد، در پی دارد. اسلام یعنی تسلیم شدن مطلق در مقابل خداوند و اطاعت از پیامبر او که ضامن خوشبختی ابدی انسان می‌باشد. بر ما واجب است که با بالا بردن سطح دانش و آگاهی خود و همراه شدن با آن کسانی که از راه راست پیروی می‌کنند، حق و باطل را از هم تشخیص دهیم. برماست که بر صحت و درستی اعمال خود تأکید داشته باشیم و سپس مردم را به راه خداوند دعوت کنیم و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش نکنیم که می‌فرماید: «بشروا ولا تنفروا ویسروا ولا تعسروا»

یعنی: «مژده دهنده باشید و مردم را از خود متنفر ننمایید، آسانگیر باشید و سخت‌گیری نکنید». دعوت ما باید ساده و واضح باشد و آن هم دعوت به توحید خالص است ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و نباید کوشش نماییم که تمام اسلام را یک‌باره تبلیغ نماییم بلکه آن‌چنان که پیامبر ﷺ به معاذ آموزش داد از توحید شروع نماییم و سپس به ترتیب به بیان ادای نماز و زکات و سایر موارد دیگر پردازیم. بر ماست که رهرو راه پیامبر ﷺ باشیم و او را الگوی خود در زندگی قرار دهیم و همان‌گونه که حضرت عائشه فرمودند: «خلق و خوی پیامبر ﷺ قرآن بود»، ما نیز باید به آداب قرآن خود را بیاراییم و به قرائت قرآن با زبان و بدون تدبر اکتفا ننماییم. قرآن مجسم‌کننده تعالیمی از طرف پروردگار است که برای کامل نمودن اخلاق انسان نازل شده است.

هدایت از جانب خداست و با توجه به تجربه خود می‌توانم بگویم کسی استعداد هدایت دارد که از سه عامل مهم برخوردار باشد:

- ۱) تواضع و معترف بودن به نقص و کوتاهی.
- ۲) تمایل به یادگیری و جستجوی حقیقت درک کامل و بدون تحریف توحید و یکتاپرستی. برماست که بسیار عمل کنیم و کمتر سخن بگوییم و به یاد داشته باشیم که این تنها خداوند است که هرکس را بخواهد به اسلام هدایت می‌کند. تبلیغات علیه اسلام در غرب زیاد است ولی مردم زیاد فریب این تبلیغات را نمی‌خورند و تنها زمانی این تبلیغات در آن‌ها اثر دارد که رفتار ناشایست عده‌ای از مسلمانان را بینند و در این صورت ممکن است که آن تبلیغات را باور کنند. بیشتر مسلمانان امروزی و حتی تعدادی از داعیان دین، به مسائل معیشتی و دنیایی بیشتر از دعوت به اسلام توجه دارند. من مسلمانان را در شرق و غرب جهان فرامی‌خوانم تا به کتاب خدا و سنت پیامبرش تمسک جویند زیرا این تنها راه نجات از اوضاع تلخ و خفت‌بار مسلمانان است. من مسلمانان را به همکاری و

دعوت به سوی اسلام راستین فرا می‌خوانم و این‌که مسائل مسلمانان را به جهان بشناسانند.

همواره از خود می‌پرسیدم که چرا مردم این نور روشن و تابناک را درک نمی‌کنند و در قرآن تدبیر نمی‌نمایند؟! زیرا به نظر من تنها سورة العصر می‌تواند راه نجات از آتش جهنم باشد و در این مورد بسیار اندوه می‌خوردم اما فرموده پیامبر ﷺ را در مورد آخرالزمان به یاد می‌آوردم که در آن صابر بر دین مانند کسی است که گدازه‌ای از آتش در دست دارد و این‌که اسلام با غربت آغاز شده و در آخر نیز غریب خواهد شد.

یوسف اسلام در مورد رفتارهای وحشیانه‌ای که با مسلمانان می‌شود، می‌گوید: «چگونه می‌توان آسوده بر سر بالین گذاشت در حالی‌که مسلمانان با شیوه‌های وحشیانه در بوسنی کشته می‌شوند و پدران را مجبور به نوشیدن خون فرزندان خود می‌نمایند».

بعد از عدم اجازه ورود یوسف اسلام به خاک آمریکا در سال ۲۰۰۴، او در بازگشت به لندن گفت که تعجب می‌کند چرا او را به آمریکا راه ندادند، حال آن‌که در ماه مه (چهار ماه پیش) در واشنگتن بود و با برخی مقامات کاخ سفید نیز درباره فعالیت‌های بشردوستانه مذاکره کرده بود. یوسف که هنگام ورود به لندن در حلقه محاصره خبرنگاران قرار گرفته بود اظهار داشت: با دخترم «میمنه» با هواپیمای یونایتد عازم واشنگتن بودم. کارکنان پرواز نام او را در فهرست «پرواز ممنوع» وزارت امنیت آمریکا ندیده بودند و مشکلی در سوار شدن به هواپیما نداشتیم. اما به خلبان هواپیما، پس از ورود به آسمان آمریکا و دو ساعت مانده تا رسیدن به فرودگاه واشنگتن خبر دادند که نام من در فهرست پرواز ممنوع (واچ لیست) است و حق ورود به آن کشور را ندارم. خلبان مجبور شد که مسیر هواپیما را با اتلاف وقت صدها مسافر و تحمل هزینه به سوی فرودگاه «بانگور» واقع در ایالت «مین» تغییر دهد و در این‌جا فرود آید و من را به مأموران پلیس و امنیت تحویل دهد که با اولین پرواز به لندن بازگردانده شدم ولی به دخترم اجازه دادند که وارد آمریکا شود. من هنوز غرق در تعجب هستم که چرا نباید

وارد آمریکا می‌شدم و چرا به این صورت پرهیاهو و بی‌سابقه من را بازگرداندند. بازگرداندن مسافر از فرودگاه مقصد امری عادی است، ولی از میان راه و از آسمان کاری است که سابقه نداشته است، و من پیگیر آن خواهم بود». مقامات وزارت امنیت آمریکا اشاره کرده‌اند که نام یوسف در فهرست ممنوع‌الورودها به آمریکا بود و این لیست عمدتاً مربوط به کسانی است که ارتباط و مناسبت‌هایی با تروریست‌ها دارند. دولت اسرائیل یوسف را متهم به دادن کمک مالی به حماس کرده و یک‌بار وی را از ورود به آن کشور منع کرده و از فرودگاه بازگردانده است. با این که یوسف به دلیل گرویدن به اسلام با خواندن آواز وداع کرده اخیراً (سال گذشته) دو نوار در مخالفت با جنگ عراق پر کرده که احتمالاً عدم رضایت مقامات آمریکایی را فراهم ساخته است.

کشیشان و راهبان نومسلمان

روز به روز بر تعداد علمای منصف ادیان غیر از اسلام و به ویژه کشیشان و راهبان مسیحی که به دین اسلام می‌گروند، افزوده می‌شود. اکثریت این افراد از کشورهای غربی و آفریقایی می‌باشند. روزنامه خبر سودان در مردادماه ۸۴ اعلام نمود که تاکنون ۶۵ کشیش از منطقه مسیحی جنوب سودان به اسلام گرویده‌اند، به نقل از این روزنامه تعداد کسانی که از سال ۲۰۰۳ تا اواخر ۲۰۰۴ میلادی در سودان به اسلام گرویده‌اند، بالغ بر ۸۸ هزار نفر می‌باشند. قرآن از کشیشان و راهبان مسیحی که متکبر نبوده و منصف و حقیقت‌جو می‌باشند، به نیکی یاد نموده است. خداوند متعال در قرآن خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قِسِيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾^(۸۲) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ

وَنَظْمُ أَنْ يَدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾ فَأَتْبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ [المائدة: ۸۲-۸۵].

«(ای پیغمبر)، دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان را یهودیان و مشرکان خواهی یافت و مهربان‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را کسانی خواهی یافت که خود را مسیحی می‌نامند. این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبان هستند که تکبر نمی‌ورزند و هر زمان آن چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده است، بشنوند، بر اثر شناخت حق و درک حقیقت چشمان آنان را می‌بینی که پر از اشک می‌گردد و می‌گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم پس ما را در زمرة گواهان به شمار آور. چرا ما به خدا و حقیقتی که (توسط محمد ﷺ) برای ما آمده است ایمان نیاوریم در حالی که امیدواریم پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت) داخل فرماید. پس خدا به پاس این سخنان [و عقاید صادقانه] به آنان بهشت‌هایی پاداش داد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و این است پاداش نیکوکاران».

در بخش آخر این کتاب، توجه خوانندگان عزیز را به سرگذشت چند تن از کشیشان جلب می‌نماییم:

داوید بنیامین کلدانی / او در سال ۱۸۶۸ در خانواده‌ای مسیحی در شهر ارومیه ایران چشم به جهان گشود. بین سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۸۶ به تعلیم دروس دینی در شهر زادگاهش پرداخت. در سال ۱۸۹۲ به شهر روم در ایتالیا رفت تا در دانشکده پروپوگاندافید به تحصیل در فلسفه و لاهوت بپردازد و در سال ۱۸۹۵ به عنوان یک کاهن به استانبول رفت، و سلسله مقالاتی را درباره کلیساهای شرقی در آنجا ارائه داد و پس از مدتی به زادگاهش ارومیه بازگشت. دوسال بعد به عنوان نماینده کلدانی‌ها به کنفرانس قربان مقدس در شهر باریلومنیوال فرانسه رفت. در سال ۱۸۹۹ از طرف مقامات کلیسا به شهر سلماس فرستاده شد. تحقیقات او در امور دینی، او را به مواردی از کیش خود مشکوک کرده بود و جواب قانع‌کننده‌ای برای آن‌ها نمی‌یافت. او معتقد بود که انجیل و قرآن هر

دو از طرف خدا آمده‌اند. اما هنگام مطالعه آن دو اختلافات زیادی را در آن دو می‌دید. او به فکر فرو رفت و با خود گفت: اگر این دو کتاب هر دو از طرف خدا هستند نباید تفاوتی بی آن‌ها وجود داشته باشد و وجود تفاوت نشانه آن است که یکی از آن دو تحریف شده است. برای درک این مسئله که کدام یک از این دو کتاب تحریف شده‌اند، مطالعات زیادی انجام داد و سرانجام به این نتیجه رسید که قرآن از هر تحریف و تبدیلی به دور بوده است. سرانجام مطالعه بیشتر قرآن و ارتباط با چند عالم اسلامی در شهر استانبول باعث مسلمان شدن او گردید. پس از مسلمان شدن، او نام خود را به عبدالاحد داود تغییر داد و چند ماه تمام در منزل گوشه‌نشینی اختیار نمود و پس از مطالعه مکرر و عمیق کتاب مقدس با زبان‌های قدیمی اشاراتی را در مورد آمدن پیامبر آخرالزمان در آن یافت، و آن‌ها را در کتابش به نام «محمد در کتاب مقدس» مورد اشاره قرار داد. تألیف دیگر او کتاب «انجیل و صلیب» می‌باشد.

جان ماری دوشمان، کشیش فرانسوی / اولین آشنایی او با اسلام زمانی بود که وارد دانشکده لاهوت شده بود تا بعداً به عنوان یک مبشر مسیحی در مراکش و یا یک کشور آفریقایی مسلمانان را به مسیحیت دعوت نماید. او در سال ۱۹۳۲ از دانشکده لاهوت فارغ‌التحصیل شد اما به علت بیماری نتوانست برای عملیات تبشیری به آفریقا برود و فعالیت‌های خود را میان کارگران مسلمان در فرانسه شروع نمود. او کارگران را دوست داشت و به گمان خود می‌خواست آن‌ها را از گمراهی نجات دهد. از این‌رو حتی از دادن کمک‌های مادی به آنان خودداری نمی‌کرد و برای آنان از مسیحیان پول می‌گرفت و در این مورد خود از همه سخی‌تر بود. روزی در حین نوشیدن شراب، یک کارگر مسلمان به او گفت: تو که مرد خدا هستی چرا شراب می‌نوشی و او برای این‌که سخنانش در میان کارگران مقبول افتد از آن به بعد به شراب لب نزد. تماس با مسلمانان و به ویژه با جوان مسلمان و آگاه از کشور تونس به نام عبدالمجید باعث شد که کشیش دوشمان در مورد اسلام مطالعه بیشتری نماید و نهایتاً مقایسه دو دین اسلام و مسیحیت او را به اسلام

متمایل نمود. او در سال ۱۹۴۷ بر ترجمه‌ای از سورة فاتحه دست یافت و علاقه او به آن سوره باعث شده بود که در میان سخنان از مفاهیم عالی آن استفاده نماید. در سال ۱۹۵۷ به مسجد پاریس رفت و یک ترجمه کامل از قرآن را در آنجا خریداری نمود و با دقت زیاد به مطالعه آن پرداخت. او با مهاجران عرب که از الجزایر به فرانسه آمده بودند روابط زیادی داشت تا آن‌ها را به مسیحیت دعوت نماید اما او خود تحت تأثیر آنان قرار گرفته بود. در سال ۱۹۷۶ به هند و پاکستان سفر نمود و سفر او چهل روز به طول انجامید. او در این مدت مطالعه خود را در مورد اسلام کامل نمود و قلباً به آن ایمان آورد اما مسلمان شدن خود را اعلان ننمود. او شعایر اسلامی را انجام می‌داد و در سخنرانی‌هایش برای مسیحیان به آموزه‌های اسلام اشاره می‌کرد بدون این‌که نامی از اسلام ببرد. این دوگانگی برای او بسیار سخت بود و او سرانجام در سال ۱۹۸۳ به مسجد پاریس رفت تا علناً اسلام آوردن خود را به گوش همه برساند و نام جدید عبدالمجید را برای خود انتخاب کند. او پس از اعلان گرویدن به اسلام تحت فشار قرار گرفت تا حدی که نتوانست در فرانسه باقی بماند و به کشور مراکش رفت. او سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۸۸ در دارالبیضاء مراکش جهان را بدرود گفت و در همان‌جا دفن شد.

کشیش مصری اسحاق هلال مسیح / او در سال ۱۹۵۳ در روستای بیاضیه در استان منیای مصر از یک خانواده مسیحی ارتدوکس به دنیا آمد. از همان کودکی کینه اسلام و مسلمین را در درون او کاشتند. او به مطالعات دینی روی آورد و از همان اوایل با سئوالات زیادی مواجه شد که کشیشان برای آن‌ها جوابی نداشتند. پدر شنوده که بعد از مرگ پدر کیریس جانشین او شده بود، دو سال پیش از موعد او را به عنوان کشیش منصوب نمود تا او را ساکت کرده و از حمایت از مسلمانان بازدارد و سپس او را به عنوان رئیس کلیسای ساهوج تعیین نمود و او رئیس افتخاری یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های تبلیغی مسیحی که در کشورهای عربی شاخه‌های متعدد دارد، شد. اسحاق هلال می‌گوید: «پدر شنوده اموال زیادی را برایم می‌فرستاد تا بدین وسیله از کنجکاو و

تحقیق درباره اسلام دست بکشم اما نه این اموال و نه منصب جدید من را از تحقیق باز نداشت و اشتیاقم به یافتن حقیقت روزه‌روز بیشتر می‌شد. با تعدادی از مسلمانان به‌طور سری ارتباط پیدا کردم و به مقایسه ادیان و مذاهب مختلف پرداختم. در سال ۱۹۷۵ از من خواسته شد که رساله فوق لیسانسم در رابطه با مقایسه ادیان باشد و استاد راهنمای من، اسقف بحث‌های علمی بود. آماده کردن رساله چهار سال از وقت من را به خود اختصاص داد. استاد راهنما از این‌که من در رساله خود درباره صحت پیامبری محمد ﷺ و امی بودن و مژده دادن مسیح علیه السلام به آمدن او مطالبی را نگاشته بودم به من اعتراض کرد و سرانجام مناقشه ما به کلیسای انگلیکی قاهره کشیده شد و من حدود نه ساعت از رساله‌ام دفاع کردم. اما پدر روحانی دستور داد که رساله را از من بگیرند و به هیچ‌وجه قائل به پذیرش آن نبود. از آن پس به شدت در مطالعه اسلام کوشیدم ولی از آن‌جائی که بزرگان مسیحی به شدت من و به ویژه کتابخانه‌ام را زیر نظر داشتند، نمی‌توانستم از منابع اسلامی زیادی استفاده کنم. در یکی از روزهای سال ۱۹۷۸ با قطار عازم اسکندریه بودم. من لباس کشیشی و صلیب طلایی به وزن یک ربع کیلو به گردنم آویزان نموده بودم، بعد از رسیدن به اسکندریه سوار اتوبوسی شدم که کودکی با تعدادی کتاب در دست وارد آن شد. او کتاب‌هایی به مسافران می‌داد تا شاید آن‌ها را بخرند. اما به من که رسید برگشت و کتابی به من نداد. من پسرک را صدا زده و از او پرسیدم: فرزندم، چرا کتابی به من ندادی؟ و او در جواب گفت: شما کشیش هستید و نباید به این قرآن‌ها دست بزنید. پسر پیاده شد و من نیز به دنبال او به راه افتادم. احساس می‌کردم که باید یکی از آن کتاب‌ها را بخرم و سرانجام موفق شدم و کتابچه از پسر بخرم. یکی از آن‌ها جزء سی‌ام قرآن بود. به محض گشودن آن چشمم به آیه **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** افتاد، تمام سوره را چندبار خواندم تا این‌که آن را حفظ نمودم. در خود احساس آرامش می‌نمودم. آن کلمات من را تحت تأثیر قرار داده بودند. در آن هنگام یکی از دوستان کشیشم سر رسید و صدا زد: پدر اسحاق، و من ناخودآگاه به رویش فریاد کشیدم: **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** در یکی از

روزهایی که در اسکندریه بودم به سمت صندلی اعتراف رفتم تا اعترافات افراد جاهلی را که گمان می‌کردند بخشش گناهان به دست کشیشان است، بشنوم. زنی انگشت ندامت گزیده جلو آمد و گفت: ای پدر مقدس، من تاکنون سه‌بار به انحراف کشیده شده‌ام و اکنون در برابر قداست شما اعتراف می‌کنم به این امید که گناهان من را ببخشی و قول می‌دهم که دیگر گناه نکنم. طبق عادت باید کاهن صلیب را به صورت اعتراف‌کننده بکشد و گناهانش را ببخشد. من صلیب را نکشیدم و حتی در آنموقع عبارت ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ به ذهنم آمد اما زبانم برای گفتن آن بند آمده بود. من خیلی گریه کردم و با خود گفتم: این بیچاره آمده است که من گناهان او را ببخشم اما گناهان من بدبخت را در روز قیامت چه کسی خواهد بخشید؟ این‌جا بود که پروردگار بزرگ را به یاد آوردم. فوراً نزد اسقف رفتم و به او گفتم: «من گناه عامه مردم را می‌بخشم پس چه کسی گناهان من را خواهد بخشید؟» بی‌درنگ جواب داد: پدر روحانی، گفتم: «پدر روحانی را چه کسی خواهد بخشید؟». او عصبانی شد و بر روی من فریاد زد: «تو کشیش دیوانه‌ای هستی؛ ما از ابتدا با انتصاب تو مخالف بودیم و به پدر روحانی نیز گفتیم که مشاغل مهم را به تو نسپارد تا با افکار منحل و اسلام‌گرایانه‌ات مردم را گمراه نکنی». به دستور پدر روحانی من را در دیر «ماری مینا» زندانی نمودند. چشمانم را بسته بودند و راهبان زیادی در آن‌جا حاضر بودند. آنان با وجود این‌که می‌دانستند هنوز مسلمان نشده‌ام با عصاهایشان من را می‌زدند و می‌گفتند: این سزای کسی است که به کلیسا خیانت می‌کند و دین خود را می‌فروشد. آنان تمام انواع شکنجه‌ها را در حق من روا داشتند و آثار آن اکنون نیز بر بدنم معلوم است و گواه درست بودن سخنانم است. آنان روزی هفت‌بار در هنگام نماز راهبان، با عصا بر پشت من می‌زدند و این عمل آن‌ها نود و هفت روز ادامه داشت. آنان مرا مجبور می‌کردند که از خوک‌هایشان محافظت کنم. پس از سه ماه من را پیش بزرگ راهبان بردند، او به من گفت: «فرزندم، خداوند اجر اعمال نیک را ضایع نمی‌کند، پایدار و صبور باش و هرکه تقوا پیشه کند، خدا راه گشایشی برای او فراهم می‌کند و از جایی که

گمان نمی‌برد به او روزی خواهد داد». با خود گفتم: این سخنان از کتاب مقدس و قدیسین نیست. سخنان او من را شگفت‌زده کرد و شگفتیم زمانی بیشتر شد که بار دیگر او را دیدم و به من گفت: «فرزندم، پند و اندرز من به تو یک راز بود و تا حقیقت آشکار نشده است، آن را برملا نکن». سخنان بزرگ راهبان را نفهمیدم اما زمان زیادی طول نکشید تا خودم با چشمان خود آن را تعبیر کردم. یک روز صبح که می‌خواستم راهب بزرگ را از خواب بیدار کنم وارد اتاق او شدم و با تعجب مشاهده کردم که آن پیرمرد نورانی با ریش‌های سفید و بلند به شیوة مسلمانان نماز صبح می‌خواند. به سرعت از اتاق بیرون رفته و در آن را بستم تا مبادا راهب دیگری این وضع را ببیند. بعد از مدتی راهب بزرگ نزد من آمد و گفت: «فرزندم، این راز را پوشیده دار خداوند گناهانت را پوشیده دارد. من مدت ۲۳ سال است که این‌گونه‌ام، غذای من قرآن و انیس تنهایی من توحید پروردگار است». بعد از مدتی پدر شنوده دستور داد که به کلیسایم بازگردم. سورة اخلاص، صندلی اعتراف و راهب مسلمان مخفی اثر زیادی بر روح و روان من نهاده بودند اما کاری از دستم برنمی‌آمد. خویشاوندان و نزدیکان من را محاصره کرده بودند و به دستور پدر شنوده از کلیسا ممنوع‌الخروج شده بودم. یک سال بعد به من دستور داده شد تا همراه عده‌ای از مبلغین به سودان رفته و مسلمانان فقیری را که نیازمند بودند با اعطای مال و دارایی به مسیحیت دعوت نماییم. در سپتامبر ۱۹۷۹ به دستور پدر شنوده به جنوب سودان رفتیم و براساس تعلیمات او به هر کسی که مسیحیت را می‌پذیرفت، سی و پنج هزار جنیه مصری می‌دادیم و سرانجام ما پس از سه ماه توانستیم فقط سی و پنج سودانی را مسیحی نماییم. به دستور پدر مقدس آن‌ها را به مصر دعوت نمودیم تا از دیرها و مقدسات مسیحی در مصر دیدن کنند و ما توانستیم آن‌ها را تحت عنوان کارگر وارد مصر نماییم. پس از اتمام سفر تصمیم گرفتیم به میان مسیحیان جدید بروم و از اوضاع آن‌ها باخبر شوم. کابین شماره ۱۴ را با کلید مخصوصی باز نمودم که متعلق به مسیحی جدید عبدالمسیح بود و قبلاً محمد آدم نام داشت. پس از باز نمودن در با کمال

شگفتی دیدم که او به شیوة مسلمانان نماز می‌خواند و هنوز متمسک به آداب اسلامی است. از او پرسیدم: عبدالمسیح، چرا بعد از مسیحی شدن هنوز مانند مسلمانان نماز می‌خوانی؟ او جواب داد: «شما با پول و دارائی‌تان جسم من را خریده‌اید ولی قلب و روح و عقل من از خداوند واحد است و آن‌ها را به تمام گنج‌های دنیا نمی‌فروشم. و روبه‌روی تو گواهی می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و محمد ﷺ پیامبر خداست». سخنان او نور ایمان را در درون من مشتعل نمود و دیگر بیش از این نمی‌توانستم خودم را کنترل کنم و به دین اسلام مشرف نشوم. از آنجایی که من یک کشیش بزرگ و رئیس گروه تبلیغی در آفریقا بودم، اعلان اسلام من برای سایر کشیشان بسیار ناگوار بود و آنان از تمامی حربه‌ها استفاده نمودند تا من را از این عمل باز دارند. گروهی از کشیش‌ها و مطران‌ها جمع شدند و من را تهدید نمودند که در صورت مسلمان شدن تمام املاک و دارائی‌های منقول و موجود من را که در بانک اهلی مصر بود و بر بیش از چهار میلیون جنیه مصری همراه با سه شمش طلا بالغ می‌شد، از من بازخواهند ستاند و منزل را نیز که یک ساختمان ۱۱ طبقه در خیابان پورت سعید قاهره با شماره پلاک ۴۹۹ بود، به نفع خود مصادره خواهند کرد. من از تمامی این اموال چشم‌پوشی نمودم و هیچ چیز را معادل احساس پشیمانی که هنگام اعتراف آن زن گناهکار به من دست داد، نمی‌دانستم. پس از این‌که تمامی کوشش‌های کلیسا بی‌نتیجه ماند و من آشکارا اعلان نمودم که مسلمان شده‌ام، کلیسا دشمنی اش با من تا حدی بالا گرفت که خون من را مباح اعلام نمود و سه بار از طرف برادر و عموزاده‌هایم ترور شدم و در یازدهم نوامبر سال ۱۹۸۶ بر اثر برخورد گلوله به کلیه چپم در بیمارستان بستری شدم و آن کلیه را به‌طور کلی از دست دادم. از آن پس تاکنون پانزده بار زیر چاقوی جراحی رفته‌ام و اکنون نیز برای بازگرداندن سلامتی‌ام به عمل جراحی پروستات نیازمندم. پدر و مادرم نیز بعد از شنیدن گرویدن من به دین اسلام خودکشی کرده و خود را در آتش سوزاندند. اما من به سوی خدای خود

بازگشته‌ام و در روز قیامت همراه با کشیشان و افراد خانواده در محضر پروردگار خود حاضر خواهم شد».

عیسی بیاجو کشیش فیلیپینی / او در مورد زندگی خود و گرویدن به دین اسلام چنین می‌گوید: «نام قبلی من کریسانتو بیاجو بود. در دانشکده لاهوت تحصیل کرده و دارای مدرک لیسانس لاهوت می‌باشم. پس از اتمام تحصیلات به عنوان یک کشیش کاتولیک شروع به فعالیت نمودم. چیز زیادی در مورد مسلمانان و دین آن‌ها نمی‌دانستم تا این‌که روزی مصاحبه‌ای از یک مبلغ آمریکایی به نام پیتر جوینگ شنیدم که بر ضد اسلام بود. این مصاحبه من را واداشت که به عنوان یک کشیش اطلاعاتی درباره اسلام به دست آورم و در تبلیغاتم از آن استفاده کنم. مشکل من کمبود کتاب در مورد اسلام بود اما سرانجام توانستم کتاب‌هایی را درباره اصول اسلام، ایمان در اسلام و داستان‌های پیامبران در قرآن پیدا کنم. از این‌که می‌دیدم اسلام به پیامبران دیگر و از جمله عیسی مسیح صلی الله علیه و آله ایمان دارد، شگفت‌زده شدم زیرا پیش از این چنین تصویری نداشتیم. از این‌رو تصمیم گرفتم به مطالعه ادیان و مقایسه آنان همت گمارم. از مبلغ آمریکایی شنیده بودم که در تورات اشتباهات زیادی وجود دارد و دلایل آن را نیز بیان کرده بود و علاوه بر این اصل تورات در دست نبود و سال‌ها پیش از بین رفته بود. از این‌رو فقط تصمیم گرفتم که در مورد اسلام تحقیق نمایم. من دیگر به بعضی از معتقدات مسیحیت مانند گناه اولیه، صلیب و انداختن بار گناه دیگران به دوش یک نفر اعتقاد نداشتم اگرچه به عنوان یک کشیش آن‌ها را برای مردم بیان می‌کردم. این دوگانگی بسیار من را ناراحت می‌کرد. نمی‌توانستم از شغل کشیشی دست بردارم زیرا با درآمد آن زندگی می‌کردم. دو سال تمام با این افکار سپری شد تا این‌که روزی چند مسلمان به منطقه ما آمدند و من توانستم که چند کتاب اسلامی از آن‌ها بگیرم و شروع به مناظره با آن‌ها نمودم. مناظره کردن برای ما امری عادی بود زیرا در خود فیلیپین حدود بیست هزار گروه مختلف مسیحی وجود دارد و ما همواره در میان خود به مناظره می‌نشستیم. این اولین بار بود که با یک مسلمان مناظره

می نمودم. هنگامی که در یک باغ برای بحث و مناظره خود را آماده می کردیم، من مطلع شدم که طرف مسلمان من خود قبلاً یک کشیش بوده است. با دانستن این موضوع به مناظره مشتاق تر شدم. او به بحث در مورد اسلام و نظام سیاسی و اجتماعی آن پرداخت، و من فقط سکوت کرده و گوش می دادم. سخنان او برای من تازگی داشت و بسیار جالب بود. از او پرسیدم: علت گرویدن شما به دین اسلام چه بود؟ فرق بین قرآن و انجیل چیست؟ او کتابی به من داد که نوشته احمد دیدات بود. کتاب را مطالعه کردم و برای تمام سؤالاتی که درباره انجیل داشتم، جواب هایی قانع کننده در آن یافتم. از آن روز به بعد، هر جمعه بعد از ظهر به دیدار آن مرد می رفتم و درباره مسائل گوناگون دینی با هم بحث می کردیم. دیگر برای من شکی باقی نمانده بود که اسلام دین حقیقی خداوند است، اما می ترسیدم که با پذیرش آن تمام مناصب، ثروت و ارتباطات خانوادگی و خویشاوندیم را از دست بدهم. و اگر به شغل خود ادامه می دادم مطمئن بودم که دیگر از عهده آن برنخواهم آمد، زیرا خود به آنچه که می گفتم اعتقاد نداشتم و دیگران نیز به تدریج متوجه این موضوع می شدند. روزی از دوست مسلمانم خواستم که نماز خواندن را به من بیاموزد. او گفت که اول باید مسلمان شوم و شهادتین را بر زبان جاری نمایم و من نیز با گفتن شهادتین وارد جامعه مسلمانان شدم. آن ها خیلی خوشحال شدند و من را در آغوش گرفتند. به مدت شش هفته مسلمان شدنم را از کلیسا و خانواده پنهان نمودم اما سرانجام طاقت نیاورده و آن را اعلان نمودم. والدینم به شدت خشمگین شدند. کاهن بزرگ به منزل ما آمد تا من را از مسلمان شدن منصرف گرداند اما من تناقضاتی از انجیل را پیش روی او گذاشتم از او خواستم که به آن ها جواب دهد اما او هر بار طفره می رفت و سرانجام قول داد که جواب آن ها را برایم بیاورد ولی دیگر برنگشت. از دیگران شنیدم که در کلیسا برایم دعا خوانده بودند گویا که من دیوانه شده بودم و آن ها از خدا خواسته بودند که مرا شفا دهد. تمامی مناصب و القاب از من گرفته شد. با زنی مسلمان ازدواج نمودم و خداوند فرزندی به ما عطا کرد و نام او را عبدالصمد گذاشتم. او اکنون ۱۱ سال

دارد. من برای فهم بیشتر از قرآن عربی را یاد گرفتم و پس از آن به تبلیغ دین اسلام در میان مردم پرداختم. در نتیجه دعوت من به اسلام، پدر و مادرم، خواهرم همراه با شوهرش، برادرزاده و خواهرزاده‌ام به دین اسلام گرویدند. اگرچه بیشتر جمعیت فیلیپین را مسیحیان تشکیل می‌دهند اما با توجه به آمار سازمان ثبت احوال شخصی هر ماه بیشتر از چهارصد مسیحی به دین اسلام می‌گروند. آمار غیررسمی بر تعداد بیشتری دلالت دارد. بهترین وسیله برای دعوت به اسلام رفتار شایسته مسلمانان است. نماز جماعت مسلمانان نیز منظره‌ای زیبا است که غیرمسلمانان را به خود جذب می‌کند».

کرسٹ راجا / او دانشمند مسیحی اهل هندوستان از ولایت تلماندور است. از همان کودکی عاشق مسیح علیه السلام بود. او چندین زبان را می‌دانست و در دوران جوانی به مطالعه کتاب مقدس مشغول شد و در همه‌جا، مسلمانان و هندوها را به مسیحیت دعوت می‌نمود. به نظر او قرآن چیز جدیدی نبود بلکه نوعی دزدی ادبی از کتاب مقدس بود. یک روز پس از مناقشه با یک عالم مسلمان که ادعا نمود در قرآن چیزی مخالف عقل و فطرت بشری وجود ندارد به مطالعه جدی قرآن برای انجام مجادلات با مسلمانان راغب می‌شود. پس از مطالعه قرآن شیفته آن شد و به دین اسلام گروید و نام خود را به محمد تغییر داد. افراد خانواده و چند نفر دیگر با دعوت او مسلمان شدند. او در دعوت خود افراد را فرامی‌خواند تا فقط یک‌بار با دقت و تدبر قرآن را مطالعه کنند زیرا او معتقد بود برای کسانی که واقعاً جوینده حقیقت می‌باشند یک‌بار مطالعه دقیق و همراه با تدبر کافی است. او هم‌اکنون عضو جمعیت «اهل قرآن و حدیث» در جنوب هند است. وی مسلمانان را مسئول سی سال جاهلیت خود می‌داند و از آن‌ها گله‌مند است که چرا همانند مسیحیان به تبلیغ دین حق خود نمی‌پردازند و می‌گوید: «اگر زودتر این حقیقت را به من معرفی می‌کردند، سی سال در گمراهی زندگی نمی‌کردم».

مارکو کوربس / او در خانواده‌ای مسیحی در فیلیپین به دنیا آمد و سپس به عنوان راهبی از مسیحیت به تبلیغ کیش و آیین خود پرداخت، و به این منظور به کشورهای

تایوان و کره مسافرت نمود. در یک سفر کاری به عربستان سعودی، فیلمی از مناظره بین اسلام و مسیحیت توسط شیخ احمد دیدات را مشاهده نمود که شدیداً او را تحت تأثیر قرار داد. سرانجام او پس از تحقیقات بیشتر در سال ۱۹۹۸ در شهر جدّه مسلمان شد و نام خود را به احمد کوربس تغییر داد.

بورنومو کشیش هلندی تبار / او اهل یک خانواده مسیحی با پدری هلندی و مادری اندونزیایی بود و در یکی از جزایر کوچک دوردست اندونزی زندگی می‌کرد. او در خانواده‌ای بزرگ شد که پدرش کشیش مذهب بان‌تی کوستا یکی از مذاهب مسیحیت و پدر بزرگش کشیش مذهب پروتستان و مادرش معلم انجیل زنان بود. پس از سپری کردن دوران کودکی و نوجوانی و آموزش دیانت مسیح علیه السلام، او نیز کشیش شد و ریاست کلیسای تبشیری «بیتل انجیل سبینوا» را به عهده گرفت. او فردی کنج‌کاو و حق‌طلب بود و همین ویژگی او در نهایت سبب اسلام آوردن او شد. او داستان مسلمان شدن خود را این‌گونه بیان می‌کند: «حتی یک لحظه به ذهن من خطور نکرده است که روزی مسلمان شوم زیرا از همان کودکی که تحت تعلیم پدرم بودم بارها از او می‌شنیدم که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر مسلمانان اهل علم و درایت نبوده و مردی صحرانشین و بی‌سواد بوده است. علاوه بر این، از پروفسور دکتر ریکولدی مسیحی فرانسوی نیز شنیده بودم که محمد دجالی است که در طبقه نهم جهنم است. بنابراین، طبیعی بود که از همان کودکی از اسلام متنفر باشم و به ذهنم نیز نباید که روزی تابع این دین شوم. دوران جوانیم را به تبلیغ مذهب پروتستان گذراندم و رئیس تبشیری مسیحی در کلیسا شدم. روزی از روزها که به مدت سه شبانه‌روز به منطقه میدان در شمال جزیره سوماترا برای اعمال تبشیری رفته بودم، پس از سخنرانی‌های متعدد و دعوت به مسیحیت به کنار جاده‌ای آمده بودم تا سوار یک ماشین شده و به منزل برگردم. در این هنگام مرد لاغراندازی که لباسی سفید بر تن داشت، و معلم قرآن مسلمانان بود به من نزدیک شد و گفت: در سخنرانی‌هایت اشاره نمودی که مسیح خداوند است، آیا دلیلی برای آن داری؟ من نیز چون از مسلمانان متنفر

بودم به او گفتم: «تو به دنبال دلیل نمی‌گردی. اگر می‌خواهی ایمان بیاور و اگر نمی‌خواهی بر همان کفرت باقی بمان». مرد پشتش را به من کرد و از آن‌جا دور شد و من نیز با خود گفتم: بعید است که این مرد وارد بهشت شود. زیرا من اعتقاد داشتم که بهشت مختص کسانی است که به الوهیت مسیح اعتقاد داشته باشند. اما هنگامی که به خانه بازگشتم سخن آن مرد در گوشم طنین‌انداز بود و از این‌رو تصمیم گرفتم که بر روی آن سؤال تحقیق نمایم و جوابی قانع‌کننده بیابم. به سراغ تمام انجیل‌ها رفتم؛ انجیل‌های چهارگانه‌ای که با هم متفاوت بودند و به نام مؤلف‌شان شناخته می‌شدند و اگر کسی انصاف داشته باشد نمی‌تواند همه آن‌ها را سخن خداوند بداند در حالی که انجیل تنها یک کتاب بوده است که خداوند برای مسیح نازل نموده است. تعداد انجیل‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که یا فقط یکی از آن‌ها درست است و یا این‌که هر کدام از آن‌ها بخشی از انجیل واقعی را همراه با چیزهای دیگر که تحریف شده‌اند، دربردارد و انجیلی که با زبان اصلی نازل شده است اکنون در دست نیست. اما قرآن اصلاً این‌گونه نیست بلکه بیش از چهارده قرن است که فقط یک نسخه و با زبان اصلی آن بدون کوچک‌ترین تغییری باقی مانده است. من به عنوان یک کشیش می‌بایست تحقیقاتم را از انجیل‌های چهارگانه شروع می‌کردم. ما در انجیل متی می‌خوانیم که نسبت عیسی مسیح به ابراهیم و داود می‌رسد (۱-۱)، و در انجیل لوقا آمده است که او بر خاندان یعقوب تا ابد فرمانروایی می‌کند و ملک او نهایی ندارد (۱-۳۳)، انجیل مرقس می‌گوید: این سلسله‌ای از نسب عیسی پسر خداست (۱۰) پس عیسی نیز بشر است، اما انجیل یوحنا می‌گوید: در ابتدا کلمه بود و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود (۱۰۱) یعنی عیسی خدا است. نمی‌توانستم برای این تناقضات جوابی پیدا کنم. به ذهنم رسید که عیسی علیه السلام دعا‌های زیادی دارد، او چه کسی را خوانده است؟ در انجیل یوحنا دعای او چنین است: «زندگی ابدی این است که تو را به عنوان خداوند یگانه و حقیقی بشناسد و یسوع مسیح را نیز که فرستاده‌ای بشناسد و...» و در آخر این دعای طولانی آمده است: «ای خداوند

آفریننده، جهانیان تو را نمی‌شناسند اما من تو را می‌شناسم و این‌ها نیز می‌دانند که تو من را فرستاده‌ای ...» (۲۶-۲۵-۱۷). این دعا اعتراف مسیح است به این‌که خداوند یگانه است، و مسیح پیامبر اوست، و برای عده معینی فرستاده شده است نه برای تمام مردم. این عده معین چه کسانی هستند؟ انجیل متی (۱۵-۲۴) این عده را گمراهان بنی اسرائیل می‌داند پس خدا یکی است و عیسی پیامبر خداست که برای بنی اسرائیل فرستاده شده است. اما معنی این عباراتی که ما در نمازها و دعا‌های مان می‌خوانیم، چیست: «خدای پدر، خدای پسر، خدای روح‌القدس، سه نفر در یک اقنوم؟» با خود گفتم: چیز عجیبی است. اگر از یک دانش‌آموز ابتدایی سؤال شود که مجموع سه یک چند می‌شود، جواب می‌دهد: سه؛ اما اگر بگوییم: مجموع آن یک می‌شود، باور نخواهد کرد. هرچه بیشتر به مطالعه انجیل‌ها می‌پرداختم، بیشتر به دیانت خود شک می‌کردم. من به گناه اولیه و اصلی اعتقاد نداشتم. چرا باید تمام مردم گناهکار به دنیا بیایند و بار گناه اولیه آدم را به دوش بکشند. کتاب مقدس در این مورد نیز متناقض عمل نموده است، و اگرچه در بیشتر موارد به گناه اولیه و گناهکار بودن تمام افراد اذعان دارد اما در عهد عتیق سفر حزقیال اعلام می‌کند که پسر بار گناه پدر و پدر بار گناه پسر را به دوش نمی‌کشد ... (۲۱-۱۸:۲۰). یکی دیگر از بدیهیات مسیحیت این است که گناه هیچ بنی‌آدمی بخشیده نمی‌شود مگر این‌که مسیح به صلیب زده شود. و تناقض دیگر در کتاب مقدس این است که در عهد عتیق آمده است که اگر انسان شروری (گناهکار) از تمام گناهان خود برگردد، خداوند او را می‌بخشد. یکی دیگر از تعالیم بدیهی در دیانت مسیحی این است که مسیح نجات‌دهنده تمام مردم است و اگر کسی کاملاً به خدا بودن او اعتقاد داشته باشد، با وجود گناه نیز نجات خواهد یافت. در انجیل سفر اعمال رسولان در نامه پولس به اهالی کورینتوس چنین آمده است: خداوند ما و پروردگار ما (مسیح) را به قوت خود از قبرها بالا می‌آورد (۶:۱۴). این آیه به مناسبت به صلیب زدن مسیح آمده است. با خود گفتم اگر این‌گونه است که خداوند با ما نیز مانند مسیح عمل می‌کند چرا او را تا روز قیامت در

زیر خاک نگه نداشته است؟ و مسیحی که نتوانسته است خود را از دست یهودیان نجات دهد، چگونه پروردگاری است که می‌تواند دیگران را نجات دهد؟ در انجیل‌های چهارگانه به صورت مستقیم به آمدن پیامبر آخر زمان به نام محمد ﷺ اشاره نشده است. در حالی که در انجیل برنابا به صورت متعدد به آمدن محمد ﷺ بشارت داده شده است. از این‌رو اربابان کلیسا آن انجیل را قبول نداند. در انجیل برنابا اصحاب ۱۶۳ آمده است که روزی یکی از شاگردان مسیح از او پرسید: ای تعلیم‌دهنده، بعد از تو چه کسی می‌آید؟ مسیح با شادی فرمود: بعد از من محمد ﷺ پیامبر خدا خواهد آمد مانند ابر سفیدی که تمام مؤمنان زیر سایه او قرار خواهند گرفت. و در آیه‌ای دیگر در انجیل برنابا اصحاب ۷۲ آمده است که روزی اندریاس شاگرد از مسیح پرسید: ای معلم، چه هنگام محمد ﷺ خواهد آمد؟ نشانه‌های او چیستند تا ما او را بشناسیم؟ مسیح جواب داد: محمد ﷺ در زمان ما نمی‌آید بلکه بعد از گذشت صدها سال زمانی که انجیل تحریف شده است، خواهد آمد و شمار ایمان‌داران در آن زمان از سی نفر بیشتر نخواهد بود. در آن زمان است که خداوند محمد ﷺ را مبعوث خواهد نمود. هنگامی که به دقت انجیل برنابا را مطالعه نمودم، دریافتم که در چهل و پنج آیه از محمد ﷺ نام برده است. با وجود پی بردن به این موارد، علت تنفری که از مسلمانان داشتم تصمیم نگرفتم که در مورد اسلام تحقیق نمایم اما بعد از آن تحقیقات در سال ۱۹۶۹ از کلیسا دست کشیدم ولی آن به معنی ترک مسیحیت نبود بلکه مذهب پروتستان را ترک کردم و به دنبال حقیقت در سایر مذاهب مسیحیت گشتم. مذاهب متعددی در مسیحیت وجود دارد مانند کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس، متودیست و غیره که می‌توان گفت تعداد آن‌ها به بیش از ۳۶۰ مذهب می‌رسد. اختلاف مذاهب مسیحیت مانند اختلاف مذهب در اسلام نیست، برای مثال مسلمانان اهل سنت از چهار مذهب فقهی پیروی می‌کنند ولی در اصول با هم تفاوتی ندارد و در ارکان پنجگانه اسلام معتقدند و اختلاف آن‌ها در فروع و مسائل فقهی می‌باشد. در حالی که مسیحیت این‌گونه نیست بلکه مذاهب مسیحی در اصول نیز با هم

تفاوت دارند. در اسلام مسجدی برای مذهب معینی وجود ندارد و مسلمانان از هر مذهب در نزدیک‌ترین مسجد حاضر می‌شوند اما در مسیحیت این‌گونه نیست. یک کاتولیک به کلیسای ارتدوکس نمی‌رود و یک ارتدوکس نیز در کلیسای کاتولیک حاضر نمی‌شود. روزی یکی از دوستانم من را به مذهب کاتولیکی دعوت نمود و گفت که آن مذهب امتیازاتی دارد که مذهب پروتستان فاقد آن است، مانند اتاق غفران و آن اتاقی در کلیسا است که کشیشی با ریش دراز و لباسی سیاه در آن بر روی صندلی بلندی می‌نشیند و هرکس که بخواهد گناهانش بخشوده شود نزد او می‌رود و کشیش نیز پس از خواندن اوراد نامفهومی به او وعده غفران می‌دهد و به گناهکار مژده می‌دهد که مانند روزی که به دنیا آمده است، از گناه پاک شده است. اگر کسی فقط یکشنبه‌ها به کلیسا و اتاق غفران برود و نزد کشیش اعتراف کند، گناهانش بخشیده می‌شود و احتیاجی به نماز و عبادت ندارد. افراد زیادی را می‌دیدم که با ناراحتی وارد اتاق آموزش می‌شدند و با شادی برمی‌گشتند ولی من با ناراحتی وارد شده و با ناراحتی نیز برگشتم و با خود فکر می‌کردم که کشیش بار گناهان مردم را به دوش می‌کشد، پس چه کسی بار گناهان او را به دوش بکشد و او را بیامرزد؟ مذهب کاتولیکی نیز من را قانع نکرد، از آن دست کشیدم به جستجوی مذهب دیگری پرداختم. مدتی بعد با طائفة مسیحی دیگری به نام شاهدان یهوه آشنا شدم. از رئیس آن‌ها در مورد مذهب‌شان سؤال نمودم و پرسیدم: چه کسی را پرستش می‌کنید، جواب داد: خدا. پرسیدم: از نظر شما مسیح کیست؟ جواب داد: او عیسی پیامبر خداست. همراه با او وارد کلیسای‌شان شدم اما حتی یک صلیب در آن نیافتم. از راز این کار پرسیدم؛ جواب داد: صلیب علامت کفر است و از این‌رو ما آن را در کلیساهای مان آویزان نمی‌کنیم. تا اندازه‌ای از تعالیم این مذهب خوشم آمد و سه ماه تمام را صرف فراگیری تعلیمات آن‌ها نمودم. پس از این مدت روزی از رئیس این فرقه پرسیدم: اگر من بر سر این مذهب بمیرم، بعد از مرگ به کجا می‌روم؟ جواب داد: مانند دود در هوا ناپدید می‌شوی. با تعجب گفتم: من که سیگار نیستم بلکه آدمی دارای عقل و

روح می‌باشم و از او خواستم که بیشتر توضیح دهد. او گفت: بعد از مرگ همگی انسان‌ها که دود شده‌اند در میدان بسیار وسیعی جمع خواهند شد. پرسیدم: آن میدان کجاست؟ جواب داد: نمی‌دانم. پرسیدم: آیا کسی که به این مذهب ملتزم باشد، به بهشت وارد می‌شود؟ جواب داد: خیر، زیرا فقط ۱۴۴ نفر وارد بهشت می‌شوند و دیگران دوباره در زمین ساکن می‌شوند. با قاطعیت گفتم: بعد از روز قیامت زمین دیگر از بین رفته است؛ چگونه مردم دوباره در زمین ساکن می‌شوند. جواب داد: تو حقیقت قیامت را درک نکرده‌ای. آیا اگر تو یک صندلی داشته باشی که حشرات موذی زیادی روی آن باشند، صندلی را می‌سوزانی تا از دست حشرات آسوده شوی؟ جواب دادم: خیر. گفت: پس حشرات را می‌کشی و صندلی را سالم نگه می‌داری. در روز قیامت خداوند زمین را سالم نگه می‌دارد و آدمیان را از بین می‌برد و آن‌ها پس از جمع شدن در آن میدان دوباره به زمین برمی‌گردند و آتشی نیز در کار نیست. سخنان او قانع‌کننده و عاقلانه نبود از این‌رو در سال ۱۹۷۰ تصمیم گرفتم که به طور کلی از مسیحیت و تمام شاخه‌های آن دست بکشم و به دنبال دین دیگری بروم. در یکی از روزها در همان هنگام که به دنبال دین حق می‌گشتم، در طول راه به یک معبد بودایی بسیار زیبا رسیدم که بر در و دیوار آن مجسمه‌هایی از یک اژدهای بزرگ و دو شیر وجود داشت. هنگامی که خواستم داخل آن بشوم، مردی جلوم را گرفت و گفت: آیا می‌خواهی با کفش وارد عبادتگاه ما شوی به آن بی‌احترامی کنی؟ کفش‌هایم را بیرون آوردم و با خود گفتم: حتی بوداییان به نظافت محل عبادت احترام می‌گذارند در حالی‌که ما در کلیسا به این مسئله توجهی نداشتیم. مدت زمانی نیز این دین را تجربه نمودم اما به محض این‌که حقیقت را در آن نیافتم از آن نیز دست کشیدم و دین هندویی را برگزیدم. مدت زمان زیادی نیز با پیروان این دین همراه بودم و در راه یادگیری تعالیم آن چنان کوشش نمودم که توانستم به کارهای خارق‌العاده از جمله راه رفتن در میان آتش و بر روی میخ‌های تیز و سوراخ نمودن اعضای بدن با میخ دست بزنم. اما این‌ها چیزهایی نبودند که من به دنبال آن‌ها می‌گشتم. روزی از رئیس

معبد پرسیدم: شما چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ جواب داد: برهما، خدای آفرینش، ویشنو، خدای خیر و شیوا خدای شر. این سه خدا در جسد انسانی به نام کریشنا متجلی شدند که او نجات‌دهنده تمام جهانیان است. با خود گفت: این تعالیم تفاوت زیادی با آنچه در مسیحیت هست، ندارد و از کاهن هندویی پرسیدم که در مورد آغاز و ابتدای امر کریشنا برایم بگوید. او گفت: دو هزار سال قبل از میلاد در هند پادشاه ستمگری زندگی می‌کرد که حتی به فرزندان خود نیز رحم نمی‌کرد و پسران خود را از ترس این که مبادا روزی جای او را بگیرند، می‌کشت. در یکی از شب‌های بسیار تاریک که پادشاه در قصر خود بر روی تختش نشسته بود، ستاره‌ای بسیار نورانی از بالای سر او در آسمان گذشت و پس از مدتی توقف نموده و پرتوی نورانی از خود را به محل نگهداری گاوهای اهلی فرستاد. هنگامی که پادشاه از سر این مسئله از علما و دانایان مملکت پرسید، آن‌ها پس از مراجعه به کتاب‌های مقدس خود گفتند که خدایان سه‌گانه در جسد انسانی به نام سری کریشنا متجلی شده‌اند. این داستان بسیار شبیه به داستان عیسی مسیح بود که ما بارها برای مردم بیان می‌کردیم با این تفاوت که جریان داستان نه در هند بلکه در بیت‌الرحم اتفاق افتاده بود و انسان مذکور نیز مسیح بود. در اصل داستان اعتقاد به سه خدا و نجات‌دهنده بودن کریشنا یا مسیح تفاوت اساسی بین مسیحیت و هندویی وجود نداشت. در ادامه بحث‌هایم با کاهن هندویی از او پرسیدم: اگر من بر سر دین شما باشم و بمیرم، سرانجامم چه خواهد شد؟ جواب داد: نمی‌دانم ولی تو نباید حشراتی مانند مورچه، پشه و ... را بکشی زیرا آن‌ها نیاکان مرده تو می‌باشند و اکنون تبدیل به حشره شده‌اند. این سخنان نه تنها من را قانع نکرد بلکه باعث شد که از آن دین نیز دست بکشم. راهی به جز تجربه اسلام برایم باقی نمانده بود زیرا آن دینی بود جمعیتی بسیار زیاد در سراسر جهان تابع آن بودند اما افکاری که از همان کودکی در ذهن من نسبت به اسلام ایجاد شده بود، باعث شد که من تحقیق در مورد این دین را به تأخیر بیندازم. من به دنبال حقیقت بودم اما به هر دینی که وارد می‌شدم، قانع نمی‌شدم و اشکالات زیادی را

در آن می دیدم. روزی به همسرم گفتم که به کسی اجازه ورود به اتاق من را ندهد زیرا من می خواهم با خدای خود خلوت کنم. دستانم را بلند نمودم و با حالتی بسیار ذلیلانه و از روی خشوع گفتم: پروردگارا، اگر واقعاً تو وجود داری دست من را بگیر و من را به سوی نور و هدایت راهنمایی کن، و دین حقت را به من نشان بده. این دعا را هر روز تکرار می کردم و حدود هشت ماه تمام در خلوت با خدای خود از او طلب هدایت می نمودم و از این که جوابی به من داده نمی شد، ناامید نمی شدم تا این که شب سی و یکم اکتبر سال ۱۹۷۱ برابر با دهم رمضان آن سال فرا رسید. در آن شب پس از خواندن دعا به خواب رفتم، خوابی عمیق و آسوده. در خواب دیدم که در مکانی نامعین در میان تاریکی ایستاده ام و جایی را نمی بینم. جهان در تاریکی بسیار عمیقی فرو رفته بود. کم کم نوری در جلو من ظاهر شد. آن شبیح انسانی بود که سعی می نمود راه من را روشن کند. او مردی نورانی و مبارک بود که کم کم به من نزدیک می شد. لباس سفیدی بر تن و عمامه ای سفید بر سر داشت. چهره ای نورانی و ریشی موج دار داشت. چهره ای به آن زیبایی را در زندگیم ندیده بودم. او لبخندی زد و گفت: شهادتین را بر زبان بیاور. من گفتم: شهادتین چیست؟ گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله». سه بار پشت سر او تکرار نمودم و آن مرد نورانی کم کم از جلو دیدگان من غائب شد. از خواب بیدار شدم. عرق تمام بدنم را فرا گرفته بود. فردای آن روز به محض رسیدن به اولین مسلمان از او پرسیدم: شهادتین چیست و ارزش آن در دین اسلام چه قدر است؟ او جواب داد: شهادتین رکن اول اسلام است، و انسان با گفتن آنها مسلمان می شود و سپس شرح کاملی از آن را برایم ارائه داد. با آن مرد دوست شدم و خوابی را که دیده بودم برایش بیان نمودم و هنگامی که صفت های آن مرد نورانی را برایش توضیح دادم، او با خوشحالی و صدای بلند گفت: تو به احتمال زیاد پیامبر اسلام، محمد ﷺ را در خواب دیده ای. بعد از این واقعه بیست روز تمام به مطالعه اسلام پرداختم و در روز عید فطر که صدای تکبیر مسلمانان من را به شوق و ذوق آورده بود، به مسجد رفتم و در مقابل جمع

بزرگی از مسلمانان پس از ادای شهادتین، دین اسلام را برای خود برگزیدم و نامم را به رحمت تغییر دادم. پس از بازگشت به خانه به همسرم گفتم که من به دین اسلام گرویده‌ام اما تو آزادی که هر دینی داشته باشی. او نیز بعد از مدت‌ها تحقیق به دین اسلام گروید. لازم به ذکر است که او در خانواده‌ای مسلمان متولد شده بود که به علت تبلیغات مسیحیت، مسیحی شده بودند. تا ماه فوریه سال ۱۹۷۲، تمام خانواده من به دین اسلام گرویده بودند و من از این بابت بسیار خداوند را شکرگذارم که هدایت خود را شامل حال من و خانواده‌ام نمود.

دومین کشیش بزرگ غنا / صدها نفر به دست او در غنا مسیحی شده بودند و هفته‌ای دوبار در تلویزیون به ایراد سخنرانی دینی می‌پرداخت. پس از مدتی تفکر در مورد پذیرش دین از روی آگاهی تصمیم گرفت در مورد ادیان دیگر تحقیق کند زیرا او خود می‌دانست که خانواده او به خاطر گرسنگی مسیحی شده بودند. تحقیقات او در مورد سایر ادیان باعث علاقه‌مندی او به قرآن و سپس مسلمان شدن او گردید. پس از مسلمان شدن او، رئیس کل کشیشان غنا که یک اروپایی بود، به تطمیع و تهدید او پرداخت، و او از ترس جان خود مجبور شد به سیرالئون فرار کند و در آنجا در یک ایستگاه رادیویی متعلق به انجمن مسلمانان سیرالئون طی یک سخنرانی مسلمان شدن خود را آشکارا اعلام نمود.

ابوبکر مواپو / در دسامبر سال ۱۹۸۶ دو روز قبل از جشن‌های میلاد مسیح رئیس اسقف‌های تانزانیا، ماریتن جان مواپو، در یک کلیسای بزرگ در مقابل جمع زیادی از مسیحیان اعلام نمود که از مسیحیت دست کشیده و به اسلام گرویده است. سخنان غیرمنتظره او جمعیت حاضر را چنان شگفت‌زده نمود که دستیار رئیس اسقف‌ها به سرعت تمام در و پنجره‌های کلیسا را بست و با صدای بلند فریاد زد که رئیس اسقف‌ها دیوانه شده است. اما آن‌ها نمی‌دانستند که در ذهن اسقف بزرگ چه می‌گذرد. پس از تلفن دستیار اسقف بزرگ نیروهای امنیتی به کلیسا وارد شدند و اسقف بزرگ را با خود

به بازداشت‌گاه بردند. تا نیمه‌های شب اسقف بزرگ در زندان بود تا این‌که شیخ احمد شیخ یعنی همان کسی که اسقف را به اسلام دعوت کرده بود، به زندان آمد و ضامن اسقف بزرگ شد و او آزاد شد اما این آخرین صدمه‌ای نبود که در راه دین جدید به او رسید.

او در دهه ۱۹۴۰ در بوکابو منطقه‌ای در مرز اوگاندا در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. دو سال بعد از تولد غسل تعمید داده شد و بعد از پنج سال دیگر وارد کلیسا شد و در امر تحضیر خون و جسد مسیح علیه السلام به کاهن کلیسا کمک می‌کرد. این عمل او باعث افتخار خانواده بود، و پدر در همه‌جا با افتخار از فرزندش نام می‌برد و در رؤیاهای خود برای او آینده‌ای بزرگ پیش‌بینی می‌کرد. هنگامی که مارتین در مدرسه ابتدایی و دور از خانواده بود، پدرش در نامه‌ای به او نوشت که آرزو دارد پسرش روزی راهب بزرگی بشود و در تمام نامه‌های خود به این آرزو اشاره می‌کرد. مارتین دوست داشت هنگامی که بزرگ شود، پلیس شود اما نمی‌دانست که در برابر آرزوی پدرش چه کار کند و سرانجام در سن پانزده سالگی به علت احترام زیادی که برای پدرش قائل بود، تسلیم خواسته او شد و به تحصیل تعالیم دینی مسیحی مشغول شد. «فرزندم قبل از این‌که چشم از جهان فروبندم، دوست دارم که تو را در لباس راهبی ببینم»؛ این وصیت و سفارش پدر، مارتین را واداشت که در سال ۱۹۶۴ برای کسب دیپلم در اداره کلیساها به انگلستان سفر کند. یک سال بعد، برای اخذ مدرک لیسانس به آلمان رفت و پس از اتمام تحصیلات به عنوان یک اسقف تمام‌عیار به کشور خود بازگشت. مدتی بعد برای ادامه تحصیل به آلمان برگشت و موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس شد. در تمام این دوران او به تعالیمی که فرا می‌گرفت بدون چون و چرا عمل می‌کرد و به حقانیت راهی که انتخاب کرده بود، ایمان داشت. ادامه تحصیل برای کسب مدرک دکترا در علم لاهوت باعث شد که سؤالات زیادی در ذهن مارتین به وجود آید. او در تحصیلات خود به مقایسه ادیان روی آورده بود و در مقابل ادیان مسیحی، اسلام، یهودی و بودایی بودند که هر کدام بر حقانیت خود ادعا

داشتند. تحقیقات اولیه در مورد این ادیان مارتین را کنجکاو نمود تا به حقانیت این ادیان پی ببرد. در ادامه این تحقیقات او به نسخه‌ای از قرآن کریم دست یافت. با اولین نگاه به قرآن، سوره اخلاص توجه مارتین را به خود جلب نمود:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝﴾
[الإخلاص: 1-4].

«بگو: او خداوندی است که یکتا و یگانه است، خداوندی که بی‌نیاز از هر چیز است. نه کسی از او به دنیا می‌آید و نه زاده شده است، و هیچ‌کس و هیچ‌چیز همانند او نیست». این سوره چنان او را تحت تأثیر قرار داد که به مطالعه تمام قرآن و تاریخ نزول و کتابت آن علاقه‌مند شد و پس از تحقیقات خود به این نتیجه رسید که قرآن تنها کتاب آسمانی است که از زمان نزول تاکنون دست هیچ بشری نتوانسته است در آن تغییری بدهد. این حقیقت آن‌قدر برای او مهم بود که در رساله دکترای خود به آن اشاره کرد و برای او مهم نبود که با نوشتن این حقیقت رساله او پذیرفته شود یا خیر. آن‌چه برای او مهم بود، حقیقت بود. در این اثنا و گيرودار ذهنی، روزی مارتین نزد یکی از اساتید محبوب خود به نام وان برگر رفت. پس از بستن در اتاق و سلام و احوال‌پرسی به چشمان استاد خود خیره شد و از او پرسید: لطفاً بدون تعصب بفرمایید که از میان تمام ادیانی که بر روی زمین است، کدام دین حق است؟ استاد در جواب گفت: اسلام. مارتین که شگفت‌زده شده بود، پرسید: در این صورت چرا مسلمان نمی‌شوید؟ استاد جواب داد: اولاً به علت این‌که من از عرب‌ها متنفرم و دلیل دیگر این‌که چه کسی حاضر است این همه رفاه و نعمت و شهرت را به خاطر پذیرش اسلام از دست بدهد؟ آیا گمان می‌کنی من به خاطر این‌که دینی حق است از همه این‌ها دست می‌کشم؟ دکتر مارتین به کشور خود بازگشت، و به عنوان سراسقف تمام کشور کار خود را شروع کرد اما جوابی که استاد وان برگر به او داده بود همواره ذهن او را آزار می‌داد. او هم صاحب منصب، منزل و ماشین‌های زیبا شده بود و در رفاه و نعمت بزرگی می‌کرد. آیا ممکن بود که از همه

این‌ها دست بکشد. او به ریاست کل مجلس بین‌المللی کلیساها در کشورهای آفریقایی، تانزانیا، کنیا، اوگاندا، بروندي و بخش‌هایی از سومالی و اتیوپی نیز دست یافت که از مناصب بارنی بیتیانا رئیس انجمن حقوق بشر آفریقای جنوبی و اسقف دیسموند توتو رئیس انجمن آشتی ملی مهم‌تر بود. او می‌دانست که با اعلان اسلام باید از تمامی این مناصب دست بکشد. اما او فردی حقیقت‌جو بود و نمی‌خواست به خود و دیگران دروغ بگوید. آیاتی از قرآن همواره به ذهن او می‌آمدند و در بیشتر رؤیاهایشان آیاتی از قرآن همراه با عده‌ای ملبس به لباس سفید رعبی از جلو چشمان او می‌گذشتند. در این مدت او با علمای مسلمان و از جمله شیخ احمدالشیخ رابطه داشت. یک‌سال تمام او در این گیرودار ذهنی بود که آیا با اعلان اسلام خود از زندگی فعلی و مناصب خود دست بردارد و یا مانند استادش به دنیا و مناصبش چنگ زند. سرانجام سرگردانی او به پایان رسید و همان‌گونه که پیش‌تر ذکر آن رفت در کلیسا و در میان جمع زیادی از مسیحیان اعلام نمود که مسلمان شده است، و نام خود را به ابوبکر تغییر داد.

تمام مناصب، القاب، منازل و ماشین‌ها از او پس گرفته شد حتی همسرش نیز حاضر نشد که با زندگی او ادامه دهد و او و فرزندان را ترک نمود در حالی که شوهر مسلمان به زنش گفته بود که هیچ الزامی نیست که او نیز به دین اسلام بگردد. پدر و مادر ابوبکر به شدت از دست او ناراحت شدند و پدرش از او خواست که علناً در میان مردم پشیمان شود و از اسلام انتقاد نماید و مادرش گفت که اصلاً حاضر نیست او را ببیند و به سخنانش گوش دهد. تمام افراد فامیل و دوستان از دور او پراکنده شدند و او تنهای تنها شد. ابوبکر از پدر و مادرش اجازه خواست که فقط به او اجازه دهند یک شب نزد آن‌ها بماند و فردای آن روز ناچار شد که محل زندگی خود را ترک کند و به کابایلا بین مرز مالاوی و تانزانیا برود. در آنجا با راهبه‌ای به نام جیروتروود کیبویا آشنا شد و به خانه او رفت. پس از ترک منزل، مسیحیان و مقامات محلی شایعه نمودند که سراسقف پیشین کشور دیوانه شده است، و مردم نیز در همه‌جا با چشم یک دیوانه به او می‌نگریستند.

هنگامی که مردم مالای از آمدن او مطلع شدند، از راهبه پرسیدند که چگونه او به یک دیوانه اجازه داده است در خانه او باشد. راهبه جواب داد: او دیوانه نشده است بلکه مسلمان شده است. این جواب باعث شد که ابوبکر با راهبه در مورد اسلام بحث نماید. سخنان ابوبکر جیرترود را به تفکر واداشت و پس از مدتی او نیز مسلمان شد و نام خود را به زینب تغییر داد. ابوبکر و زینب مخفیانه با هم ازدواج نمودند و خانواده‌ای اسلامی را با هم پایه‌ریزی نمودند. زینب پس از مسلمان شدن در نامه‌ای به مسئولین خود نوشت که از راهبه بودن استعفا می‌دهد. خبر ازدواج آن دو به خانواده دختر رسید. دایی دختر که پیرمری مهربان بود به زینب پیغام رساند که همراه با شوهرش از آن مکان بگریزند زیرا پدر زینب به شدت عصبانی شده و تفنگ خود را برای کشتن آن دو پر نموده است. ابوبکر و زینب به روستایی دورافتاده نقل مکان کردند و در خانه‌ای کاهگلی و کوچک سکنی گزیدند. آن‌ها به خاطر خداوند و دین حقی که به آن گرویده بودند، از ناز و نعمت و رفاه دست کشیده بودند. ابوبکر که زمانی سراسقف چند کشور و رئیس یک مجلس بین‌المللی بود، به جمع‌آوری هیزم و فروختن آن و کار بر روی زمین کشاورزی برای دیگران روی آورد، و در اوقات فراغت نیز به تبلیغ اسلام می‌پرداخت. تبلیغات او باعث شد که چندبار از او شکایت شود و چندین بار به زندان‌های کوتاه‌مدت محکوم شد. خداوند سه فرزند به ابوبکر و زینب عطا کرده بود. در سال ۱۹۸۸ ابوبکر برای انجام مناسک حج به عربستان سعودی رفت و در دوران غیبت او در خانه واقعه‌ای بسیار ناگوار اتفاق افتاد. پسرخاله ابوبکر که یک اسقف بود عده‌ای را تحریک نموده بود که منزل ابوبکر را منفجر کنند. انفجار خانه باعث شد که هر سه فرزند ابوبکر خود را از دست بدهند. این عمل نه تنها ابوبکر را از بین نبرد بلکه باعث شد طرفداران زیادی پیدا کند و عده زیادی به دین اسلام روی آورند. روز به روز به طرفداران ابوبکر اضافه می‌شد. در سال ۱۹۹۲ بعد از یک سلسله انفجار در بازار فروش گوشت خوک، ابوبکر و هفتاد تن از طرفداران‌شان بازداشت شدند. او به عمل خود اعتراف نمود اما گفت که عملی غیرقانونی

انجام داده است، زیرا براساس قانون مصوب در سال ۱۹۱۳ فروختن گوشت خوک در دارالسلام، تانگاه، مافیا، لندی و کیگوما ممنوع شده بود. پس از آزادی، او را به زامبیا تبعید نمودند زیرا مقامات به او گفتند که توطئه‌ای را برای قتل او کشف نموده‌اند. پس از آن نیز بارها توسط پلیس بازداشت شد. چندین بار زنان از بازداشت او توسط پلیس جلوگیری کردند و نهایتاً با پوشاندن لباس زنان باعث فراری دادن او از کشور شدند. زندگی جدید تا اندازه‌ای برای خانواده ابوبکر آسودگی به دنبال داشت، و زینب همسر ابوبکر یکی از دوستان خود به نام شیلا را به همسرش معرفی نمود تا او را به عقد خود درآورد و آداب اسلامی را به او بیاموزد. حاج ابوبکر موایو از مسلمانان می‌خواهد که شجاع باشند و در مقابل موج تبلیغات غرب بر ضد مسلمانان خود را نبازند و از عقیده خود به این بهانه که اصول‌گرا است، دست نکشند.

عزت اسحاق معوض / او در خانواده‌ای مسیحی و متعصب به دنیا آمد. از همان کودکی وارد کلیسا شد تا این‌که در دوره جوانی به یک کشیش مسیحی تبدیل شد. او در دعوت به مسیحیت از تمام وسایل استفاده می‌کرد. تعمق بیشتر او در مسیحیت، او را در مواردی به شک انداخت. اختلاط مردان و زنان بزک کرده در کلیسا و تکرار اوراد کشیشان از طرف آنان بدون هیچ درک و فهمی از آن، او را ناراحت می‌کرد. اختلاف در تفسیر ثالث در میان فرقه‌های مختلف مسیحیت او را گیج می‌کرد و از خوردن شراب و گوشت قربانی به مثابه خون و گوشت مسیح اکراه داشت. درست در همان زمانی که به مسیحیت شک کرده بود، آداب دین اسلام از جمله نمازهای جماعت و روزه ماه رمضان او را به خود جذب کرد. او هنگام شنیدن آیات قرآن احساس آرامش می‌کرد. همه این عوامل سبب شد که نزد شیخ رفاعی سرور برود و با او در مورد اسلام و مسیحیت به بحث بپردازد. سه سال تمام او در مورد پذیرش اسلام متردد بود هم‌چنان به تحقیقات خود ادامه می‌داد. در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۸ بعد از یک ساعت بحث و مناقشه با شیخ رفاعی، عزت اسحاق از شیخ خواست که شهادتین را به او تلقین کند و نماز خواندن را

به او تعلیم دهد. او مسلمان شد و نام خود را به محمد احمد الرفاعی تغییر داد. تمامی پیمان‌های رسمی گذشته‌اش را لغو نمود و با عمل جراحی، صلیبی را که بر بدن خود نقش انداخته بود، از پوست خود برداشت. پس از مسلمان شدن پدر و مادر و خویشانش با او قطع رابطه کردند و پدرش او را از شرکت تجاری که با هم شریک بودند، اخراج کرد. اما این اعمال تأثیری بر روحیه محمد احمد الرفاعی نگذاشت و او اکنون یکی از دعوتگران به دین اسلام است.

ابراهیم خلیل فلیس استاد سابق لاهوت / او در سال ۱۹۱۹ در اسکندریه مصر در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. در یک مدرسه آمریکایی در مصر تحصیلاتش را شروع نمود. در جنگ جهانی دوم هنگامی که اسکندریه مورد حمله هواپیماهای جنگی قرار گرفت، خانواده ابراهیم مجبور شدند به اسیوط نقل مکان کنند و در سال ۱۹۴۲ موفق به اخذ دیپلم در دانشکده تعلیمات داخلی در آنجا شد. پس از آن به مدت دو سال با نیروهای نظامی آمریکا که در مصر بودند، همکاری نمود. اما خبرهای ناگوار از بدبختی‌ها و ناگواری‌های جنگ، ابراهیم را واداشت که به صلح و آرامش فکر کند و از این‌رو متوجه کلیسا شد و در سال ۱۹۴۵ وارد دانشکده لاهوت شد و سه سال به تحصیل در آن ادامه داد. او علاوه بر تسلط یافتن به زبان‌های عربی و انگلیسی به مطالعه زبان‌های یونانی، آرامی و عبری پرداخت. پس از آن به مطالعه و تحقیق در مورد عهد عتیق و جدید، تفاسیر و شرح‌های آن‌ها، تاریخ کلیسا و نهضت تبلیغ برای مسیحیت و ارتباط آن با جامعه مسلمانان پرداخت. او سپس برای مبارزه با مسلمانان و استفاده از نقاط ضعف آنان به مطالعه قرآن و احادیث و فرقه‌های منشعب شده از مسلمانان پرداخت. و بر همین اساس، پایان‌نامه خود را به موضوعی تحت عنوان «چگونگی از بین بردن اسلام به کمک مسلمانان» اختصاص داد. او در سال ۱۹۵۲ موفق به اخذ فوق لیسانس در فلسفه و لاهوت از دانشگاه برنستون ایالات متحده آمریکا شد. پس از بازگشت به مصر با گروه‌های تبلیغی مسیحیت به فعالیت پرداخت، و پس از مدتی که با این گروه‌ها کار کرد

دریافت که قصد این گروه‌ها تنها تبلیغ مسیحیت نیست بلکه در کنار آن جاسوسی کرده و هدف‌هایی استعماری را دنبال می‌کنند. او می‌گوید: «پس از این‌که از اهداف گروه‌های تبلیغی خارجی آگاه شدم، تصمیم گرفتم که ارتباطم را با آن‌ها کم نموده و در عوض با مسلمانان که هم‌وطن خود من بودند تسامح بیشتری نشان دهم. بنابراین، گاه‌گاهی به میان جامعه مسلمانان نیز می‌رفتم تا این‌که یک روز صدایی دلنشین من را به خود جلب نمود. آن صدا، صدای یک قاری قرآن بود و آن سال، سال ۱۹۵۵ بود. به آن صدای دلنشین گوش دادم و با شنیدن دو آیه از آن دچار حیرت شدم:

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [الجن: ۱-۲].

«(ای محمد ﷺ) بگو: به من وحی شده است که چند نفر از جن این قرآن را شنیدند و سپس گفتند: ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به بالندگی هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز برای پروردگارمان شریک قائل نمی‌شویم».

این آیه به صورت عجیب در درون من رسوخ کرد و هنگامی که به خانه بازگشتم به سرعت به کتابخانه خود رفته و قرآن را برداشته و شروع به مطالعه آن نمودم اما این بار با قصدی دیگر آن را مطالعه می‌کردم. من دیگر به دنبال یافتن نقطه ضعف نبودم بلکه شیفته این کلام شده بودم یک‌بار، دوبار، سه بار و چندین بار دیگر آن را از اول تا آخر خواندم و هربار بیش از بار قبل مجذوب آن می‌شدم. هنگامی که به این آیات رسیدم که خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«آنانی که از این فرستاده و پیامبر درس ناخوانده تبعیت می‌کنند، احوال او را به صورت نوشته در نزد خود در تورات و انجیل می‌یابند».

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَهْمَدُ﴾ [الصف: 6].

«(به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [تورات] می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!».

تصمیم گرفتم که در مورد آن‌ها در کتاب مقدس تحقیق کنم. اگرچه بنا به نظر قرآن، تورات و انجیل تحریف شده‌اند، اما من می‌خواستم ببینم که آیا می‌توان اشاراتی را در این مورد یافت که بنی اسرائیل زیاد به آن‌ها توجهی نکرده‌اند و از این‌رو درصدد تحریف آن‌ها برنیامده باشند. زیرا آنچه که به وضوح درباره پیامبری محمد ﷺ در تورات و انجیل اصلی آمده است، با توجه به دشمنی پیروان این ادیان با اسلام قطعاً تحریف و تبدیل شده است. چندسال متوالی به تحقیقات فشرده خود ادامه دادم و سرانجام به واقعیت‌هایی دست یافتم که تحریف و تبدیلی در آن‌ها صورت نگرفته بود. برای مثال در سفر تثنیه کتاب پنجم از کتاب‌های تورات چنین آمده است: «پیامبری مانند تو از میان برادران‌شان مبعوث خواهم نمود و کلامم را در دهان او می‌گذارم تا به آنچه که من سفارش می‌کنم با آن سخن گوید»؛ از خودم پرسیدم: منظور از برادرانشان چیست؟ اگر منظور بنی اسرائیل باشد باید می‌گفت: از خودشان، و چون گفته است: از میان برادرانشان پس منظور پسرعموهای آنان است. آیا منظور از پسرعموها، فرزندان عیسو برادر یعقوب (اسرائیل) می‌باشند؟ اما در سفر تثنیه اصحاح ۲ عدد ۴ خداوند به موسی پیامبر ﷺ می‌فرماید: شما به ستاره برادرانتان از فرزندان عیسو عبور می‌کنید...». بنابراین، به فرزندان عیسو با کلمه برادرانتان اشاره شده است، اما برادرانشان باید اشاره به فرزندان برادران اسحاق باشد. اسحاق جد بنی اسرائیل است، و برادر او اسماعیل است که جد قیدار می‌باشد، و قیدار نیز جد پیامبر محمد ﷺ می‌باشد. و سپس درباره عبارت مانند تو در جمله قبل توقف نمودم تا منظور آن را درک کنم و سه پیامبر عیسی، موسی و محمد ﷺ را با هم مقایسه نمودم

تا ببینم که کدام یک مانند موسی است. تفاوت موسی با عیسی زیاد بود زیرا براساس عقیده مسیحیت او خداوند مجسم و فرزند خدای حقیقی و اقنوم دوم از اقانیم سه گانه بود و بر صلیب کشته شد در حالی که موسی و محمد ﷺ بنده خدا، مرد و پیامبر بودند که با مرگ طبیعی از دنیا رفتند. بنابراین، عبارت «مانند تو» به محمد ﷺ نزدیک تر است تا به عیسی. اما در مورد عبارت «کلامم را در دهان او می گذارم ...» به این نتیجه رسیدم که آن نیز به محمد ﷺ برمی گردد زیرا با توجه به زندگی او در می یابیم که او مردی امی و ناخوانده بوده است که تا سن چهل سالگی چیزی از قرآن را بیان ننموده است، و از آن پس قرآن در دهان او گذاشته شده است. مژده ای دیگر در تورات در سفر اشعیا اصحاب ۷۹ آمده است آن جا که می گوید: «کتاب را برای کسی که خواندن و نوشتن نمی داند بلند خواهد کرد و به او می گوید: بخوان و او نیز می گوید من بی سواد و ناخوانده ام و ...». و به نزول آیات اولیه قرآن که با عبارت اقرأ (بخوان) به پیامبر ﷺ شروع می شود، اشاره دارد. اما در تحقیقی که در میان اناجیل داشتم، بیشترین و واضحترین مژده ها به نبوت محمد ﷺ را در انجیل برنابا یافتیم و از این رو است که کلیسا به این انجیل اعتراف نمی کند. در انجیل یوحنا نیز نه بار پیشگویی به نبوت برقلیط شده است که این کلمه پنج معنی دارد که عبارتند از: تسلیت دهنده، شفیع، طرفدار، ستایش شده در زمین و ستایش شده در آسمان (محمد و محمود)، و این القاب بر پیامبر اسلام ﷺ منطبق هستند. در اصحاب ۱۴ عدد ۱۶ و ۱۷ در انجیل یوحنا آمده است: «من دست دعا به سوی خدا برمی دارم که تسلیت دهنده آخری به شما عطا کند تا روح حقیقت الی الابد با شما باشد» و در پیشگویی دیگر در اصحاب ۱۶ عدد ۱۳ و ۱۴ آمده است: «و اما زمانی که آن روح حقیقت نزد شما آید، همگی شما را به حقیقت رهنمون می سازد زیرا او از خود سخن نمی گوید و آنچه را که می شنود، به شما می گوید و به امور آینده شما را خبر دهد و از من ستایش می کند». و این مصداق کلام الهی در قرآن است که می فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا﴾ [الكهف: 110].

«بگو به درستی که من بشری همانند شما هستم که به من وحی می‌شود که به حقیقت خدای شما، خدایی یگانه است پس هرکس که به لقای پروردگارش امید است باید کردار نیک انجام داده و در پرستش پروردگارش برای او شریکی قائل نشود».

بعد از این که به حقیقت دست یافتم، مسئله را با همسرم در میان گذاشتم، اما به مذاق او خوش نیامد و متأسفانه این خبر به شرکت آمریکایی که در آن کار می‌کردم، رسید. آن‌ها من را به سرعت به تیمارستان بردند و اعلان نمودند که مشاعرم را از دست داده‌ام. چهارماه تمام در سختی و تنگنا بودم، از همسر و فرزندانم دور شده بودم و کتابخانه‌ام با کتاب‌های زیاد و مهم مصادره شده بود. در آن دوران انگلیس ملک طلال پادشاه اردن را به بهانه این که مشاعرش را از دست داده است، از قدرت خلع نمود و من نیز می‌ترسیدم که به این بهانه تمام آن‌چه را که در دستم بود، از من بگیرند. از این رو سکوت اختیار کرده و آرام گرفتم تا این که آزاد شدم. از خدمت دین مسیحیت استعفا دادم و به یک شرکت آمریکایی در قاهره که لوازم التحریر می‌ساخت، رفتم تا در آنجا شاغل شوم زیرا هیچ راه دیگری برایم باقی نمانده بود. کلیسا تا آنجا که نفوذ داشت مانع می‌شد و جامعه اسلامی نیز نمی‌توانست کمکی به من بکند. در آن دوران یعنی دهه‌های پنجاه و شصت تصفیه اخوان المسلمین در مصر شروع شده بود و مسلمان شدن و طرفداری از اسلام توسط من چیزی جز خسارت برایم در برنداشت و دولت به آن روی خوش نشان نمی‌داد. مدتی بعد شرکت آمریکایی از جریان من باخبر شد و من را اخراج کرد. من به کار تجارت روی آوردم و در سال ۱۹۵۹ علناً اعلام نمودم که مسلمان شده‌ام و نام خانوادگی فیلیس را به احمد تغییر دادم و نام فرزندانم را از اسحاق به اسامه، سموئیل به جمال و ماجده به نجوا تغییر دادم. اعلام مسلمان شدنم دردسرهای زیادی به دنبال داشت. همسرم حاضر به زندگی با یک مسلمان نشد و من را ترک کرد. کشیش‌های

کلیسا من را به محاکمه کشیدند و تهدیدم نمودند و در امر تجارت تا جایی برآیم اشکال تراشی نمودند که مجبور شدم از آن نیز دست بکشم و نویسنده یک شرکت خارجی با حقوقی پایین شدم. درآمد در ماه ۱۵ جنیه بود در حالی که خرج خانواده ام ۸۰ جنیه در ماه بود. در آن مدت به مطالعه زندگی پیامبر اسلام ﷺ پرداختم که مایه تسلی خاطر من بود. جیره خواران آمریکا از سابقه من به آن شرکت خارجی خبر دادند و آن‌ها نیز من را اخراج نمودند و من مدت سه ماه تمام بیکار بودم. سرگذشت من به گوش افرادی از وزارت اوقاف مصر رسید و وزیر اوقاف با حضور استاد محمدالغزالی از من خواست که منشی مجلس اعلای امور اسلامی شوم. ابتدا خیلی خوشحال بودم اما پس از آن که دریافتم جو وزارت جو مسمومی است و همه در فکر جاسوسی از یکدیگرند، نگران شدم. اوضاع بر همین منوال گذشت تا این که دکتر محمدالبهی وزیر اوقاف شد و امور دینی تا اندازه‌ای سروسامان گرفت اما رئیس مجلس اعلای امور اسلامی که نظامی هم بود با او لجاجت می‌کرد. بعد از چاپ کتابم تحت عنوان «مستشرقین و مبلغین مسیحی در جهان عربی و اسلامی»، دکتر البهی من را به وزارت دعوت کرد تا با من آشنا شود. خبر این دعوت به رئیس مجلس رسید و او به گمان این که من در جناح استاد غزالی و دکتر البهی هستم، با عصبانیت عذر من را خواست و من را در سن شصت سالگی در سال ۱۹۷۹ از کار برکنار کرد و تمام کتاب‌هایم را مصادره نمودند. بغض گلویم را گرفته بود؛ هم در جامعه مسیحی و هم در جامعه اسلامی تحت فشار قرار گرفته بودم. از این رو تصمیم گرفتم که به کشور عربستان سعودی مهاجرت نمایم. ابراهیم خلیل کشیش سابق و استاد لاهوت تبدیل به یک دعوتگر اسلامی شد و در یکی از سفرهایی که به سودان نمود، با سیزده کشیش سودانی مناظره نمود و باعث هدایت همگی آنان به دین مبین اسلام شد.

کنث جینکینز کشیش آمریکایی / او داستان مسلمان شدن خود را در کتابچه کوچکی نوشته است. به قسمت‌هایی از آن توجه فرمایید: «من به عنوان عالم دینی و کشیش کلیسا

همواره سعی نموده‌ام که مردم را به راه سعادت هدایت نمایم و از گمراهی برهانم و اکنون نیز که مسلمان شده‌ام دوست دارم که تجربه خود را در اختیار دیگران بگذارم تا آن‌ها نیز از نور و هدایتی که من به دست آورده‌ام، بی‌بهره نباشند. من خداوند را سپاس‌گذارم که من را به راه راست خود هدایت نمود و دروازه رحمتش را به روی من گشود. این رحمت زمانی تجلی نمود که من شیخ عبدالعزیز بن باز را ملاقات نمودم و در حضور او به اسلام گرویدم. افراد زیادی در راه هدایت من دخیل بوده‌اند و من از ترس این که مبدا نام یکی از آن‌ها را فراموش کنم، از ذکر نام آن‌ها خودداری می‌کنم. از همان کودکی با عشق به پروردگار بزرگ شدم و در کنار پدربزرگم که یک مسیحی متعصب بود، نیمی از زندگی را در خانه و نیمی دیگر را در کلیسا به سر بردیم. تعلیم مسیحیت را از همان دوران کودکی از پدربزرگم فرا گرفتم. در سن شانزده سالگی به کلیسای دیگری رفتم. پس از مدتی به دانشگاه رفتم و روز به روز به تعلیم دینی خود می‌افزودم و دانش دینی‌ام به حدی بود که با خود می‌گفتم: گمان نمی‌کنم که کسی بهتر از من خدا را بشناسد. این طرز تفکر ناشی از آن بود که با هر کشیش دیگری که بحث و مناظره می‌کردم، او را وادار به سکوت می‌کردم زیرا بخش‌های زیادی از کتاب مقدس را حفظ کرده بودم و کسی را نمی‌یافتم که به اندازه من از کتاب مقدس آگاهی داشته باشد. مردم نیز این مسئله را درک کرده بودند و سخنانم بر آن‌ها تأثیر زیادی داشت. و همواره جمع زیادی برای شنیدن سخنان من جمع می‌شدند. در مورد ادیان دیگر تا حدی آگاهی داشتم اما شناختم از اسلام فقط شناختی بود که از گروه امت اسلام به رهبری عالیجاه محمد داشتم. آن‌ها گروهی نژادپرست بودند و معتقد بودند که خداوند مردی سیاه است. گرچه سخنان رهبر جدید آنان یعنی لئیس فراخان جذاب بود اما برنامه‌ها و نظرات آنان برای من جالب نبود و آن‌ها را افرادی گمراه می‌دانستم و چون نام آن‌ها امت اسلام بود گمان نمودم که تمام مسلمانان مانند آن‌ها می‌باشند. به کلیساهای متعددی می‌رفتم و با کشیش‌های زیادی رفت‌وآمد داشتم. بعضی از برنامه‌های کلیسا و از جمله آمدن زنان

نیمه‌لخت و آرایش کرده به عنوان سفیران مسیح را به آن‌جا مغایر با تعالیم مسیح می‌دانستم. اما همه‌جا چنین اعمالی رایج شده بود و من به تنهایی نمی‌توانستم جلو آن را بگیرم. با کشیشان دیگر صحبت کردم اما دیدم که آن‌ها تمایل زیادی به تغییرات ندارند. سرانجام آن‌چه را که من پیش‌بینی می‌کردم، اتفاق افتاد: مواردی از زنا و همجنس‌بازی و سوء استفاده جنسی از کودکان در کلیسا و به دست بعضی از کشیشان اتفاق افتاد و خبر آن به گوش همه رسید. من به شدت ناراحت و اندوهگین بودم. از این‌که دین مسیح و کلیساها آلوده شوند، بیمناک بودم. من خداوند، مسیح و روح‌القدس را یکی می‌دانستم اما عقیده تثلیث را آن‌گونه که عده‌ای از کشیشان بیان می‌کردند، قبول نداشتم. سخنان من با سایر کشیشان راه به جایی نبرد، و تصمیم گرفتم که آمریکا را ترک کرده و مدتی به عربستان سعودی بروم. در عربستان بیشتر با مسلمانان آشنا شدم و دریافتم که آن‌ها خیلی با امت اسلام عالیجاه محمد تفاوت دارند. دریافتم که در اسلام به هیچ‌وجه نژادپرستی وجود ندارد. به اسلام و زندگی پیامبر ﷺ آن علاقه‌مند شدم و از یک دوست سعودی خواستم که کتاب‌هایی را در این زمینه به من معرفی کند. هر کتابی را که می‌خواستم برایم آماده می‌کرد و به هر سؤالی که داشتم جوابی قانع‌کننده می‌داد. تعجب من از آن بود که دوست سعودی اصراری بر دادن جواب سریع نداشت، و اگر جوابی را نمی‌دانست از من می‌خواست که صبر کنم تا او جواب را از عالمان دین‌شان بگیرد. سرانجام به مطالعه قرآن پرداختم. از مفاهیم و معانی بلند آن شگفت‌زده شدم. بارها و بارها آن را مطالعه نمودم اما از خواندن آن سیر نمی‌شدم. به اسلام علاقه‌مند شده بودم اما نمی‌دانستم که چگونه از دینی که خود سال‌های سال مبلغ آن بوده‌ام، دست بردارم. اگرچه مطمئن شده بودم که در کتاب مقدس تحریفاتی صورت گرفته است اما باز هم آن را کلام خدا می‌دانستم. چگونه ممکن بود از کتاب مقدس که من به آگاه‌تر بودن از آن نسبت به دیگر کشیشان افتخار می‌کردم، دست بکشم. اما این غیرممکن با دیدن یک نوار ویدیویی ممکن شد. این نوار تحت عنوان «آیا انجیل کلام خدا است»، مناظره‌ای بین شیخ احمد دیدات و

جیمی سواگرت بود. بعد از دیدن این فیلم فوراً مسلمان شدم. شما می‌توانید این مناظره را در سایت انترنتی زیر بشنوید:

http://www.islam.org/audio/ra622_4.ram

سپس به دفتر شیخ عبدالعزیز بن باز رفتم و علناً شهادتین را بر زبان آوردم و نامم را به عبدالله فاروق تغییر دادم. ایشان پند و اندرزهایی به من ارائه نمودند و گفتند که شاید در آینده با مشکلاتی مواجه شوی، لازم است که صبر داشته باشی و تقوا پیشه کنی. بعد از بازگشتم به آمریکا از هر طرف بر من فشار آوردند و کشیشان تبلیغ نمودند که من از ضعف ایمان مسلمان شده‌ام و از من به عنوان خائن نام می‌بردند. اما من که راه سعادت و خوشبختی را یافته بودم، گوشم به این حرف‌ها بدهکار نبود و در هر جای ممکن تجربه خود را در اختیار آنانی که مایل بودند، می‌گذاشتم تا شاید خداوند آن‌ها را نیز هدایت نماید. من اکنون به تبلیغ اسلام در آمریکا مشغولم و بیش از هر کس دیگری به تحریف کتاب مقدس و فریب و نیرنگ دیگران برای زشت نشان دادن چهره اسلام آگاهی دارم زیرا خود مدتی را در این وادی به سر برده‌ام. از خداوند بزرگ خواهانم که همه ما را به راه راست هدایت فرماید».

الدود مریس، کشیش فیلیپینی / او کشیش متعصبی بود و نسبت به مسلمانان همان نظر را داشت که نسبت به بت‌پرستان داشت، زیرا او گمان می‌کرد که مسلمانان قومی هستند که ماه را می‌پرستند و این طرز تفکر از توجه مسلمانان به حلول ماه برای انجام عباداتی مانند حج و روزه ماه رمضان و یا تصویر ماه در پرچم تعدادی از کشورهای مسلمان ناشی شده بود. او این طرز تفکر خود را بر ضد مسلمانان به کار می‌برد و آن‌ها را ماه‌پرست می‌خواند. در یک سفر تجاری که به عربستان داشت، تمام آنچه را که سال‌ها ذهنش را با آن مشغول کرده بود، جز گمانی واهی نیافت و رفتار و عبادات مسلمانان او را متوجه اسلام و علاقه‌مند به آن نمود. او مسلمان شد و نام خود را به محمد شریف تغییر داد و پس از مسلمان شدن به زیارت اماکن مقدس اسلامی در مکه و

مدینه رفت و تصمیم گرفت که برای جبران گذشته خود پس از بازگشت به فلپین به دعوت اسلام بپردازد.

ملقاه قفادو، کشیش اتیوپیایی / او از پدری یهودی و مادری مسیحی به دنیا آمد و از این رو در کودکی با تورات وانجیل آشنا شد و تا دوران جوانی با آنها همدم بود. او بارها از آنچه در این دو کتاب می خواند به شک می افتاد و در مورد آنها از بزرگان کلیسا سؤال می کرد، اما جوابی شافی که درد شک او را شفا دهد، نمی شنید. به هر حال او کشیش شد و به تبلیغ دین مسیحیت پرداخت. شبی در خواب دید که مردی او را صدا می زند و از او می خواهد سورة اخلاص را در قرآن بخواند. او آن خواب را از جمله خواب های شیطانی تعبیر نمود اما تکرار آن رؤیا در شب های بعد او را به تفکری عجیب و در نهایت به سمت قرآن سوق داد. او توحید خالص را در قرآن یافت و تکریم و تمجید قرآن از مسیح و مادرش - علیهما السلام - را بسیار بالاتر از آن تکریم هایی دانست که کلیسا برای عیسی علیه السلام متصور می شد. او مسلمان شد و نام خود را به محمد سعید تغییر داد و علناً آن را اعلان نمود. بزرگان کلیسا به تهدید و شکنجه او پرداختند و در نهایت او را به زندان انداختند ولی چون دیدند که به هیچ وسیله ای نمی توانند او را از راهی که انتخاب کرده است، بازگردانند، مجبور شدند که او را آزاد کنند و سپس تمام املاک و دارایی او را مصادره نمودند. او به خانه و نزد همسرش که او نیز مسلمان شده و مونس غربت و تنهایی او بود، بازگشت. محنت زندان او را ثابت قدم تر نموده بود و او با عزمی راسخ دیگران را به اسلام دعوت نمود و در مدت بسیار کمی حدود ۲۸۰ نفر پس از شنیدن سخنان او به اسلام گرویدند. مسلمان شدن این تعداد خشم اسقف کارلویوس رئیس کشیشان اتیوپی را برانگیخت، و باعث شد که بار دیگر به زندان افتد اما این بار از طرف دولت منجستو دستگیر شد. پس از دیدار دکتر عبدالله عمر نصیف مدیرکل رابطه جهانی اسلام در اتیوپی با منجستو، محمد سعید از زندان آزاد شد و به امر دعوت و تبلیغ خود ادامه داد. او می گفت: آرزوی خصوصی من این است که والدینم به دین اسلام

بگروند و آرزوی عمومی من این است که روزی دعوتگر بزرگی در راه اسلام شوم. او به آرزوی خود رسید و یکی از دعوتگران بزرگ در اتیوپی و قارة آفریقا شد. بارها مورد تهدید واقع شد و به او حمله شد و تصمیم قطعی بر این گرفته شده بود که او باید از بین برود. به سفارش مسلمانان او اتیوپی را ترک و همراه با همسرش به عربستان رفت تا مدتی در شهر مکه و در کنار مسجدالحرام بیاثاید و به عبادت خداوند مشغول شود. اما دسیسه‌ها و توطئه‌ها برای از بین بردن او هم‌چنان ادامه داشت. او زبان عربی فصیح را در مکه یاد گرفت، و بخشی از قرآن را حفظ نمود عبادت‌های او در مسجدالحرام همراه با چشمانی پر از اشک بود و از این‌که خداوند بر او منت نهاده و او را هدایت کرده بود، سپاس‌گذار بود. در این مدت دختری زیبارو که مدتی در کلیسای محمد سعید در اتیوپی خدمت کرده بود، خود را به شهر مکه رسانید و با چشمانی اشک‌بار از محمد سعید خواست که او را در پناه خود بگیرد، زیرا او بعد از شنیدن سخنان محمد سعید به اسلام گرویده و خانواده‌اش پس از پی بردن به این مسئله درصدد قتل او برآمده‌اند، و او از ترس جان‌کشورش را ترک نموده و فرار کرده است. محمد سعید او را دلداری داد و به او قول داد که او را در پناه خود بگیرد. دختر به محمد سعید پیشنهاد ازدواج داد و آن دو با هم ازدواج نمودند و محمد سعید او را در شهر جده و همسر اولش را در مکه ساکن نمود. پس از مدتی دختر از خانه متواری شد و محمد سعید بیمار شد و در بیمارستان به او اعلان نمودند که به بیماری ایدز مبتلا شده است. آری، این بار نقشة دشمنان محمد سعید کارگر افتاد. آن‌ها دختر مبتلا به ایدز را با حيله‌ها و ترفندهای زیاد نزد محمد سعید فرستاده بودند تا او را از بین ببرد. دختر پس از به جای گذاشتن این بیماری در بدن محمد سعید و همسرش به اتیوپی فرار کرده بود. همسر محمد سعید بسیار دوام نیاورد و پس از مدتی دست و پنجه نرم کردن با بیماری جان به جان آفرین تسلیم نمود. غصه مرگ همسر و بیماری، محمد سعید را روزبه‌روز نحیف‌تر و ضعیف‌تر می‌کرد و سرانجام او نیز به دیار باقی شتافت و در شهر مکه مکرمه به خاک سپرده شد.

پروفسور خالد بلانکین شیپ / او در خانواده‌ای مسیحی آمریکایی بزرگ شد و به علت علاقه به مذهب خود به یادگیری تعلیم آن پرداخت و تا سال ۱۹۷۳ عضو کلیسای پروتستان در آمریکا بود. او در این سال پس از آشنایی با قرآن و تاریخ اسلام به دین مبین اسلام مشرف شد. او در سال ۱۹۸۳ فوق‌لیسانس خود را در رشته تاریخ اسلامی از دانشگاه قاهره گرفت، و در سال ۱۹۸۸ توانست در رشته تاریخ از دانشگاه واشنگتن به درجه پروفسوری نائل شود. او در بخش ادیان دانشگاه تمپل آمریکا عضو افتخاری بوده و به همراه پروفسور محمود ایوب که سمت استادی در آن دانشگاه را دارد بخشی را با نام ادیان‌شناسی تأسیس نموده‌اند که در زمینه‌های حدیث، فقه، تاریخ، سیره پیامبران برای دانشجویان تدریس می‌کنند. او درباره اسلام می‌گوید: «گسترش اسلام بسیار مهم است، زیرا اسلام دینی است که رستگاری دیگران را نیز می‌خواهد».

یوسف استس

یوسف استس کشیش آمریکایی از یک خانواده که همگی کشیش بودند، پا به عرصه گیتی نهاد و همراه پدر و مادر خود سال‌ها مبلغ مسیحیت بود. وی بعد از آشنایی با اسلام واقعی به دین اسلام مشرف شد و خانواده حقیقت‌جوی او نیز بعد از مدتی به دین اسلام گرویدند. سرگذشت او از زبان خودش شنیدنی‌تر است.

سرگذشت یوسف استس از زبان خود او

«در طول پنجاه سال گذشته از زندگیم، من ازدواج کرده، ازدواجم به طلاق و جدایی کشیده، مجدداً ازدواج نموده و دارای پنج فرزند و چهار نوه شده‌ام. در شرایط مختلف زندگی کرده‌ام؛ زمانی بسیار تنگدست بوده و زمانی بسیار ثروتمند شده‌ام. تمام ایالت‌های آمریکا را درنور دیده‌ام و از کشورهای زیادی دیدن کرده‌ام از جمله فرانسه، آلمان، انگلستان، ایتالیا، سوئد، دانمارک، موناکو، باهاما، کانادا، مکزیک، هلند، ایرلند و استرالیا. از لذت مصاحبت با شاهزادگان، گدایان، فرمانروایان و بردگان برخوردار بوده‌ام. مهمان

چندین کاخ بوده و عضو انحصاری کلوپ‌های مختلف در کشورهای گوناگون بوده‌ام و حتی در زندان با زندانیان مصاحبت داشته‌ام. من بر روی این زمین خاکی ثروت هنگفتی را به دست آورده و آن را نیز از دست داده‌ام. هنگامی که دوازده سال بیشتر نداشتم شروع به تجارت نموده و پیش از رسیدن به سن سی و پنج سالگی اولین ملیون دلار زندگی را به دست آوردم و در سن چهل سالگی آن را از دست دادم. پس از آن نیز بارها و بارها مبالغ هنگفت زیادی را به دست آورده‌ام و از روی نادانی آن‌ها را از دست داده‌ام اما هرگز احساس نکرده‌ام که زیان دیده‌ام.

مهم‌ترین چیزی که من در این دوران کشف کردم، رمز موفقیت و خوشبختی بود. رمز آن جواب درست دادن به این سؤالات است:

۱. هدف از زندگی چیست؟
۲. آیا خدایی وجود دارد؟
۳. چگونه می‌توانیم به او برسیم؟
۴. آیا بعد از مرگ، زنده شدنی وجود دارد؟
۵. من کیستم؟

تا زمانی که به این سؤالات جواب‌های قانع‌کننده‌ای داده نشود، انسان نمی‌تواند به آرامش برسد. این آرامش حاصل نمی‌شود مگر این که آدمی به حقیقت هدف از آفرینش، هدف از زندگی و تعهد به آن هدف آشنا شود و آشنا شدن با این حقایق نیز میسر نمی‌شود مگر با این درک و فهم که انسان آفریننده خود، محیط اطراف و روزی‌اش نیست، و همه این‌ها خارج از کنترل و توانایی‌های خلاق آدمی است. او باید به آفریننده و روزی‌دهنده‌ای بسیار بزرگ‌تر از خود ایمان داشته و به وجود او اعتراف نماید. آفریننده‌ای که در حقیقت در تمامی جوانب کامل و مطلق است؛ ازلی و ابدی است؛ نه آفریده شده و نه از کسی روزی می‌گیرد بلکه تمام موجودات هستی را خود آفریده و به آن‌ها روزی می‌دهد. او مثل و مانند هر چیزی که به ذهن آید، نیست و آفریده‌های او

بخشی از او نیستند (وگرنه می‌توان گفت که او بخشی از خود را آفریده است)؛ نه اکنون و نه در هیچ زمان دیگری داخل آفریدگان خود نبوده است. او به ما زندگی دنیایی عطا نموده است تا ما را امتحان کند و طبیعت و ویژگی‌های ما را به خود ما نشان دهد. گرچه خداوند متعال به احوال بندگان خود کاملاً آگاه است، و نیازی به امتحان کردن آنها ندارد، اما قصد او از امتحان کردن ما این است که در روز آخرت به ما نشان دهد که واقعاً در مقابل تمام نعمت‌های او ناسپاس بوده‌ایم و به پیمان و شرایط «هدف از زندگی» پایبند نبوده‌ایم. رضایت و آرامش درونی تنها زمانی به دست می‌آید که به این حقایق روی آورده و خود را تسلیم خداوند نماییم. تسلیم شدن به خداوند همان چیزی است که اسلام نامیده می‌شود و این دین، دین تمام پیامبران بوده است. و اما من چگونه تسلیم خدا شدم و به دین اسلام گرویدم؟

شخصاً افراد زیادی را در ایالات متحده آمریکا و همچنین مکزیک دیده‌ام که به دین اسلام گرویده‌اند ولی بسیاری از مردم تجربه من را منحصر به فرد می‌دانند زیرا دست برداشتن افراد عادی از کیش و دین آبا و اجدادی خود آسان نیست چه برسد به این که یک خانواده مذهبی مسیحی که همگی کشیش سه شاخه متفاوت مسیحیت (کاتولیک، پروتستان و نوکیشان) بوده‌اند، به دین اسلام بگردند. من شخصاً کلمه گرویدن به دین اسلام را بسیار مناسب نمی‌دانم و به جای آن بازگشت به اسلام را می‌پسندم و چنین درک و فهمی را از تعالیم پیامبر اسلام ﷺ گرفته‌ام به ویژه این که ایشان در حدیثی می‌فرماید: «هر نوزادی که به دنیا می‌آید براساس فطرت اسلام (تسلیم و اطاعت محض از خداوند متعال) به دنیا می‌آید و این والدین او هستند که او را مسیحی، یهودی و یا مجوسی بار می‌آورند». از این رو پذیرش اسلام بازگشت به همان فطرت اولیه است. اگرچه بر این مسئله اتفاق نظر وجود دارد که همواره افراد مشخصی وجود دارند که به هر دلیل کیش و آیین خود را تغییر می‌دهند و دین دیگری را می‌پذیرند، باید قبول کنیم که پیدا کردن گروهی از واعظان، کشیشان، بزرگان دینی و مردان و زنان مقدس از گروه‌های

اعتقادی گوناگون که هم‌زمان در سراسر جهان وارد یک دین معین شوند، مسئله‌ای عادی و معمولی نیست. داستان شخصی خود را به صورت اختصار از دوران کودکی شروع می‌کنم. من در یک خانواد سفیدپوست انگلوساکسون ارتدوکس و به شدت مذهبی در میدوست به دنیا آمدم. خانواده و نیاکان ما نه تنها کلیساها و مدارس متعددی را در این سرزمین ساخته‌اند بلکه از اولین کسانی بوده‌اند که در این مکان سکنی گزیدند. در سال ۱۹۴۹ هنگامی که کودکی در مدرسه ابتدایی بودم، به هوستون در تگزاس نقل مکان کردیم. ما به‌طور منظم در کلیسا حضور پیدا می‌کردیم و من در سن ۱۲ سالگی در پاسادنای تگزاس غسل تعمید داده شدم. در سن نوجوانی از کلیساهای دیگری نیز دیدن می‌کردم تا با افکار و عقاید و آموزه‌های همه آنان آشنا شوم؛ از گروه‌هایی مانند متدیست‌ها، تعمیدی‌ها، ناصری‌ها، جنبش‌های فرهمند گرفته تا کلیسای اسقفی، کلیسای مسیح، کلیسای خداوند، کلیسای خداوند در درون مسیح، کاتولیک‌ها، تبلیغ‌های انجیلی و گروه‌های زیاد دیگر. تحقیق و مطالعه من فقط در درون مسیحیت و شاخه‌های مختلف آن خلاصه نشده بود بلکه من در مورد یهودیت، هندویی، بودایی، ماوراءالطبیعه و اعتقادات بومیان آمریکایی به تحقیق و مطالعه دست زدم و تنها دینی که به صورت جدی مورد مطالعه من قرار نگرفت، اسلام بود. من به هیچ‌وجه نظر خوبی نسبت به اسلام نداشتم زیرا بزرگان دینی مسیحی و یهودی اسلام را به گونه‌ای برای ما ترسیم کرده بودند که آن دینی است که پیروانش جعبه و یا خانه سیاهی را که در صحرای عربستان است، می‌پرستند و هر روز پنج بار زمین را می‌بوسند و از طریق رسانه‌های عمومی نیز این‌گونه به ما تلقین شده بود که مسلمانان افرادی تروریست، هواپیماربا و گروگانگیر هستند؛ از این‌رو چگونه ممکن بود که کسی نظر خوبی نسبت به اسلام داشته باشد؟ بعد از مدتی من به انواع گوناگون موسیقی علاقه‌مند شدم به ویژه موزیک کلاسیک و گاسپل (موزیک کلیسا). از آنجایی که خانواده من هم اهل موسیقی و هم اهل کلیسا بودند و من نیز به هر دوی آن‌ها علاقه‌مند بودم، منطقی بود که کشیش نواختن موسیقی در چند کلیسا شوم.

علاقه به موسیقی و تدریس آن نهایتاً به تأسیس «استودیوی موسیقی استس» در لورل مریلند منجر شد. از آن زمان تا سی سال بعد از آن علاوه بر شغل کشیش، همراه با پدرم در پروژه‌های تجاری زیادی کار کردم. ما برای تبلیغ مسیحیت، برنامه‌های تفریحی و نمایش‌های زیادی به راه انداختیم و فروشگاه‌های آلات موسیقی مانند پیانو و ارگ را در تمام مسیر خود از تگزاس و اوکلاهما تا فلوریدا دایر نمودیم. در آن سال‌ها من صاحب میلیون‌ها دلار پول شدم ولی به آرامش ذهنی که تنها از طریق شناخت حقیقت به دست می‌آید، نرسیدم. من مطمئنم که همواره در میان آدمیان این سئوال‌ها وجود دارد: چرا خدا من را آفریده است؟ خداوند از من چه می‌خواهد؟ یا این‌که اصلاً خدا کیست؟ و یا مسیحیان ممکن است از خود بپرسند: چرا ما به گناه اولیه معتقدیم؟ چرا فرزندان آدم مجبورند گناه پدر خود را بپذیرند و در نتیجه همیشه مورد تنبیه قرار گیرند؟ اگر این سئوال‌ات را از دیگران پرسید، احتمالاً در جواب خواهند گفت: شما باید بدون هیچ تردید و سئوالی به این مسائل ایمان داشته باشید و یا این‌که این مسائل جزو اسرار می‌باشند و نباید در مورد آن‌ها سئوال نمود. در مورد مفهوم تثلیث (سه خدایی) نیز چنین سئوالاتی پیش می‌آید. اگر از واعظ یا کشیش می‌پرسیدم که چگونه می‌توان تصور نمود که یک خدا تبدیل به سه خدا شود و یا این‌که چگونه خداوندی که به اراده خود می‌تواند هر کاری را انجام دهد، نمی‌تواند مستقیماً گناهان مردم را ببخشد بلکه مجبور است تبدیل به مردی شود و به زمین بیاید و بار گناهان مردم را به دوش بکشد، جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌داد. تا سال ۱۹۹۱ من گمان می‌کردم که مسلمانان دشمن مسیح می‌باشند و با توجه به تفکراتی که قبلاً در مورد آن‌ها داشتم، از آنان متنفر بودم. اما در آن سال دریافتم که آنان به عیسی مسیح علیه السلام ایمان دارند و معتقدند که او پیامبر واقعی خداوند است، تولدش که بدون پدر بوده است، یک معجزه الهی است، او همان مسیحی است که انجیل در مورد او پیشگویی نموده است، وی نزد خداوند است، و از اهمیت خاصی برخوردار است و سرانجام این‌که در آخرالزمان بازخواهد گشت، و مؤمنین را در مقابله با دجال رهبری

خواهد کرد. هنگامی که از نظر مسلمانان در مورد عیسی مسیح عليه السلام آگاه شدم، شگفت‌زده شدم. من خود قبلاً همراه با گروه‌های تبلیغی مسیحی، همواره مردم را از مسلمانان بدبین می‌کردیم و حتی برای برحذر داشتن مسیحیان از برخورد با مسلمانان، مطالبی را که حقیقت نداشتند به آن‌ها نسبت می‌دادیم. دیگر نمی‌دانستم که نسبت به مسلمانان چگونه موضع‌گیری کنم. خانواده‌ام نیز به شدت تعصب مذهبی داشتند و پدرم در حمایت از کلیسا بسیار فعال بود و از دهه هفتاد به بعد یک کشیش تمام عیار شده بود و همراه با همسرش (مادر ناتنی من) با مبشران و واعظان برنامه‌های تلویزیونی ارتباط داشتند و در ساختن «برج دعا» در تولسا کمک‌های زیادی کرده بودند. آن‌ها حامیان پروپا قرص جیمی سواگرت، جیم و تامی بیکر، جری فالول، جان هاگی و پت رابرتسون که بزرگ‌ترین دشمن اسلام به حساب می‌آید، بودند. پدرم و همسرش در امر ضبط نوارهای دعا و سرودهای مذهبی و توزیع آن‌ها در میان بازنشستگان، خانه سالمندان و بیمارستان‌ها بسیار فعال بودند.

سال ۱۹۹۱ بود. روزی پدرم به خانه آمد و گفت که با یک مرد مصری تجارتی به راه انداخته است، و از من خواست که با او دیداری داشته باشم. شنیدن نام مصر من را به یاد اهرام سه‌گانه، مجسمه ابوالهول و رود نیل انداخت و ارتباط با آن مرد مصری را ارتباطی جذاب و بین‌المللی تصور نمودم. اما همین‌که پدرم اشاره نمود که آن مرد یک مسلمان است، شگفت‌زده شدم و نمی‌توانستم باور کنم که او با یک مسلمان ارتباط داشته باشد. من تمام چیزهایی را که در مورد مسلمانان شنیده بودم به یاد پدر آورده گفتم: مگر نمی‌دانی که مسلمانان به خدا ایمان ندارند، هر روز پنج بار زمین را می‌بوسند و جعبه سیاهی را در بیابان عربستان پرستش می‌کنند، نه من به هیچ‌وجه نمی‌خواهم با چنین مردی دیدار کنم. پدرم اصرار نمود که من باید به دیدن آن مرد بروم و من را متقاعد نمود که آن شخص مرد خوب و مهربانی است. اصرار زیاد پدر باعث شد که ملاقات با مرد مصری را قبول کنم اما با شرایطی که خودم تعیین نمودم. شرایط من این‌گونه بود که

ملاقات باید در روز یکشنبه و بعد از بیرون آمدن از کلیسا باشد که در بهترین حالت ارتباط با پروردگار باشم، انجیل را طبق معمول همراه خود داشته باشم، صلیب بزرگ و درخشان خود را به خود آویزان نمایم و کلاه را که در جلو آن نوشته شده بود: «عیسی خداست»، بر سر داشته باشم. روز موعود فرا رسید. همسر و دو دختر کوچکم نیز همراه من بودند و ما آماده بودیم که اولین برخورد با یک مسلمان را تجربه نمایم. هنگامی که از کلیسا بیرون آمدیم از پدرم پرسیدم: پس آن مرد مسلمان کجاست؟ پدرم به مردی که در آن نزدیکی بود، اشاره کرد و گفت: این همان مرد است. من گیج شده بودم. او نمی‌توانست که یک مسلمان باشد. من انتظار داشتم که با مردی قوی هیکل با جامه‌ای آویزان و عمامه‌ای بر سر و ریشی انبوه و آویزان بر روی پیراهن و ابروهایی پرپشت روبه‌رو شوم. اما آن مرد ریش نداشت، سرش نیز موی زیادی نداشت و تقریباً طاس بود. او مردی خوش برخورد و مهربان بود و با گرمی با ما دست داد. چنین ارتباطی را انتظار نداشتیم. از نظر من آنان خشن، تروریست و بمب‌گذار بودند. با خود گفتم: مهم نیست ما کارمان را با آن مرد شروع خواهیم کرد. از نظر من او احتیاج به کمک و راهنمایی داشت. باید کسی او را از گمراهی نجات می‌داد و به سوی خدا فرا می‌خواند. بنابراین، بعد از یک معارفه کوتاه از او پرسیدم: آیا شما به خداوند ایمان دارید؟

جواب داد: بله.

با خود گفتم: خوب است، و از او پرسیدم: آیا به آدم و حوا نیز اعتقاد دارید؟

جواب داد: بله.

پرسیدم: نظرتان در مورد ابراهیم چیست؟ آیا به او و داستان قربانی نمودن فرزندش

برای خدا اعتقاد دارید؟

جواب داد: بله.

سپس پرسیدم: آیا به موسی، ده فرمان و شکافته شدن دریای سرخ ایمان دارید؟

جواب داد: بله.

من که تا حدی شگفت‌زده شده بودم، از او پرسیدم: نظرتان در مورد پیامبران دیگر مانند داود، سلیمان و یحیی تعمیددهنده چیست؟ آیا به آن‌ها نیز ایمان دارید؟
مرد مصری باز هم در جواب گفت: بله.

دیگر زمان آن فرا رسیده بود که سؤال مهم و اساسی را مطرح کنم. از او پرسیدم: آیا به عیسی ایمان دارید؟ آیا معتقدید که او همان مسیح است که از طرف خدا آمده است؟
جواب داد: بله.

خوب دیگر از این ساده‌تر نمی‌شد کسی را هدایت کرد و فقط غسل تعمید او باقی مانده بود، در حالی که خود او این موضوع را نمی‌دانست. برای من که هر روز روح و روان آدمیان را با خداوند ارتباط می‌دادم، پیروزی و دستاورد بزرگی به حساب می‌آمد اگر می‌توانستم روح و روان یکی از مسلمانان را با خداوند ارتباط داده و او را وارد مسیحیت نمایم. من به او چای تعارف نمودم و او نیز پذیرفت. از آن به بعد گاه‌گاهی با هم در قهوه‌خانه‌ای کوچک در بازار می‌نشستیم و در مورد موضوع مورد علاقه من یعنی عقاید و مذاهب صحبت می‌کردیم. در خلال صحبت‌هایمان دریافتم که او مردی خوب، مهربان، ساکت و کمی نیز خجالتی بود. او با توجه زیاد به سخنان من گوش می‌داد و حتی یک‌بار نیز سخنان من را قطع نکرد. من رفتار این مرد را دوست داشتم و با خود فکر می‌کردم که او نیروی بالقوه و فعالی دارد که یک مسیحی خوب و معتقد شود. اما نمی‌دانستم که مسیر حوادث من را به کجا می‌برد. سرانجام من با پدرم در مورد تجارت با آن مرد مصری موافقت نمودم و حتی تصمیم گرفتم در سفرهای تجاری در مناطق شمالی تگزاس همراه او باشم. روزها می‌گذشت و ما علاوه بر تجارت در مورد مسائل مرتبط با ادیان و عقاید مختلف مردم با هم بحث می‌کردیم و البته در خلال صحبت‌هایمان من نکات جالبی از مواعظ را که در برنامه‌های رادیویی در مورد عبادت و ستایش خداوند پخش می‌شد، بیان می‌کردم تا به گمان خود به آن مرد گمراه کمکی نموده و باعث هدایت او شوم. بحث‌های ما بیشتر در مورد مفهوم خداوند، معنی زندگی، هدف آفرینش، پیامبران و

مأموریت آنان و چگونگی وحی الهی بود. ما هم‌چنین به تبادل تجربیات و نظرات شخصی خود نیز می‌پرداختیم.

یک روز متوجه شدم که محمد، دوست مصریم، قصد دارد از خانه‌ای که با دوست دیگرش شراکتی در آن می‌زیستند، خارج شده و چند روزی را در یک مسجد به سر ببرد. من نزد پدرم رفته و از او پرسیدم که آیا ممکن است ما محمد را به خانه ییلاقی خود دعوت کنیم تا مدتی با ما باشد، علاوه بر این او شریک تجاری و مالی ما بود و حق داشت که هنگام نبودن ما در آن خانه ییلاقی آن‌جا باشد. پدرم با نظر من موافقت کرد و ما محمد را به آن خانه دعوت نمودیم.

البته در خلال امور تجاری، من در آن دوران برای دیدار از مبلغین و کشیشان همکار خود در سراسر ایالت تگزاس وقت کافی داشتم. یکی از آنان نزدیک مرز تگزاس با مکزیک و دیگری نزدیک مرز اوکلاهما زندگی می‌کرد. واعظ دیگری نیز بود که همواره عادت داشت من را با خود به مکزیک ببرد تا با هم در میادین و بازارها به تبلیغ «رستگاری مسیح» در میان افراد مختلف بپردازیم. به یاد دارم که شبی توسط پلیس مکزیک دستگیر شده و مورد بازجویی قرار گرفتیم (اکثریت مردم مکزیک کاتولیک هستند و از هیچ مذهب دیگری حمایت نمی‌کنند). دوست واعظ دیگری نیز داشتم که به یک صلیب چوبی بزرگ که از یک ماشین بزرگ‌تر بود، بسیار علاقه داشت و آن را بر دوش خود حمل می‌کرد و با زحمت زیاد و کشان‌کشان در حالی که انتهای صلیب بر زمین کشیده می‌شد، در اتوبان‌ها به راه می‌افتاد و هنگامی که مردم از ماشین‌های خود پیاده می‌شدند تا بفهمند موضوع چیست، او جزوات و نشریاتی را در مورد مسیحیت به آنان هدیه می‌داد. روزی این دوست واعظ من دچار حمله قلبی شد و در یک بیمارستان قدیمی بستری گشت و ناچار شد مدتی را در آن‌جا به سر ببرد. من هفته‌ای چندبار به ملاقات او می‌رفتم و محمد را نیز با خود می‌بردم به این امید که هر سه در مورد عقاید و مذاهب گوناگون به تبادل نظر بپردازیم. دوستم زیاد تحت تأثیر این ملاقات‌ها قرار نگرفت

و مشخص بود که نمی‌خواست چیزی در مورد اسلام بداند. روزی مرد بیماری که در همان اتاق دوستم در بیمارستان بستری بود، در حالی که روی یک صندلی چرخ‌دار بود، نزد ما آمد. من از نام او پرسیدم، جواب داد: مهم نیست و هنگامی که از او پرسیدم که اهل کجاست، در جواب گفت که اهل سیاره مشتری است. جواب‌های آن مرد باعث تعجب من شد و از خود پرسیدم که آیا واقعاً من در بخش بیماری‌های قلبی بیمارستان هستم یا در بخش بیماری‌های روانی؟

دریافتم که او مردی تنها و افسرده می‌باشد و به کسی نیاز دارد که تنهاییش را پر کند و من نیز تصمیم گرفتم که خداوند را به او بشناسانم و سرگذشت حضرت یونس علیه السلام را در عهد عتیق برای او خواندم: پیامبری که خداوند او را برای هدایت قومش فرستاد اما بعد از مدتی تبلیغ و ناامید شدن از قومش، آنان را ترک کرده و به سمت دریا روی آورد و سوار کشتی شد. دریا طوفانی شد و مسافران کشتی یونس را به دریا انداختند. نهنگی او را بلعید و سه شبانه‌روز در شکم آن ماهی بود. سرانجام لطف الهی شامل حال یونس شد و نهنگ به امر خدا به ساحل آمد و یونس از شکم ماهی بیرون آمده به شهر نینوا بازگشت. هدف از این داستان این بود که ما نمی‌توانیم از مسائل و مشکلات خود فرار کنیم زیرا خود می‌دانیم که چه کرده‌ایم و از همه مهم‌تر خداوند نیز به اعمال ما آگاه است. بعد از خواندن این داستان آن مرد که روی یک صندلی چرخ‌دار نشسته بود، سرش را بلند نمود و از من معذرت خواست. او گفت که از رفتار گستاخانه و بی‌ادبانه خود متأسف است و اخیراً مشکلات جدی و سختی را تجربه کرده است. سپس او گفت که می‌خواهد مسئله مهمی را نزد من اعتراف نماید. من گفتم: من یک کشیش کاتولیک نیستم و شنیدن اعتراف دیگران کار من نیست. او گفت که من را می‌شناسد و می‌داند که کاتولیک نیستم و سپس سخنی گفت که من را در جایم می‌خکوب کرد. او گفت: من خودم یک کشیش کاتولیک هستم. عجب مسئله شگفت‌انگیزی، من مسیحیت را برای یک مبلغ مسیحی توضیح داده بودم.

آن کشیش سرگذشت خودش را برای ما بیان نمود. او به مدت دوازده سال به عنوان مبلغ کلیسای کاتولیک در جنوب و مرکز آمریکا، مکزیک و حتی در نیویورک فعالیت کرده بود. بعد از مرخص شدن از بیمارستان، او به مکانی برای گذراندن دوران نقاهت نیاز داشت و من از پدرم درخواست نمودم که اجازه دهد آن کشیش به جای رفتن نزد یک خانواده کاتولیک، نزد ما بیاید و مدتی با ما و محمد زندگی کند. پدرم موافقت نمود و فوراً او را به خانه خود بردیم. در مسیر برگشت به خانه در مورد بعضی از مفاهیم ایمان و عقیده در دین اسلام که از محمد شنیده بودم، با او صحبت نمودم و از او پرسیدم که آیا موافق است در این مورد با دوست مسلمان مان بحث نماید و او پذیرفت و هیچ تعصبی از خود نشان نداد. این عمل او باعث شگفتی من شد و تعجب من زمانی بیشتر شد که او گفت: کشیش‌های کاتولیک معمولاً مطالعاتی در مورد اسلام دارند و گاهی اوقات در مطالعات اسلامی درجه دکترا نیز می‌گیرند. حرف‌های او تا اندازه‌ای برای من روشن‌گر بودند. اما هنوز چیزهای زیادی مانده بود که من باید می‌فهمیدم.

بعد از استقرار در خانه، ما هر شب بعد از شام دور میز غذا می‌نشستیم و در مورد مذاهب بحث می‌کردیم. پدرم کتاب مقدس خود را که نسخه شاه جیمز بود، با خود می‌آورد. من کتاب مقدس خود را که نسخه استاندارد و تجدیدنظر شده بود، با خود همراه داشتم. همسر من نسخه‌ای دیگر از کتاب مقدس را به همراه داشت (شاید چیزی مانند کتاب «اخبار نیک برای بشر مدرن» اثر جیمی سواگرت) و البته کشیش کاتولیک نیز کتاب مقدس کاتولیکی خود را که هفت کتابچه بیشتر از کتاب مقدس پروتستان‌ها داشت، با خود می‌آورد. از این‌رو بیشتر اوقات ما صرف این مسئله می‌شد که کدام یک از نسخه‌های کتاب مقدس واقعی‌تر و کدام به صحت نزدیک‌تر است، و در همان حال کوشش همگی ما این بود که محمد را به مسیحیت دعوت نماییم. در یکی از این شب‌ها از محمد پرسیدم که قرآن پس از گذشت هزار و چهارصد سال با زبان اصلی و بدون کوچک‌ترین تغییر و حرف حرف منتقل شده و تلاوت آن در این زمان با تلاوت آن در

چهارده قرن پیش یکی باشد. من برای اطمینان از محمد پرسیدم: آیا او می‌داند که اگر کتابی با کتابی دیگر فقط چند کلمه تفاوت داشته باشد، نسخه‌ای دیگر از آن کتاب به حساب می‌آید. محمد جواب داد: بله، و تمام قرآن‌های دنیا یک کلمه هم با هم تفاوت ندارند.

روزی کشیش کاتولیک از محمد خواست تا همراه او به یک مسجد بروند تا ببیند که مسجد چگونه مکانی است. پس از بازگشت از مسجد ما منتظر بیان تجربه رفتن به مسجد از کشیش نشدیم و فوراً از او در مورد مسجد و مراسم داخل آن سؤال نمودیم. کشیش جواب داد: مراسمی در کار نبود. مسلمانان نماز خود را می‌خواندند و بیرون می‌رفتند. من با تعجب پرسیدم: بیرون رفتند؟ بدون موعظه و خواندن سرود و آهنگ؟ کشیش گفت: بله، درست است.

چند روز گذشت، و کشیش کاتولیک از محمد خواست که یک‌بار دیگر از آن مسجد دیدن کنند. اما این دیدار متفاوت بود. آن‌ها تا پاسی از شب برنگشتند. هوا تاریک شده بود و ما نگران بودیم که مبدا برای آن‌ها اتفاقی افتاده باشد. سرانجام آن‌ها برگشتند و به محض این‌که به جلو در خانه رسیدند، من محمد را شناختم. اما مرد دیگر که همراه او بود، چه کسی بود؟ او جامه‌ای بلند و سفید بر تن و کلاه سفیدی بر سر داشت. لحظه‌ای او را پاییدم. آری، او همان کشیش بود. به او گفتم: «پیت، آیا مسلمان شده‌ای؟» و او با دادن جواب مثبت گفت که همان روز مسلمان شده است. یک کشیش مسلمان شده بود. دیگر چه اتفاقی باید می‌افتاد؟ من از پله‌ها بالا رفته و به طبقه دوم رفتم تا مدتی با خود خلوت کنم. آیا او واقعاً هدایت یافته بود؟ اگر چنین بود من باید خیلی بدبخت بوده باشم که بعد از مهمانم راه را از بیراهه تشخیص بدهم. در این افکار غوطه‌ور بودم که همسرم وارد اتاق شد و من داستان کشیش کاتولیک را برای او توضیح دادم و افکار خود را با او در میان گذاشتم. با کمال ناباوری همسرم به من گفت که او نیز مدت‌هاست تصمیم گرفته است وارد اسلام شود زیرا آن را دین حق می‌داند. من کاملاً شوکه شده بودم. از پله‌ها

پایین رفته و محمد را از خواب بیدار کردم و از او خواستم که همراه من بیرون بیاید تا با هم بحث کنیم. ما تمام شب را راه رفتیم و صحبت کردیم. هنگام نماز صبح برای مسلمانان فرا رسیده بود و زمان رسیدن من به حقیقت نیز نزدیک شده بود و اکنون نوبت من بود که نقش خود را بازی کنم. من پشت منزل پدرم رفتم. در آنجا یک تخته چندلایه بود، روی آن رفته و سرم را روی زمین گذاشتم و رو به جهتی نمودم که مسلمانان پنج بار در یک شبانه روز بدان روی می‌آوردند. در آن حالت که بدنم روی تخته کشیده شده و سرم بر روی زمین بود، گفتم: «خداوندا، اگر تو آنجایی هدایت کن، هدایت کن». چند لحظه بعد سرم را از روی زمین بلند نموده و متوجه چیزی شدم. نه، من فرشتگان و یا پرندگانی را ندیدم که از آسمان پایین آیند، صدا و یا آهنگی را نشنیدم و نور و یا برقی را در آسمان ندیدم. آن چیزی که توجه من را به خود جلب کرده بود، تغییری بود که در درون من اتفاق افتاده بود. من دیگر به این آگاهی دست یافته بودم که زمان آن رسیده است که از دروغگویی، تقلب و معاملات تجاری مخفیانه دست بکشم. زمان آن فرا رسیده بود که مردی درستکار و شرافتمند شوم، زمان آن رسیده بود که حقیقت را درک کنم. من در آن حال می‌دانستم که باید چه کار کنم. مدتی بعد زیر دوش حمام رفتم با این نیت که داشتم گناهان یک مرد گنهکار را که در طول سال‌ها مرتکب شده بود، می‌شستم و خود را از بار آن‌ها پاک می‌کردم. حالا دیگر وارد یک زندگی جدید شده بودم، یک زندگی براساس حقیقت، دلیل و امتحان.

حدود ساعت ۱۱ صبح بود. من روبروی دو شاهد ایستاده بودم؛ یکی کشیش سابق که قبلاً با نام پادر پیتر جاکوب شناخته می‌شد و دیگری محمد عبدالرحمن و آنگاه با صدای رسا شهادتین را بر زبان آوردم: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» گواهی می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ فرستاده خداوند است. چند لحظه بعد همسرم نیز به دنبال ما آمد و او نیز شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد اما با حضور سه شاهد.

پدرم در مورد گرویدن به دین اسلام از خود احتیاط بیشتری نشان داد. چندماه بعد از مسلمان شدن ما او هنوز بر کیش و آیین خود باقی مانده بود اما سرانجام او نیز تسلیم حقیقت شد و پس از ادای شهادتین، او نیز همراه با من و دیگر مسلمانان در مسجد محلی به نماز می‌ایستاد. بچه‌هایمان را از مدارس مسیحی بیرون آوردیم و آن‌ها را به مدارس اسلامی فرستادیم و اکنون پس از گذشت ده سال آن‌ها بسیاری از آیات قرآن را همراه با تعالیمی دیگر از اسلام حفظ نموده‌اند. مادراندرم آخرین کسی از خانواده ما بود که اعتراف نمود عیسی علیه السلام نمی‌تواند پسر خدا و یا خود خدا باشد بلکه او پیامبر بزرگ خداست، و سرانجام او نیز به دین اسلام مشرف شد.

اکنون چند لحظه تأمل نموده و در این امر بیندیشید که چگونه یک خانواده با زمینه‌های متفاوت و از گروه‌های قومی گوناگون با هم به حقیقت پرستش آفریننده و روزی‌دهنده جهان دست یافتند و دین اسلام را برگزیدند. تنها لطف پروردگار بود که چشم‌بندهای ضخیم را از جلو چشمان ما برداشت تا هدایت یافته و به حقیقت اسلام رهنمون شویم. اگر این داستان را در همین‌جا به پایان برسانم، شاید حداقل آن را داستان جالبی بدانید. سه نفر از سه فرقه مذهبی متفاوت مسیحیت، همزمان به عقیده‌ای کاملاً متضاد بگروند و سپس تمام افراد خانواده آن‌ها نیز این عقیده را بپذیرند. اما تمام داستان به این‌جا ختم نمی‌شود.

در آن سال هنگامی که من در گراند پرایی تگزاس (نزدیک دالاس) بودم، با یک طلبه مدرسه دینی تعمیدی در تنسی به نام جو آشنا شدم که هنگام مطالعه قرآن در دانشکده علوم دینی تعمیدی، شیفته آن شده و مسلمان شده بود. هم‌چنین کشیش کاتولیکی را به یاد می‌آورم که در یک شهر دانشگاهی چنان از خوبی‌های اسلام سخن می‌گفت که من را وادار کرد جلو رفته از او بپرسم که چگونه مسلمان شده است. او جواب داد: «چه گفتم؟ می‌خواهی شغلم را از دست بدهم؟» نام او پدر جان بود و امیدوارم روزی مسلمان شدنش را اعلام کند.

دقیقاً یک سال بعد بود که با یک کشیش سابق کاتولیکی دیدار کردم، او مدت هشت سال در آفریقا به عنوان مبشر مسیحی فعالیت کرده بود و همان‌جا با اسلام آشنا شده و آن را پذیرفته بود. او نام خود را به عمر تغییر داده و به دالاس تگزاس برگشته بود. دوسال بعد هنگامی که در سن آنتنیو در تگزاس بودم با یک سراسقف پیشین کلیسای ارتدوکس روسیه آشنا شدم که به علت پذیرفتن دین اسلام، موقعیت و شغلش را از دست داده بود.

از زمانی که مسلمان شده‌ام به عنوان پیش‌نماز و مبلغ مسلمانان در سراسر آمریکا و کشورهای دیگر فعالیت نموده‌ام. با افراد زیادی از میان رهبران، معلمان و محققان که پس از تحقیق در مورد اسلام، به آن گرویده‌اند، آشنا شدم. آن‌ها قبلاً دارای ادیان و فرقه‌های متفاوت دینی دیگری از قبیل هندویی، یهودیت، کاتولیک، پروتستان، شاهدان یهوه، ارتدوکس‌های روسیه و یونان، قبطی‌های مسیحی و حتی دانشمندان ملحد و خدانپرست بوده‌اند. چرا؟ سؤال جالبی است. زیرا آنان واقعاً به دنبال حقیقت بوده‌اند. من برای جویندگان حقیقت نه قدم زیر را برای پاک کردن ذهن از آلودگی پیشنهاد می‌کنم؟

- (۱) ذهن، قلب و روح و روان خود را تا حد امکان از هر شائبه‌ای پاک کنند.
- (۲) هرگونه تعصب و پیش‌داوری از از جلو راه خود بردارند.
- (۳) یک ترجمه خوب و صحیح از مفاهیم و معانی قرآن کریم را با هر زبانی که بهتر می‌فهمند، یافته و آن را به دقت مطالعه کنند.
- (۴) برای مطالعه خود زمانی را اختصاص دهند.
- (۵) پس از مطالعه در آیات آن تدبیر نمایند.
- (۶) پس از آن تفکر نموده و با خدای خود به نیایش بپردازند.
- (۷) همواره از خداوندی که آن‌ها را آفریده است بخواهند که آن‌ها را به سمت حقیقت راهنمایی نماید.
- (۸) چند ماه این اعمال را به صورت منظم انجام دهند.

۹) در کنار انجام این اعمال که باعث تولد مجدد روح و روان آدمی می‌گردد، اجازه ندهند کسانی که ذهنی مسموم دارند آن‌ها را تحت تأثیر قرار بدهند.

بقية کار بین شما و پروردگار جهان باقی می‌ماند. اگر شما واقعاً شیفته و عاشق او باشید، او پیشاپیش بر آن آگاهی داشته و با هر یک از ما براساس آن چه که در دلهایمان است، رفتار خواهد کرد. خداوند همه ما را در پیمودن راه به سوی خود هدایت و کمک نماید و قلب و ذهن همه ما را برای درک حقیقت این جهان و هدف از زندگی باز نماید.

شیخ یوسف استس اکنون یکی از داعیان بزرگ به اسلام در آمریکا است و چند سایت انترنتی برای تبلیغ اسلام دارد از جمله:

www.islamtoday.com

www.islamtomorrow.com

مؤلف کتاب حاضر با فرستادن یک نامه الکترونیکی به آدرس شیخ یوسف استس پس از اظهار خوشحالی از مشرف شدن ایشان به دین مبین اسلام سئوالاتی را از ایشان پرسید که خلاصه جواب نامه در ذیل آورده می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

توجه: ما فتوا صادر نمی‌کنیم. مسائلی که احتیاج به فتوا دارند، باید به علمای واجد شرایط رجوع داده شود.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: 36].

«برای هیچ مرد و زن مؤمنی روا نیست هنگامی که خدا و پیامبر مسئله‌ای را بیان نموده و به آن دستور داده باشند، در تصمیم‌گیری درباره آن از خود اختیاری داشته باشند».

۱) آیا در مورد تعداد افرادی که در ایالات متحده و یا در سراسر جهان وارد اسلام شده و یا به دین‌های دیگر می‌گروند، به صورت رسمی اطلاعاتی وجود دارد؟

در مورد هزاران نفری که در یک یا دو ماه وارد اسلام می‌شوند، آماری دقیق وجود ندارد. دلایل متعددی برای این مسئله وجود دارد. یک دلیل به این خاطر است که روش‌ها و یا امکان‌های بسیار متنوعی وجود دارد که خداوند آدمیان را هدایت می‌کند. دلیل دیگر این است که در بیشتر جاها به علت کمبود منابع تعداد این افراد ثبت نشده و انتشار نمی‌یابد. ما فقط می‌توانیم به طور تقریبی تخمین بزنیم که چند نفر وارد اسلام شده‌اند و این آمار نیز براساس گزارش‌های برادران و خواهران محلی است که تا اندازه‌ای در امر دعوت درگیر هستند.

۲) چه عوامل مهمی باعث شده‌اند که این افراد، اسلام را بپذیرند؟

در حقیقت این فقط خداوند است که مردم را هدایت می‌کند و ما هیچ کنترلی بر روی آنانی که وارد اسلام می‌شوند و یا آن را ترک می‌کنند، نداریم. با توجه به دلایلی که افراد غیرمسلمان بیان نموده‌اند، آن‌ها به دلایل متعددی به اسلام گرویده‌اند. در ایالات متحده زندان‌ها دارای بالاترین تعداد گروندگان به دین اسلام می‌باشند. بیشتر کسانی که در زندان‌ها هستند، سیاه‌پوستان آمریکایی می‌باشند و آن‌ها تلاش‌های زیادی را در امر یادگیری و آموزش دین از خود نشان می‌دهند. الحمدلله بسیاری از آنان امامان جماعت هستند. در کوچه و بازار نیز بیشتر گروندگان به اسلام از میان سیاه‌پوستان می‌باشد اگرچه به نظر می‌رسد تعداد گروندگان به دین اسلام در میان مردم آمریکای لاتین و سفیدپوستان نیز رو به افزایش است. به نظر می‌رسد اکثر مردان و زنانی که در سراسر جهان وارد اسلام می‌شوند به‌طور کلی در مورد این مسئله که چرا وارد اسلام شده‌اند، نظر یکسانی دارند. مکرراً از دیگران شنیده‌ام و نظر خودم نیز چنین می‌باشد که این فقط هدایتی از طرف پروردگار است.

۳. آیا حادثه ۱۱ سپتامبر بر دعوت اسلامی اثراتی داشته است؟ آیا این واقعه به

نفع دعوت بوده است یا به ضرر آن؟

این سؤال جالبی است. قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر ما از تعداد افرادی که در سراسر جهان وارد اسلام می‌شدند، شگفت‌زده شده بودیم. اما بلافاصله بعد از این که وسایل ارتباط جمعی مانند تلویزیون و روزنامه بر ضد اسلام و مسلمانان تبلیغات زیادی به راه انداختند، شرایط به حدی رسید که هیچ‌کس نمی‌خواست بدون داشتن اطلاعاتی در مورد اسلام در مقابل دیگران ظاهر شود و از این‌رو شروع به تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات در مورد اسلام نمودند. کتاب‌فروشی‌ها از فروش بسیار زیاد کتاب‌های مربوط به دین اسلام خبر دادند و کلیه نسخه‌های ترجمه شده از قرآن در تمام این کتاب‌فروشی‌ها تمام شده به فروش رفتند. چند سازمان در شهر واشنگتن آماری را مبنی بر گرویدن ۴۰.۰۰۰ نفر در روز به دین اسلام منتشر نمودند. اما چنین چیزی صحت نداشت. در شش یا هشت ماه اول بعد از این واقعه تعداد زیادی به اسلام گرویدند اما به هیچ‌وجه به رقمی که آن‌ها اشاره کرده بودند، نمی‌رسید. خداوند آن‌ها را ببخشاید و همه ما را به سوی حقیقت رهنمون سازد. آمین.

۴. اخیراً کتابی را تحت عنوان «قرآن کتابی شگفت‌انگیز» به فارسی ترجمه نموده‌ام که دو مقاله آن از گری میلر و دکتر کیت مور می‌باشد. آیا این افراد را به خوبی می‌شناسید؟

دکتر کیت مور اهل تورنتوی کانادا می‌باشد و ما در سایتمان فیلمی از او داریم که در آن اعلام می‌کند به خدا و پیامبر ﷺ ایمان دارد اما نمی‌داند که تا چه اندازه عملاً مسلمان است. وی در مورد قرآن و محمد ﷺ می‌گوید: تنها نتیجه‌گیری منطقی این است که محمد ﷺ بایستی از طرف خداوند به عنوان پیامبر فرستاده شده باشد.

۵. نظر ارشادی شما برای جوانان خاورمیانه که شیفته تمدن غرب شده‌اند، چیست؟

در حقیقت هدایت و گمراهی افراد در دست خداوند است. برای تمام جوانان ما و حتی خود ما لازم است که تا حد امکان تلاش نماییم تا همواره با خداوند در ارتباط

باشیم و بر این تماس و ارتباط پافشاری و مداومت نماییم تا هدایت آگاهانه الهی را از دست ندهیم. کسی که گمراه شده و از راه راست منحرف گشته است، معمولاً فکر می‌کند که در مسیر درستی گام برمی‌دارد و نیازی به کمک و هدایت دیگران ندارد اما برای افرادی از میان ما مسلمانان که تلاش می‌کنند همواره به خداوند نزدیک‌تر شوند و در زندگی جهان آخرت موفق و سربلند باشند، قضیه عکس نظر فوق است؛ ما همواره طالب هدایت الهی هستیم و از زمان بیدار شدن از خواب تا هنگام به خواب رفتن و نیز زمانی که در نیمه‌های شب از خواب برمی‌خیزیم، در نمازهایمان از خداوند طلب هدایت می‌کنیم ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و خود را بی‌نیاز از هدایت نمی‌بینیم. جوانان مسلمان ما را پند و اندرز دهید که در تمامی اعمالی که انجام می‌دهند، همواره خداوند را مدنظر داشته باشند. دعوت به سرمایه‌داری در غرب چیزی نیست جز پشت پا زدن به ارزش‌ها و اخلاقیات و پیروی از آنانی که هیچ ترسی از روبه‌رو شدن با خداوند در روز قیامت ندارند.

بهترین حالت برای جوانان مسلمان داشتن ارتباط نزدیک با اعضای خانواده خود و افرادی که به خداوند نزدیک‌ترند، می‌باشد. خواندن نماز جماعت نیز خیلی مهم است. کمک به دیگران برای دستیابی به آگاهی و دانشی صحیح از اسلام نیز یکی از بهترین اموری است که شایسته است هرکس زندگی خود را وقف آن کند. به برادران و خواهران جوان مسلمان ما بگویید که از والدین خود مراقبت کنند، با همه مهربان باشند و از هر نوع مزاحمتی برای دیگران اجتناب ورزند. از نسل مسلمان بعد از ما بخواهید که ما را از دعای خیر بی‌نصیب نگردانند و از خداوند متعال بخواهند که ما را به خاطر کوتاهی در امر دعوت به اسلام و تعالیم آن ببخشاید. آگاه باشید که یک روز نسل بعد از ما با نگاهی به گذشته، اعمال ما و شما را مورد بررسی قرار می‌دهد و تنها خدا می‌داند که آنان درباره ما چگونه قضاوت خواهند کرد. نهایتاً به یاد داشته باشید که خانواده و تمام دوستان خود را با پیروی از کتاب خداوند و سنت پیامبر گرامیش به سمت خداوند متعال فرا بخوانید و از

هم‌اکنون دعوت به سوی خدا را شروع کنید. خداوند به همه چیز آگاه است. تمام نیکی‌ها و راستی‌ها از خداوند و تمام کاستی‌ها و اشتباهات از طرف ماست. از خداوند برایم طلب آمرزش و مغفرت نمایید. امیدوارم که خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرماید.

والسلام علیکم یوسف استس

منابع:

- قرآن کریم
تفسیر نور / مصطفیٰ خرم‌دل
وضعیّت مسیحیت در غرب / دکتر حمیدرضا ضابط
خبرگذاری مهر
خبرگذاری قرآنی (ایکنا)
مجله مسلم سال ۱۹۸۰
روزنامه المدینه. شماره ۴۹۶۳-۹/۵-۱۴۰۰ هـ
إسلامی: مصاحبه با یوسف إسلام. دار طه. لندن
مجلة المجتمع الإسلامية
مجلة اقرأ. شماره ۴۲۰، ۱۴۰۳/۷/۲۲ هـ
مجلة البنیان المرصوص. شماره ۶، ۱۹۸۶ م و ۲۰۰۲/۱۰/۴
روزنامه الشرق الأوسط. شماره ۳۶۳۲-۱۱/۷-۱۹۸۸ م
مجلة النور. شماره ۶۶، شعبان ۱۴۰۹ هـ و شماره ۷۳، ربيع الأول ۱۴۱۰ هـ
روزنامه عكاظ. شماره ۸۶۸۲، ۱۴۱۰/۹/۲۶ هـ
مجلة اةصلاح. شماره ۳۴۰، ۱۹۹۶/۳/۱۴ م
مجلة البلاغ. شماره ۱۴۵۰، ۱۴۲۲/۴/۱۰ هـ
روزنامه الرياض. شماره ۱۲۳۳۱، ۱۴۲۳/۱/۱۵ هـ
مجلة الدعوة / اکتبر ۱۹۷۶
الجانب الخفی وراء إسلام هؤلاء / محمد کامل عبدالصمد
عظماء ومفكرون یعتقدون اةسلام / محمد طماشى

علو الهمة / شيخ محمد بن إسماعيل

المصدر الخيرية شماره ٧٤، محرم ١٤١٧ هـ

ولدى: شماره ٦٤ - محرم ١٤٢٤

اللواء اسلامي

الذين هدى الله / دكتور زغلول النجار

اسلام والغرب، الوجه الآخر / حسن السعيد

وكالة الأهرام للصحافة

روزنامه الرياض الجمه ٠٤ ذوالقعدة ١٤٢٢ شماره ١٢٢٦١

روزنامه الوطن شماره ١٣٤

المسلمون الجدد: إمام محمد إمام. مجلة الدعوة. شماره ١٧٣٢ روزنامه المسلمين -

١٩٩١/١٠/٤

روزنامه گاردين

مجلة الفيصل - شماره آوريل ١٩٩٢

مجلة الشرق شماره ٣٥٨٦ / تاريخ: ١٩٩٨/٤/١١

مجلة المسلمين / تاريخ ١٩٩١/١٠/٢

سایت‌های اینترنتی:

www.islamtoday.com
www.islammemmo.com
www.islamtomorrow.com
www.islamalways.com
www.islamfortoday.com
www.islamway.com
www.wadee3.5u.com
www.yusufislam.org.uk
www.catstevens.com
www.awda-dawa.com
<http://www.zaytuna.org>
http://www.themodernreligion.com/women/women_why_converting.htm
<http://www.geocities.com/Athens/Agora/4229/jam.html>
<http://www.buffalo.edu/sa/muslim/library/jesus-say/ch2.1.html>
<http://www.usc.edu/dept/MSA/newmuslims>
<http://www.the.honoluluadvertiser.com/article/2001/Nov/11/In/In06a.html>
<http://www.jews-for-allah.org/jewish-Converts-to-Islam>
<http://www.convertstoislam.org>
<http://www.Guardian.co.uk/snooker/story/0,10158,1051651,00.html>
http://www.seacoastonline.com/2002news/11_6elliott.htm
<http://www.boston.com>
<http://www.convertingtoislam.co.uk>
<http://www.thetruereligion.org/priests.htm#abdullah>
http://www.islam.org/audio/ra622_4.ram
<http://www.almoslim.net>
<http://www.islamonline.net>